

قواعد منهج سلفی در تفکر اسلامی

تالیف

دکتر مصطفی حلمی

استاد در دانشکده دارالعلوم-دانشگاه قاهره

برنده جایزه جهانی ملک فیصل

ترجمه: ابواسامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» : «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است.» (نساء:

مقدمه چاپ چهارم:

الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله، والصلاة والسلام على رسوله الذى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله بشيراً و نذيراً. و بعد؛

به توفیق، فضل و کرم خداوند متعال چاپ چهارم این کتاب را به انجام رساندیم؛ این کتاب، حرکتی در راستای توسعه‌ی بیداری اسلامی و در برابر حرکت‌ها و جنبش‌های غربی، مسیحی و مارکسیستی است.

پژوهش‌ها، مقالات و کتاب‌ها پیوسته به طور هولناک می‌کوشند تا جلوی حرکت بیداری اسلامی را بگیرند و آن را از فرهنگ، رسانه و سیاست دور می‌کنند؛ اینها در این راه چندین گام برمی‌دارند که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

1- آمیختن مفاهیم و جلب افکار عمومی و متنفر و دور نمودن آن از گرایش اسلامی با به وجود آوردن الفاظی که دارای معانی تنفرزایی می‌باشد مانند جمود، قهقرایی، تعصب و ... و این جنگ اصطلاحاتی است که از نزدیک شدن به آن بدون آمادگی نسبت به مفاهیم، مدلولات و مقصود آنها بر حذر می‌داریم خصوصاً اینکه ما در پی علاج عقید^۱ سلفیت هستیم و بر پیروی از عقید^۱ سلف در دریافت اسلام و تطبیق دستورات و ارزش‌های آن دعوت می‌دهیم.

2- کوشش در راستای حرکت بیداری برای شناخت مفاهیم دینی غربی که میان دین و قوانین فاصله انداخته است و در این اواخر فیلسوفان و قانون‌گذاران مطابق با امیال و

۱- بنگر کتاب (الصحوۃ الاسلامیة.. عودة الی التراث) طدارالدعوة، اسکندریة.

خواسته‌های خود آنرا تغییر داده و تعدیل نموده‌اند تا در غیاب عقیده‌ی دینی چنین جای آنرا پر کنند.

3- دعوت به پیروی از تمدن جدید و ذوب شدن در آن با این پندار که این تمدن، جدید و مطابق با نیازهای این زمان است.

در برابر این تلاش‌های هدف‌دار و در راستای برشمردن عقیده‌ی اسلامی و گنجاندن آن در قلب‌ها، در مقدمه‌ی این کتاب به صورت مختصر و در متن کتاب به صورت مفصل به پاسخ آن پرداخته‌ایم؛ مقصود از اصطلاح سلف - همچنان که در صفحات کتاب بیان نموده‌ایم - کسانی است که در اولین قرن‌های ظهور اسلام بودند که شامل زمان پیامبر، صحابه، تابعین و کسانی می‌باشد که بر طبق روش‌های ثابت که در کتب عقاید، فقه، اصول، تفسیر، سنت، سیره‌ی پیامبر، شناخت رجال و تاریخ و ... آمده از آنها پیروی نموده‌اند.

برای اینکه تنها مدلول و مفهوم تاریخی آن به ذهن نفوذ نکند، معنای آنرا برای خواننده بازگو نموده و می‌گوییم: گذشت سال‌ها و قرن‌ها در بلندی کوه‌های محکم و سر به فلک کشیده تأثیری نمی‌گذارد بلکه همچنان سر به فلک کشیده‌اند و چشم‌ها را به شگفت وا می‌دارند. به همین صورت، اولین مسلمانان بر بلند بودن تمدن‌ها تأکید می‌کردند (چرا که اسلام برای بشریت نمونه‌ی کامل جامعه‌ی ربانی و روحانی و معنوی را ارائه داد که رسول خدا با آن الگویی علمی محقق نمود که هیچ خلل و نقصی در آن راه ندارد مگر زمانی که قاعده‌ی اساسی در قلب‌ها مختل شود).^۱

۱ - إعادة النظر فی کتاب المصریین فی ضوء الاسلام، انور الجنیدی، ص 260. ط دار الاعتصام، قاهره،

باز نیز تأکید می‌کنیم که تأکیدها به اقتدا و پیروی از - عقیده، ارزش و رفتار - سلف، به معنای بازگشت به گذشته و کنار زدن تولیدات عصر حاضر نیست بلکه ما این تولیدات را به کار برده و برای آینده مطالعه و پژوهش نموده و برای آیندگان نیز تولیدات جدید آماده می‌کنیم.

امت اسلام در سایه‌ی تمدن خویش، به عقیده‌ی خود مستمسک بوده و مدت چهارده قرن است که در زیر سایه‌ی شریعت اسلام قرار دارد، سپس استعمار خارجی و عوامل انحراف داخلی در آن رخنه کرد. و این تمدن و شریعت، اکنون نیاز به زنده کردن عقیده و بازگشت به سوی شریعت برای درست کردن و اصلاح اوضاع منحرف و بازگشت امت به مسیر خود دارد بدون نیاز به ایجاد نظریات و وضع قانون گذاری‌ها، و گرنه آنرا در معرض دگرگونی‌های ویرانگری قرار داده‌ایم که اسلام بعد از قرار گرفتن در سایه‌ی دستوراتی که در آن فرض شده، از آنها بی‌نیاز است. نمی‌خواهیم در امکانات بشریت و توانایی علمای آن و ثروت‌های آنها و نقش سیاسی که ممکن است اجرا شود، تردید کنیم؛ آنهم زمانی که مطابق گام‌های علمی تدریس شده باشد و میان گام‌های عمومی و ترسیم اهداف و گام‌های اجرایی، جمع کند.^۱

و با وجود اهمیت همه‌ی اینها، شروع نمودن از انسان و تصحیح عقیده‌ی او، قدم اول در راستای گام نهادن به مسیر صحیح است تا اینکه عقیده در نفوس و قلب‌ها شکل گیرد همچنان که در مراحل مختلف و در مواضع حساس از تاریخ امت استمرار داشته و دارد و مشهورترین آنها میادین جهاد در اولین قرن‌ها و رویارویی با دشمنان در طول تاریخ، سپس

۱ - نک: (العالم الاسلامی الیوم، اقتصاد- موقع - الجغرافی - السکان - التعداد - المشكلات) دکتر عادل

طه یونس - چاپ مکتبه ابن سینا 1990 م.

جنگ‌های مغولان و جنگ‌های صلیبی تا جهاد افغانستان و جنگ دهم رمضان در تاریخ معاصر می‌باشد.

شیوه‌ی رسول الله در دعوت، تربیت و توجیهاتش نسبت به صحابه، توجه به عقاید، ارزش‌ها و تحقق الگوی شخصیتی یعنی توجه به انسان به عنوان نقطه‌ی شروع بود.

وحي پروردگار انسان و عوامل تشکیل دهنده‌ی او که متشکل از جسم و روح و همچنین نقش و بازگشت آن است، معرفی نمود و تمدن اسلام در تمامی ادوار خود از این توازن و هماهنگی دقیق حکایت می‌کند. شاید مطالعه اثر عبادت‌ها در نفس، برخی حقایق در این زمینه را روشن کند و منجر بدان شود که قدر و ارزش این مزیت را بدانیم و به پیروی از سنت‌های پروردگار در خلقت انسان حریص باشیم همچنان که توازن میان تصور اسلامی برای انسان و تصورات فلسفی بشر، به ما نشان خواهد داد که تنها راه درمان، پیروی از منهج پروردگار است و خداوند متعال خالق بزرگ و شارع حکیم است که خلق و امر از آن اوست.

بدین سبب ما از آشوب‌هایی که برای تمدن غرب آنهم به سبب دوری از وحي معصوم پروردگار حاصل شده است، بی‌نیاز هستیم و گرنه با نظریات زودگذری مواجه می‌شویم که به سبب تصورات بشری و نظریات سیاسی و اجتماعی^۱ قابل تبدیل و تعویض است که هرگاه از یک نظام ناامید شوند، آن‌را تغییر می‌دهند همچنان که یک شخص وقتی

^۱ - تنها به مثال مربوط به بحث خودمان که دنبال می‌کنیم - یعنی عقیده و فکر - اکتفا کردیم. اما نظم و قوانین و قانون‌گذاری‌ها، بحث و مطالعه مقارن مخصوص به خود را دارد که برتری شریعت اسلامی را با اندک تاملی، اثبات می‌کند.

لباسش کهنه می شود و از آن خسته می شود، آن را تغییر می دهد.

کافی است تنها به برخی از نظریه های سیاسی و اجتماعی اکتفا کنیم تا به رابطه ی میان آن و میان تصور پیروان آن از انسان و تعریف نظری فلسفی آنها بر حسب اعتقادشان پی ببریم، تعریفی که تنها فرض هایی که به حد یقین و جزم نمی رسد، ارائه می دهد اما با این همه در تمدن معاصر بسیار رونق و جایگاه دارد.

نظریات مربوط به طبیعت انسان، پایه و اساس هر فلسفه، نظام سیاسی و نظریه ی اجتماعی را تشکیل می دهد؛ اعتقاد به فسوق انسان، عنصری اساسی در تفکر قرون وسطایی است. حرکت تنویری، انسان را موجودی عقلانی در ذات خود قرار داده و اعتقادات او را مورد آزمون انتقادی قرار می دهد.

در عصر دعوت به عدم مداخله ی حکومت ها در امور اقتصادی، داروینی های اجتماعی بر این باورند که انسان برای بقا می جنگد و این دیدگاهی است که دانشمندان رفتارشناسی حیوانات اکنون زنده کرده اند و اینکه فلسفه ی اجتماع ما اکتسابی و شدیداً رقابتی است و از 50 سالی که هیتلر از بقیه سبقت گرفت عده ای از فیلسوفان اجتماعی در آلمان، نظریه های (خون و خاک، بازگشت به سوی غریزه و کنار زدن عقل، نگاه به جوهر و ذات انسان به عنوان جانوری درنده و جنگ از بهترین اشکال زندگی انسان) را مطرح نمودند.

جون لوئیس در تعلیق بر این نظریات می گوید: (این افکار، تنها پیشگویی های متفکرین بر بخشی از اصالت نیست، بلکه در تشکیل تمدن نقش مهمی بازی می کند).^۱

۱- الانسان ذلک الکائن الفرید، ص 17- جون لوئیس - ترجمة د. صالح جواد الکاظم - الهيئة المصرية العامة للكتاب بالقاهرة 1986 م.

یکی از خصلت‌های امت‌ها و کشورها - همچون تمامی افراد - محافظت از ذات و اصالت خود است مثلاً در فرانسه رئیس یکی از احزاب محافظه کار، ندای خلاصی و رهایی از مسلمانان را سر می‌داد چرا که از آنها می‌ترسید که بر خوی و سرشت مسیحیان فرانسه، تأثیر گذارند؛ و دولت‌های اروپایی برای حفاظت از فرهنگ خود به طور خاص و حمایت‌های اهالی اروپا از فرهنگ امریکایی، گردهم جمع شدند تا در این زمینه تصمیم بگیرند و اسرائیل نیز با استفاده از تورات و تلمود و پروتوکول‌ها، اهدافی را در پیش روی خود قرار داد و زبان مرده‌ی عبری خود را دوباره زنده کرد تا آنرا وسیله‌ای برای حفظ هستی و کیان خود قرار دهد. پس از اوجب واجبات بر امت ما که امت رسالت است، این است که هیبت خود را پس گرفته و حق الله متعال را بدهد تا دوباره نقش خود در اداره‌ی جهان را به عنوان برترین امت، باز یابد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مکه مکرمه

29 رجب 1412 هـ، 2 فبریه 1992 م.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ سوم

الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا، من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله؛

اما بعد؛

شکر خداوند متعال اقتضا می کند نعمت های پروردگار را یاد کنیم و یکی از این نعمت های بی شمار، توفیق چاپ دوم این کتاب در مدتی کوتاه است. از خداوند عزوجل می خواهم که خوانندگان این کتاب را بهره مند گرداند و از او یاری در اخلاص نیت و عمل را تقاضا دارم. دوباره شکر پروردگار را می کنم که چاپ جدید این کتاب را میسر ساخت. در این چاپ، مباحث اصلی کتاب در چاپ اول و دوم، حفظ شده است همچنین برخی تعدیلات به طور مختصر و حذف و اضافه در بخش هایی از چاپ های قبلی همراه با برخی تقدم و تأخرهایی که مقتضای تسلسل تاریخی است، لحاظ شده است.

مطالب این کتاب، با محوریت قضایای عقیدتی با تعدد و تکرار مباحث آن، اما از زوایای مختلف و با منهج هایی که شامل منبع موضوعی، نقدی و تاریخی است، می باشد. با آرزوی تثبیت افکار و رسوخ آنها خصوصاً اینکه موضوع اصلی ما، عقیده ی اسلامی است. ما بسیار حریصیم تا در هنگام سخن از عقیده، تأکید کنیم که نیازمند مطالعه ی عقیده ی اسلامی هستیم تا ساختار درست فرد مسلمان و جامعه ی اسلامی را بسازیم تا اندیشه های دیگر، در ما نقص به وجود نیاورند همچنان که مالک بن نبی رحمه الله می-

گوید. ما نیاز به گردآوری و جمع کردن آن مطابق با گام‌های علمی هستیم.^۱ ما چنین حکمی را از روی آسایش و فراغ خاطر ندادیم بلکه بعد از تجربه‌های تلخی که از شکست‌های پی در پی به ارث برده‌ایم و اعتماد به نفس خود را از دست داده و فاقد احساس نسبت به کیان خود در وسط عالم گشته‌ایم، چنین حکمی کردیم؛ عالمی که جز به قدرت و زور احترام نمی‌گذارد و صدایی جز صدای رگبار و تانک نمی‌شنود و منظور ما از قوت و قدرت، دو مدلول مادی و معنوی آن است. برتری با عقیده و اعتماد به نفس و تلاش در جهت محافظت و نگهداری از عزت و کرامت، قوت و نیرو است و تولیدات صنعتی، زراعی و نظامی نیز قوت و نیرو است و این دو در کنار هم می‌باشند و اخلال در یکی از آنها، به خلل در دیگری می‌انجامد.

شاید یکی از مشکلات اساسی ما بحث از (هویت) میان ایدئولوژی‌های قومی، مارکسیستی، میهنی و مذاهب فلسفی و اقتصادی باشد. اگر بخواهیم به صورت صحیح آن‌را ببینیم، باید از نقش تمدنی امت ما زمانی که در رأس امت‌ها بود پیروی کنیم؛ تمدن اسلام بر دو رکن استوار است:

یک) نیروی ایمان و صداقت یقین و رسوخ عقیده‌ی دینی همراه با فهم صحیح از اسلام به عنوان یک منبع برای یک زندگی مثبت و بارور.

دوم) توجه ویژه به علوم و معارف و اهتمام به آن به اندازه‌ی توان، چه علوم دینی باشد و چه علوم هستی، طبیعت، ورزشی و ... که در واقع گردن نهادن بر دینی است که اولین فرامین آن این بود؛ (اقرأ) «بخوان».

سخن از آرای کلامی و فرقه‌ها، یکی از خوانندگان را بر انگیخت؛ نزد من آمده و با

^۱ - بنگر به دیدگاه او در مقدمه‌ی چاپ دوم.

تعجب پرسید: آیا توجه نکردن به آن و اهتمام و کوشش به چیزی که از آن بهتر و برتر است، بهتر نیست؟

سؤال بجا پرسیده شد و کنش‌هایی را که درون من خاموش بود، روشن نمود تا در برابر خداوند متعال سپس در برابر مسلمانان مسئولیت من بری شود؛ اعتراف می‌کنم که رای و نظر خواننده، بجا و درست مطرح گشت و بدان اقرار می‌کنم اما در برابر تصمیمات دانشگاهی که ما را به این قضایا مشغول نموده، چاره چیست؟

انجام وظیفه اقتضا می‌کند که با صراحت صحبت کنم. هنگامی که عقاید فرقه‌ها را بیان نمودم این اضطرار بود که سبب شد چنین کنم و مطالعه و تدریس علم کلام آن هم مطابق با منهج دانشگاهی مرا به چنین مبحثی واداشت و چه بسا از زاویه‌ای دیگر، گشوده باشد. چه بسا چیزی را ناپسند بدانید درحالی که برای شما خیر است به این شکل که از زاویه‌ی دیدگاه علمای اهل سنت^۱ با منهجی نقد آمیز به علاج و درمان پرداختم و اگر به اسامی این فرقه‌ها مقید ماندم تنها به سبب امانت علمی است.

اما جوانب نیک و فوایدی که از مطالعه‌ی عقیده با این منهج حاصل می‌شود، اطمینان کامل نسبت به سلامت موضع علمای اهل سنت همراه با توصیه به التزام به این دیدگاه در برابر انحراف و خروج از عقیده‌ی اولین مسلمانان می‌باشد؛ و اگر خواننده ملاحظه نماید که این فرقه‌ها با انقضای مراحل تاریخی که در آن ظهور نمود، منقضی می‌شود، این نگاه او نگاهی درست است ولی این را ندانسته که برخی از عقاید آنها در عقل برخی، به ارث می‌رسد و از این جهت، فایده‌ی دوم به دست می‌آید یعنی: تحذیر از لغزش در برخی یا تمام

۱ - رک به دو کتاب از کتاب‌های ما: منهج علمای الحدیث والسنه فی اصول الدین. والسلفية بین العقيدة الاسلامية والفلسفة الغربية، ط، دارالدعوة بالاسکندرية.

بدعت‌های فرقه‌های منحرف از جاده‌ی مستقیم.

و از باب انجام وظیفه و رفع مسئولیت نیاز داریم تا بیشتر به این نکته توجه نموده و آن‌را روشن کنیم یعنی: شدت بر حذر داشتن از پذیرفتن برخی عقاید این فرقه‌ها بدون اینکه بدانیم؛ حقیقت این است که سبب انحراف آنها انحراف از عقیده‌ی سلف می‌باشد که اکنون به صورت گذرا و قبل از ورود به مضمون کتاب، به آنها اشاره می‌کنیم:

خوارج، مرتکبین گناهان کبیره را تکفیر نموده و چنین حکم می‌کنند که آنها در آتش جاویدان می‌مانند.

و مذهب (مرجئه) به سبک شمردن اوامر و نواهی دینی اشاره می‌کند و میان قول و عمل فاصله می‌نهند و در صفوف ما نیز بسیاری کسانی که در ادای نمازها، روزه و زکات اهمال و سستی می‌کنند به این پندار که (پروردگار، پروردگار قلب‌ها است).

(و مذهب اشعری) با وجود اینکه در بسیاری از مواضع، نزدیک به عقیده‌ی سلف است مگر (تأویل) که به طور کامل مطابق با عقیده‌ی سلف و منهج علمای آن نیست و شاید بتوانیم پیروان مذهب اشعری را قانع کنیم که خود امام اشعری در نهایت، سلفی بود و تمام خیر، در التزام به منهج آگاه و محکمی است که سلف صالح ما به آن بودند.

برترین چیزی که در باب (خلافت) یا (امامت) در بحث میان سنی و شیعه مطرح می‌شود، (نظام سیاسی اسلامی است) یا یکی از ارکان اساسی آن می‌باشد؛ پس آیا اختیار تعیین خلیفه یا حاکم مسلمان از طریق بیعت و شوری همچنان که در سقیفه بنی ساعده رخ داد و ابوبکر را انتخاب کردند، صورت می‌گیرد یا بر اساس وصیت رسول خدا به امیرالمومنین و سپس به صورت ارثی همچنانکه شیعه می‌پندارد، صورت می‌گیرد؟

همچنین مشهور شده که آنها پیرو رأی و گرایش عقلی هستند و در برابر آنها، اهل

نص و یا سمع قرار دارند، آیا این درست است؟ و آیا پیامبران با روش‌هایی آمدند که عاقلانه نیست و نقش آنها تنها ابلاغ است چنانکه پیروان طریقه‌ی آنها اهل نص و سمع شدند؟

در این کتاب با تحلیل و مناقشه برای ما روشن می‌شود که این نظر، صحت و درستی را کنار گذاشته است چراکه پیامبر (با براهین و استدلال‌های عقلی آنچه را که شنیدن بر آن متوقف است، بیان نموده است و پیامبران برای مردم عقلیاتی را که به آن نیاز دارند، بیان نموده‌اند همچنان که خداوند متعال در قرآن از هر مثالی زده است).^۱

هرکس با بی طرفی و نیت درست، بیندیشد، بعد از اطلاع و مطالعه تأکید می‌کند که قرآن کریم بر تفکر و نظر و استدلال عقلی در آیات زیادی تشویق می‌کند.

ما بعد از این روشن‌گری، تعجب می‌کنیم که برخی گمان می‌برند که علمای اهل سنت خود را در نصوص محصور نموده و به افق‌های عقل توجهی نمی‌کنند.

همچنین آنچه در تاریخ ما روی داده است، ما را بر آن می‌دارد تا از لغزش به سوی بدعت بترسیم و از آن برحذر باشیم؛ یعنی به وجود آوردن اصطلاحات و اسامی و سپس به وجود آوردن بدعت در قالب آنها همچنان که معتزله در قدیم چنین کردند و برخی از نویسندگان معاصر دست به چنین عملی زده و مسلمانان را به گروه‌هایی تقسیم نموده‌اند: (اعتدال) و (جمود) و (افراطی) و (قهقرایی و خشک مغز و اصول‌گرا) و ... درحالی‌که منهج صحیح علمی و میزان و معیار اعتدال حق اقتضا دارد که به کتاب الله و سنت پیامبرش حکم کنند اسامی همچون (اسلام) و (ایمان) و احسان یا (ظالم لِنفسه)، (مقتصد) و (سابق بالخیرات).

۱ - منهج السنة ج 3 ص 107

به عبارت دیگر معتزله کسانی هستند که این قضیه را ایجاد نمودند یعنی: به وجود آوردن اصطلاحات و اسامی و سپس ارزش گذاری مسلمانان بر طبق تصوراتش؛ با کمال تأسف تأثیرات منهجی معکوس آنان همچنان در آرای برخی نویسندگان و پژوهشگران معاصر موجود است!!

و بعد: از تمامی کسانی که در امر چاپ و نشر این کتاب یاری رساندند، تشکر می کنم و از خداوند می خواهم که به آنان پاداش نیکو دهد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مصطفی بن محمد حلمی

اسکندریه، 21 ذی القعدة 1405 هـ

7 آگوست 1985 م.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه‌ی چاپ دوم

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا، من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله؛

اما بعد؛

الله را به خاطر نعمت‌های بی‌شمارش که فراتر از وصف است، شکر می‌کنم که او تعالی خود می‌گوید: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَأَنْ تُحْصَوْهَا»: «و اگر (بخواهید) نعمت (های) الله را بشمارید، نمی‌توانید آن‌را بشمارید.»

زبان من همیشه مشغول ستایش او تعالی است که نعمتی به من داد و مرا توفیق داد تا این کتاب را به زیور چاپ بیاریم و برخی قواعد بسیار مهم منهج سلفی را توضیح دهم و سالهاست که مشغول آن هستم و رنج بسیار کشیدم تا مناهج و گرایش‌های موجود در کتب مربوط به علم کلام و اصول دین را از دید دشمنان سلف بررسی کنم.

یکی از دشمنان اسلام، مستشرقان و دانش‌آموختگان آنها هستند که سعی دارند در زمین فساد به راه انداخته و سنگرها و دژهای عقیده‌ی اسلامی را درنور دیده و بر آن حکمرانی و قضاوت کنند و نسل‌هایی را که استعمار در برابر آنها قرار داده است دچار شک و تردید کنند. ولی هیئات؛ اسلام و قرآن و عقیده‌ی اسلامی و امت اسلام، پروردگاری دارد که از آن حمایت می‌کند و علمای بسیاری را برای دفاع از آن برانگیخته تا از آن دفاع کنند و یکی از بخشش‌ها و الطاف خداوند متعال بر من این است که به من توفیق

شاگردی برخی از این علما را داد و آن قدر از چشمه‌ی علوم آنها نوشیدم تا به فهم کامل عقاید درست دست یافتم و قلبم اطمینان یافته و دلم آرام گرفت. و خداوند متعال با فضل و کرم خویش، مرا به راه محکم و راه درست راهنمایی کرد و همیشه از پروردگار خود می‌خواهم که من و تمامی مسلمانان را به راه مستقیم استوار بدارد تا زمانی که او تعالی را ملاقات کنیم.

از دیگر مسائلی که مرا به حمد و سپاس پروردگار وامی‌دارد، تمام شدن چاپ اول این کتاب در زمانی کوتاه است و من می‌خواستم که این کتاب برای نوبت دوم نیز چاپ شود ولی مشغولیت‌ها، بارها و مسئولیت‌های زندگی و کار و سفرهای زیاد و آماده نمودن تألیفات دیگر که برای تدریس لازم است میان من و این انگیزه مانع شد. تا اینکه خداوند متعال بر چاپ دوم این کتاب، مرا یاری نمود و در چاپ دوم چهارچوب اساسی کتاب در نوبت اول را حفظ نمودم اما برخی اضافات را از کتاب‌هایی که بعد از چاپ اول این کتاب، منتشر نمودم در این کتاب لحاظ نمودم که متناسب با مباحث چاپ جدید آن بود. به این خاطر، علاوه بر قواعد منهج سلفی، برخی چیزها را بدان اضافه کردم و همچنین موضع شیخ سلفی (ابن تیمیه) را در رابطه با فرقه‌ها حفظ کرده و از نسق و ترتیب اسلامی در باب الوهیت، انسان و عالم که در موسوعه‌ای به نام (معجم اعلام الفکر الانسانی) منتشر شده، دوری نمودم و به ترتیب اسلامی در باب انسان نزد شیخ الاسلام که از کتاب و سنت خلاصه نموده، اکتفا کردم و با تشریح روش‌های سلوک عملی همچنان که شایسته‌ی انسان مسلمان است، آنرا کامل کردم.

همچنین در این چاپ، بحث کوتاهی از امام احمد حنبل اضافه نمودم که از دو قسم علمی و عملی منهج سلف، حکایت می‌کند و برای تطبیق بین آن دو و نقش بارز آنها در

شناخت عقیده‌ی صحیح، آن را با دلایلی که در برابر منحرفین قرار می‌گیرد، محکم نمودم. محور بحث‌های ما در این کتاب، پیرامون اجتهادهای ابن تیمیه و شروح وی در مورد عقیده‌ی اسلامی و اصول وی در منهج شرعی برای دفاع از آن می‌باشد تا افکار و فلسفه‌هایی که در زمان او بوده و علمای سلف قبل از او آنان را نمی‌شناختند، مهار کند.

به همین خاطر به بیان دیدگاه شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد مهم‌ترین فرقه‌های اسلامی پرداختم. و هدف و غرض از آن، شرح عقیده‌ی اسلامی مطابق با منهج ابن تیمیه و مقایسه آن با عقاید فرقه‌های مخالف است؛ پس از این منهج مقارن، فهم صحیح عقیده روشن می‌شود و بانگ می‌دهد و از وقوع در انحرافات که فرقه‌های منشعب از سلف در آن گرفتار شدند بر حذر می‌دارد تا باری دیگر در دام آن گرفتار نشویم چراکه علمای سلف از این اختلافات دست شسته و بریدند.

و ای مسلمانان معاصر، این هشدار برای ما نیز می‌باشد تا اینکه باری دیگر مجذوب نیرنگ و زرنگی و فریب آنها نشویم و اگر چنین شد، در واقع بدون اینکه خواسته باشیم و قصد داشته باشیم، امیال دشمنان اسلام را محقق ساخته‌ایم، دشمنانی که سعی دارند تا تفرقه و دشمنی را میان مسلمانان ایجاد کنند. اما بحث خاصی را که به مناسبت ترجمه‌ی کتاب لاووست به نام (نظرات شیخ الاسلام فی السیاسة و الاسلام) نوشته بودم، حذف کردم چرا که هدف از بیان آن دیگر مطرح نبود و بیان آن در گذشته به عنوان نمونه‌ای از نقدی بود که به طور کلی متوجه مباحث مستشرقان بود و اکنون ضروری می‌دانم که مسلمانان غیور را تشویق کنم تا تلاش خود را متوجه شناخت عقیده‌ی اسلام و شریعت و عبادات و نظام آن از مصادر آن کنند. میراث اسلامی ما، گنج‌هایی هستند که قابل قیمت گذاری نیست. و ما را در برابر بزرگداشت تمام آنچه غرب دارد، کافی است؛ بعد از

تجربه‌های بسیار گرانها - مطالعه، مناقشه و اطلاع کامل - می‌توانیم جلوی نفوذ فرهنگ غرب را بگیریم و نظریه‌های اشتراقی را به صورت بسیار عالی و برتر نقد کنیم و به دوری از آن افکار دعوت دهیم و به سوی الله متعال و تربیت و برپایی شریعت خداوند متعال در محیط اسلامی دعوت دهیم به جای تلف کردن توانایی و استعداد تنها در محیط قانون فعل و انفعال در مجال فرهنگی که به سرعت برخی را به خود مشغول می‌کند که در این صورت و مشغول شدن به این مساله گویا که حمله غربی در هدایت ما به مراد خود پیروز شده است!!

این شروع مقاومت حقیقی در برابر سیطره‌ی تمدن اروپا و برپایی تمدن جدید اسلامی ما و توجیه تمام توان ما در راستای این هدف می‌باشد.

مالک بن نبی رحمه‌الله تعالی می‌گوید: «توجیه این است: دوری از اسراف در تلاش و در وقت؛ در اینجا میلیون‌ها نیروی کار و عقل‌های متفکر مناسب در سرزمین‌های اسلامی وجود دارد تا در هر زمان به کار گرفته شوند؛ اما مهم این است که بیم دهنده‌ای باشد تا از این تجهیزات هولناک بیم دهد؛ تجهیزاتی که از میلیون‌ها عامل و عقل در بهترین ظروف زمانی و تولیدی و مناسب هر عضو از اعضای آن تشکیل شده است و این تجهیزات هنگامی که به حرکت درآید مجرای تاریخ را به سوی هدف مقصود تجدید می‌کند و در اینجا اندیشه‌ی توجیهی انسانی که انگیزه‌ی دینی او را به حرکت وا داشته، مخفی می‌ماند و به زبان جامعه: کسی که از اندیشه‌ی دینی وی معنی (جماعت) و (دفاع) کسب می‌شود، پنهان می‌ماند.^۱

^۱ - مالک بن نبی: شروط النهضة ص 117-118 ترجمه‌ی: عمر کامل مكاوی و عبدالصبور شاهین.

تنها می‌توانم از کسانی که در چاپ این کتاب و رسیدن آن به دست خواننده مرا یاری نمودند، بابت تمامی تلاش‌ها، سختی‌ها و کمک‌های آنان بسیار تشکر کنم. پروردگارا از جانب من به آنان خیر و پاداش عطا کن. و از خداوند می‌خواهم که محتویات این کتاب را علمی نافع برای مسلمانان بگرداند و گناهان مرا بپامرزد و مرا به اخلاص نیت، موفق دارد تا که عمل خالص تنها برای رضای خداوند و کسب رضایت او گردد؛ که فضل و بخشش از سوی خداوند عزوجل است.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

20 محرم سال 1405 هـ، 15 اکتبر 1984 م

مقدمه‌ی چاپ اول

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَاشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله آنگونه که شایسته ترسیدن از او است، بترسید. و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید.» (آل عمران: 102)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»: «ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را (نیز) از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد و از پروردگاری که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است.» (نساء: 1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و سخن درست (و حق) بگویید. تا (الله) کارهای‌تان را برای‌تان اصلاح کند و گناهان‌تان را ببامرزد، و هرکس از الله و پیامبرش اطاعت کند، یقیناً به کامیابی عظیمی نائل شده است.» (احزاب: 70، 71)

اما بعد؛

این کتاب مضمون کتاب مستشرق فرانسوی: هنری لاووست به نام «نظریات شیخ الاسلام ابن تیمیه فی السیاسة والاجتماع» می‌باشد. قضایایی که در اثنای این مقدمه مطرح می‌شود، یک موضوع دارد و به خواست خدا بیان آنرا در این کتاب کوچک مشاهده خواهیم کرد و دلیل کوچک بودن این کتاب، این است که کتاب کوچک، خوانندگان بیشتری داشته و وسعت انتشار آن بیشتر است و بدین صورت هدفی که ما به دنبال آن بودیم، محقق گشته و فایده‌ای که امید داشتیم، بدست می‌آید درحالی که کتاب‌های پر حجم و قطور را جز متخصصان و افرادی با فرهنگ فراخ، مطالعه نمی‌کنند و اینگونه افراد در جامعه‌ی ما اندک هستند.

مسائل مورد بحث، مسائلی است که همیشه و در عصر معاصر، سوالاتی را در ذهن افراد شکل داده است از جمله: تفاوت و تمییز میان سلف و دیگران یا رأی و نظر صحیح و درست میان فرقه‌هایی که به طور اجمالی در دو گروه: عقل و نقل قرار می‌گیرند. در این میان، نباید از تصوف غافل شد، تصوفی که پیروان آن ادعا می‌کنند اهل ذوق و اراده‌اند و ارباب حالات و مقالات. همچنین نباید و نمی‌توانیم مذاهب فلسفی معاصر را کنار زده و از آنان غافل شویم؛ مذاهبی که می‌کوشند از این آب گل‌آلود ماهی بگیرند و اختلافات مسلمانان در دایره‌ی مسائل کلامی و فقهی را افزایش داده و از این طریق مفاهیم بیگانه‌ای را وارد قاموس اسلام کنند. چه بسا خطرناک‌ترین آنرا بتوانیم در یکی از تلاش‌های مارکسیستی اخیر^۱ با دمیدن روح جدید در کتاب (الاسلام و اصول الحکم)^۲ یا دعوت به

^۱ - برای مطالعه بیشتر: د. صلاح الدین منجر: بلشقة الاسلام عند المارکسیین و الاشتراکین العرب. دارالکتاب الجدید 1967.

^۲ - این کتاب در سال 1925 چاپ شد و کتابی نادر است که مخالف اعتقادات مسلمانان می‌باشد چرا که

سوی لائیسم^۱ مشاهده کنیم. همچنین می‌توان نمود آن‌را در مقدم داشتن عقل بر شرع یا جدایی میان عقیده، شریعت و اخلاق و ... و دیگر برنامه و روش‌هایی که تلاش می‌کند تجزیه‌ای را که غرب در تعالیم، تشریح، تفکرات و سلوک، سیاست و اقتصاد ما، بر ما واجب کرده است و نیز جدایی انداختن میان اسلام و حکم حکومت و اسلام را از ورود در دایره‌ی زندگی عمومی دور کردن و تنها آن‌را مختص به مسجد معرفی کردن و جلوه دادن آن به عنوان اعتقادی در قلوب مردم که بسیار اندک به تطبیق آن بپردازند، مثال زد.^۲

ما در این کتاب و در چهار بخش به درمان این مسائل پرداخته‌ایم.

بخش اول: مستشرق فرانسوی (لاووست) به بی‌طرفی و اخلاص علمی در مطالعات اسلامی، نزد مستشرقین منتسب به بی‌فکری و کژاندیشی است چرا که تمامی مستشرقین بر زشت جلوه دادن حقایق اسلام، عقاید، ارزش‌ها و تمدن آن، اجماع و اتفاق دارند و اهداف

مؤلف این کتاب، فرض بودن خلافت، جهاد و قضاوت و تمامی جوانب سیاسی اجتماعی اسلام را منکر شده است. و مؤلف کتاب (الاسلام و اصول الحکم) شخصی غیر مسلمان و به احتمال زیاد یکی از مستشرقین انگلیسی است نه شیخ علی عبدالرزاق؛ برای تفصیل بیشتر در مورد حقیقت این کتاب و کینه‌ی سیاه آن نسبت به اسلام و بزرگان آن، مراجعه شود به (الاسلام والخلافة فی العصر الحديث) دکتر محمد ضیاء‌الدین الریس از منشورات دار السعودیة، 1972 م.

۱ - (علمانية) و یا لائیسم: یعنی جدایی میان دین و سیاست؛ این اصطلاح در اثر نزاع میان دولت و کلیسا در ظروف تاریخی خاصی در جامعه‌ی اروپایی و اوضاع و ارزش‌های آن به وجود آمد که تاریخ اسلامی آن را نمی‌شناخت؛ اسلام این تقسیم‌بندی را نمی‌شناسد و حکومت جزئی از آن است و پیروی از منهج و شریعت آن در سیاست و اجتماع یکی از واجبات آن می‌باشد.

۲ - دکتر محمد البهی (العلمانية والاسلام) (مطبوعات جمع البحوث الاسلامیة، الازهر، ص 5

مستشرقین علی رغم تنوع آن بر ایجاد احساسات کاذب در مسلمانان و از این طریق تسلیم نمودن آنان در برابر تمدن مادی غرب، تمرکز دارد. لاووست، تسلیم این شیوه و نگرش نشد اما در برخی ادراکاتش نسبت به ویژگی‌های شخصیتی شیخ الاسلام به بی‌راهه رفته است. امری که سبب شد بنده در این بخش به درک و فهم او در این موارد اعتراض کرده و آن را به بوته‌ی تحلیل و تفسیر علمی بکشانم.

بخش دوم: اگر مسلمانان به دنبال راهی برای بلند شدن باشند تنها راه آن اسلام صحیح است، اسلامی که مصدر آن قرآن و سنت است و این خلاصه‌ی گرایش سلفی می‌باشد. بازگشت به اسلام ناب از طریق چنگ زدن به کتاب الله و سنت رسول الله. به همین سبب موضوع ما - به توفیق الله متعال در این بخش، شرح برخی از قواعد گرایش سلفی می‌باشد که از دیگر گرایش‌ها چه در گذشته و چه عصر حاضر متمایز می‌باشد.

بخش سوم: چنانچه دانستیم شیخ الاسلام، امام مسلمانی است که قصد او بازگرداندن بنای جامعه‌ی اسلامی^۱ بر پایه‌های اسلامی و بدون اضافات بیگانه است و چنانچه خواستیم که یک مسلمان، مسلمان باشد نه پیرو بدعت و یا مذهبی خاص در اسلام، ناچار باید موضع شیخ الاسلام را در مورد مهم‌ترین فرقه‌های اسلامی همچون معتزله، اشاعره و شیعه و متصوفه آشکار و روشن گردانیم. به همین سبب این هدف را برای این بخش در نظر گرفتیم تا حقایق بر خواننده روشن گشته و سپس، شناخت اشتباهات لاووست و دیگر مستشرقان و غربی‌ها که به زعم خویش در پی درمان موضوعات بر می‌آیند، آسان گردد. به نظر ما، ما باید حدودی را برای قبول افکار و دیدگاه‌های غربی‌ها، معین کنیم و این بخشی از هستی و کیان عقیدتی، تاریخی و تمدنی ما

۱ - دکتر محمد البهی: الفکر الاسلامی فی تطوره - دارالفکر - چاپ اول سال 1971 م ص: 74

است و اگر نتوانستیم جلوی این موج خروشان در میدان فرهنگ اسلامی را بگیریم حداقل باید حقایق را بشناسیم تا از گرفتار شدن در افکار مستشرقین و پیروان آنها، دوری کنیم.

بخش چهارم: این بخش، گفتگویی سریع و گذرا برای وضع شکل اسلامی در مسائلی همچون الوهیت، عالم و انسان نزد شیخ الاسلام است؛ با مطالعه‌ی اجتهادات امام ما، یک نظم و ترتیب و یگانگی خاصی بر خلاف گمان لاووست و دیگر مستشرقین در آن دیده می‌شود ...

و این بدان سبب است که شیخ الاسلام بر تحقق معنای «انسانیت انسان» و جدایی میان خالق و مخلوق یا عابد و معبود حریص بود؛ همچنین بر جدایی میان تعالیم اسلام که حول این مبادی دور می‌زند و میان عناصر دینی و فرهنگی که با تعالیم اسلام آمیخته است، حریص بود. و دلیل دیگر را این می‌دانست که به قرآن کریم و سنت صحیح نبوی همانند مسلمانان عصر اول، پایبند نبودند؛ و با بینش عمیق خویش درک کرد که علت ضعف و سستی مسلمانان عصر وی، دوری از اسلوب و شیوه‌ی سلف در فهم اسلام و عمل برای آن و به آن است و همچنین دوری از آن با پیروی از مذاهب و گرایش‌ها و التزام به نظریات آنها بدون اینکه این نظریات را در میزان قرآن و فهم سلف قرار دهند؛ و این دلیل مصیبتی است که امروزه مسلمانان بدان مبتلا هستند. اندیشه‌های حزبی، دشمنی قومی و مذهبی و تقلید و پیروی از غرب صلیبی یا شرق مارکسی سبب شده تا جنگ و بحران میان آنان شدت بگیرد چرا که آنها الله و منهج او را فراموش کرده‌اند و خداوند متعال خودشان را از یاد خودشان برد و این شکست سخت در تمامی بخش‌های زندگی می‌باشد. و من این راه درمان را بر گروه مؤمنان و کسانی که به دنبال راه انسان‌های مخلص رفته و برای خود و امت خود عزت می‌خواهند و عزت تنها در اسلام است، ارائه می‌دهم. امیدوارم که خداوند

بخشنده و بلند مرتبه به ما توفیق دهد و ما را از زمره‌ی راضیین و مرضیین قرار دهد.
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب. مصطفیٰ حلمی.

تمهید:

در اینجا به سخنی کوتاه از علت مجذوب شدن به شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌پردازیم. منظور ما در اینجا، شخص ابن تیمیه نیست چرا که همه‌ی افراد بشر محکوم به فنا هستند بلکه شعاع فکری و عقلی می‌باشد که با امکانات و تلاش مستمر تغذیه شده است و شعاع فکری، دید روشن اسلامی را به وجود می‌آورد که راه هر مسلمانی را روشن می‌کند که در زمان ضعف و یورش دشمن زندگی می‌کند - همچنان که ما اکنون در آن زمان هستیم. - و در میان گرایش‌های متفاوت و اختلافات مذهبی، ما را به سوی دیدگاه صحیح راهنمایی می‌کند از جمله: شناخت عقیده مطابق با منهج سلف و بیان اساس توحید اسلامی و مسائل فقهی با وجود اختلاف در فروع آن.

همچنین ما می‌بینیم که ابن تیمیه از عنایت و توجه و بحث و بررسی خود چنانکه باید در زمان خود بهره‌نبرد با وجود نیاز شدید ما به اجتهادات و نظرات ایشان، چرا که اندیشه‌های او با عصری که در آن می‌زیست به اندازه‌ی شرایط مشابهی که به طور یکنواخت تکرار می‌شود، مرتبط نبود و منظور ما از این غربت اسلام است.

افکار ابن تیمیه در عصر کنونی که عصر انشقاقات و فرقه‌ها است شکل گرفته و گرایش غالب دیدگاه سلفی در میان تراکم فکر فلسفی و تأویلات کلامی و شطحیات صوفی‌ها قرار گرفته است به طوری که اکثر مسلمانان گمان کرده‌اند، اسلام یعنی این امور؛ همچنین مشکلات دیگری نیز از گذشته تا به امروز با وجود اختلاف مظاهر، شکل گرفته است و با وجود این تنوع و تعدد، تمام تلاش شیخ تنها بیان این منهج است. پس دیدگاه و منهج شیخ الاسلام قبل از هر چیز دیگر منهجی است امین در دعوت به راه سلف

از نظر علمی و عملی که تفصیل آن بعداً خواهد آمد و ما به طور خلاصه در ذیل ذکر کرده-
ایم:

الف) اتفاق دلایل شرعی با دلایل عقلی؛ و حق آن چیزی است که در کتاب الله و سنت پیامبرش آمده است و اشتباه پیروان منهج عقلی از جمله فلاسفه و متکلمان را بیان نموده است زمانی که نظر عقلی را بر دلیل شرعی مقدم می‌دانستند؛ و هرکس با نقل صحیح مخالفت کند در واقع با امر صریح المعقول، مخالفت کرده است و مصداق این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: «و گویند: اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، در (زمر) دوزخیان نبودیم.» (ملک: 10)

رسول خدا، اصول و فروع دین را به صورت شافی و کافی بیان نمود اما بدعت‌ها ظاهر شد تا مردم را از آموزه‌هایی که ایشان آورده، منحرف کند و هر گروه و فرقه‌ای، اصولی را برای دین در نظر گرفت که توصیف امام احمد بن حنبل نسبت به آنان صدق می‌کند که می‌فرماید: «در کتاب اختلاف دارند، مخالف کتاب هستند، بر جدایی از کتاب اجماع دارند و بر الله و در کتاب الله، بدون علم چیزهایی می‌گویند.»^۱

ب) در قرآن و احادیث نبوی، کلیت اصول دین آمده و مسائل و دلایلی که استحقاق دارد اصول دین باشد، وارد شده است (مانند مسائل توحید، صفات، تقدیر، نبوت، معاد و یا دلایل این مسائل) و آیات سمعی، عقلی و آشکار پروردگار همگی با هم توافق دارند. تامل در قاعده‌ی صحیح منهجی در فهم اسلام و دریافت آن، بر معنای حدیثی که سابقین را برتر و افضل دانسته است، تأکید می‌کند چرا که آنها از همه بیشتر حق و باطل را

۱ - ابن تیمیة: النبوات، ص 128.

می‌شناختند و نسبت به حقی که به سوی محمد فرستاده شده بود، محبت بیشتری داشتند و بر پیروی از حق و تحمل اذیت و آزارها، صبر بیشتری داشتند و نیز اتحاد و الفت بیشتری نسبت به کسانی که بعد از آنها می‌آیند، داشتند. اما در قرون بعدی، اختلاف و تفرقه به وجود آمد که تفضیل آن در متن کتاب خواهد آمد اما قبل از ورود به مبحث اصلی می‌خواهیم تا خواننده را با اساس اجتهادات امام خود آشنا کنیم و هر چه موارد بحث ایشان زیاد باشد، خواننده برای خلاصه نمودن محور اساسی آن، باید تلاش بیشتری به خرج دهد.

از ویژگی‌های موضع‌گیری او، منهج واحد و هماهنگی میان تفسیرات متافیزیکی طبیعی، اخلاقی، سیاسی و منطقی او می‌باشد.

- خداوند متعال خالق، پروردگار و مالک هر چیزی است و او تنها محبوب است و ذاتا بی‌نیاز از مخلوقات فقیر خود است که بدو نیازمند هستند.

- هر چیزی جز خداوند، باطل است و حرکت عالم، خضوع و سجود در برابر خالق است.

- در میدان اخلاق، تعریف وی از انسان این است که انسان موجودی دارای احساس و متحرک با اراده است یعنی انسان عبارت است از علم و عمل یا عقیده و عبادت یا شناخت و سلوک؛ و نفس دارای نیروی اراده همراه با احساس است و این دو ملازم یکدیگرند و انسان به نسبت مراد و خواسته‌ی خود ارزش می‌یابد و این مراد، خداوند معبود است نه فقط احساس آن؛ و برای اینکه انسان به سعادت برسد، ناچار باید از پروردگار خویش بخواهد و بهترین چیز در دنیا، شناخت خداوند عزوجل و بهترین آن در آخرت، دیدن خداوند در بهشت است.

- و در سیاست و جامعه باید هدف چوپان (فرمانروا) و رعیت، اصلاح امور دین باشد و گرنه هر دو فاسد می‌شوند.

- در استدلال‌ات منطقی خویش قاعده‌ای به نام طریق فطری عقلی سمعی شرعی ایمانی وضع نموده و بدان تکیه می‌کند که او را از گرایش به روش و طریق قیاس کلامی، بی‌نیاز می‌کند.

و همه‌ی اینها را در قول خداوند متعال می‌آورد که می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»: «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید.» (تغابن: 16)

مبحث اول: عقیده‌ی اسلامی در عصر رسول الله و صحابه

اکنون در باب عقیده‌ی اسلامی در زمان رسول الله و صحابه ایشان بحث خواهیم کرد و شروع بحث ما در این مورد به این سبب است که یقین داریم باید نقطه‌ی شروع بیدرای اسلامی حقیقی، تاسی و پیروی از رسول خدا و خلفای راشدین پس از ایشان باشد.

تردیدى نیست انسان‌هایی که در اولین قرن (ظهور اسلام) زندگی می‌کردند، افرادی نمونه بودند؛ چنان‌که محب‌الدین خطیب می‌گوید: «الله متعال صاحب این رسالت با ارزش را فرستاد تا اسوه و الگویی نیکو برای ما باشد و راه و روشی را برای ما مقرر نمود که ما را از راه و روش‌های دیگر بی‌نیاز نموده است از روش مسکو، واشنگتون و پاریس؛ اینچنین الله متعال کفایت و حفاظت نصوص اسلام را برعهده گرفت به این صورت که ما را از زمره یاران رسول خدا قرار می‌دهد» اگر بر فهم سالم آن حریص باشیم چنان‌که اگر در زمان او و ملازم و همراهش بوده و در رکاب او می‌بودیم چنین می‌بودیم.»

اصحاب رسول الله به بهترین شکل و استوارترین شیوه در راستای تنفیذ و اجرای توصیه‌های رسول الله در شریعت و عقیده به پا خواستند؛ در زمان آنها جغرافیای سرزمین‌های اسلامی به اطراف و اکناف جهان در راستای تبلیغ دین اسلام امتداد یافت چنان‌که ابوبکر چندین سپاه برای ابلاغ این رسالت به فارس و حکومت بیزانس در روم فرستاد و در زمان عمر ابزار دولت کامل گشت، دولتی منظم با تقسیم وظایف و دیگر امور اداری مانند وظایف کارگران و کارگزاران و امور مالی و قواعد توزیع خراج که همگی به صورت مرتب و منظم درآمد. عمر رضی‌الله‌عنه مردی عادل و قانونمند بود و با حکومت خود مسلمانان را از عدالت مطلق و امنیت همه‌جانبه بهره‌مند ساخت.

در زمان عمر شام و ایران فتح شد و این فتوحات تا آذربایجان و ماوراءالنهر امتداد یافت؛ از سمت غرب نیز عالم اسلامی امتداد یافته و مصر فتح شد و در عهد عثمان آفریقا نیز فتح شد.

فتوحات به پایان رسید آن‌چنان که در زیباترین و شگفت‌آورترین صفحات تاریخ آمده است چرا که با عقیده‌ای که در نهان، در قلوب‌شان بود به حرکت درآمدند، رسالت خود را دانستند و آن‌گونه که شایسته است نقش خود را فهمیدند و شناختند. مسلمانان با عقاید آسان و اخلاق نیکوی خود بهترین تعبیر از اسلام را ارائه می‌دادند، آنها تنها هدف‌شان جنگیدن و تحمیل اسلام با زور و شدت نبود آن‌گونه که مستشرقین و پیروان آنها شایع کرده‌اند.

دکتر حسین مونس در بحث و بررسی و درس‌های عمیق خود در تاریخ مسلمانان بهترین شاهد را آورده است و می‌گوید: «چه در مصر و چه در شام، چه ایران یا مغرب، عرب شهرها و کشورها را فتح می‌کرد و مردم را به داخل شدن در اسلام فرامی‌خواندند و زیبایی‌های اسلام را برای آنها بیان می‌کردند و بعد از آن ترک‌شان می‌کردند تا خود به آرامی درباره اسلام تصمیم بگیرند. به همین سبب دیدیم که اسلام وارد سرزمینی نشد که سپس متلاشی و متواری شود جز در اندلس و صقلیه که آن هم عوامل و اسباب خاصی داشت.

اولین قرن‌ها برای مسلمانان بهترین قرون در دین و دنیای آنها بود، اسلام را در قلب‌های خود جای دادند و در مقابل دنیا نزدشان بی‌ارزش گشت. بهترین تمدن را برپا کردند زیرا که بر حق و عدل استوار است و استوار به امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. پس اگر ندای اقتدا و پیروی از آنها را سر می‌دهیم، هدف ما رسیدن به جایگاه بلندی است که

آنرا به آرامی محقق کردند و اسلام را چون یک دین و تمدن دانستند. از زاویه‌ی دید ما، خواهیم دید که آنها در فهم عقیده‌ی اسلام و عمل به آن، به نوک و بلندای قله رسیدند و اقتدا و پیروی از آنها، رسیدن به آنها را و به جایی که آنها رسیدند، می‌طلبند نه بازگشت به عصر و زمانه‌ی آنها با همان اسباب و ادواتی که داشتند؛ بنابراین پیروی، پیروی از ارزش‌هایی است که محقق نمودند و به خاطر آن زندگی کردند نه پیروی از اسباب و وسایل زندگی که به کار می‌بردند.

شیوه‌ی بحث

اغلب مباحث اسلامی پیرامون عقیده، متکی به کتاب‌های متکلمین و غالباً معتزله و اشاعره است و در استدلال به اصول دین توجهی به اولین مسلمانان و منهج شرعی و عقلی آنان نمی‌شود.

مشاهده می‌شود که اغلب بحث‌های امروزی اعتماد خود را به آرای مستشرقانی معطوف دارد که معمولاً در بررسی اعتقاد و باور صحیح اسلامی به فرقه‌های می‌پردازند که از اهل سنت و جماعت جدا شده‌اند. مستشرقانی که توجه‌شان به ایجاد روابط میان معتقدات فرقه‌ها و مصادر خارجی و عقاید و دیانت‌ها و فلسفه‌های یونان و فارس و ... می‌باشد.

بسیاری از مباحث برجسته‌ی این گروه مربوط به مسائل اختلافی و توجه به فرقه‌های افراط‌گرا و غالی است؛ همچنین نمایاندن تاریخ اسلام از خلال اختلافات و انشقاق و جدایی‌ها است چنانکه در این بین حقیقت زیر چکمه‌های جدل و خلاف پنهان مانده است به طوری که جدا کردن حق و باطل و تشخیص هریک از آنها برای خواننده مشکل و دشوار می‌گردد.

این منهج سوای از نتایج مغرضانه‌ای که به دنبال آن است، نوعی گول زدن خود و نوعی سرپوش نهادن بر حقیقت آشکاری است که پنهان نمودن آن ممکن نیست. آرا و نظرات این فرقه‌ها و گروه‌های جداشده، از همان زمان ظهور خود توسط علمای حدیث و سنت محاصره شدند و این آرا غالباً از اهل سنت و جماعت به دور است؛ اهل سنت و جماعتی که از زمان پیامبر و صحابه با فهمیدن و قبول کردن عقیده‌ی صحیح، بدان چنگ زده‌اند.

به یاری خداوند شاهد بلندی و درخشش منهج اهل سنت و جماعت به واسطه‌ی تلاش‌های فقیهان و محدثان بوده‌ایم؛ و اولین گام‌های ما پرداختن به عصر صحابه می‌باشد تا اینکه به این روش به برداشت‌های گوناگون عقلی قبل از ظهور اهل کلام و پیش از آنکه صف یکپارچه اسلامی به فرقه‌ها و مذاهب مختلف پراکنده گردد، پرداخته باشیم تا تلاشی باشد در جهت دستیابی به تفسیرات اولین مسلمانان از آیات قرانی و احادیث نبوی وارد شده در موضوعی که متکلمان آنرا اصول دین می‌نامند. همچنین پرداختن به آنچه در کلام اهل کلام و فلسفه نمی‌گنجد اما در خلال زمان‌های مختلف از آن صحبت شده است چنانکه هر گاه مساله‌ای باز می‌شود و یا یک جدایی و انشقاق نو پدید می‌آید، افرادی برای تفسیر و توضیح آن و یا نهی و دست کشیدن از آن، اگر از امور بدعی نهی شده باشد، به پا می‌خیزند.

پس از این متکلمان و مذاهب مختلف آنها ظهور کردند و همگی این کلام را در ابواب و فصولی که از مصادر آنها برای ما نقل شده است، شرح و بسط داده‌اند و پژوهشگرانی آمدند که به گونه‌ای تقلیدی به تفحص و بررسی در آن پرداختند و برای آن در زمان صحابه اثری نیافتند به همین سبب گمان کردند که صحابه آنرا نشناخته و گامی به

سوی آن بر نداشتند؛ و این در حالی است که صحابه نه تنها آن را شناختند بلکه نکات دقیق و باریک آن را چنانکه شایسته‌ی شناخت و فهم است، فهمیدند.

بدون شک دلایل، گرایش و توجه ما را نسبت به عصر صحابه به عنوان نقطه‌ی شروع تقویت و محکم می‌کند زیرا بحث تاریخ اسلام ما را به شناخت کسانی که در علم و عمل و عقیده و سلوک سبقت گرفته و پیشی جستند، رهنمون می‌کند.

همین منهج و روش را در بحث نتایج به هم آمیخته‌ای که امثال جولد تسهیر بدان رسیده‌اند اتخاذ خواهیم نمود، مستشرقانی که فکر و اندیشه‌ی نوگرایی را در اسلام - عقائد و عبادات - تطبیق می‌دهند و بر این باورند که فکر اسلام بسیار ساده شروع شد و در ادامه به دست مسلمانان نو و جدید گشت و این از بزرگترین اشتباهات آنها است. و از آنجا که غیر مسلمانان با دلیل قطعی و ثابت همراه ما هستند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم.» (مائده: 3) پس بررسی و بازبینی آنچه رخ می‌دهد نیاز به صبر و درنگ و تلاش همراه صدق و نیت و باطنی نیکو دارد تا اینکه ثابت کند، اسلام در عقاید، عبادات، اخلاق، نصوص و احکامش، در زمان رسول الله کامل گشت و رسول الله به رفیق اعلی پیوست و اسلام را به همین شکل ترک نمود و مسلمانان از همان قرن اول تاکنون هرگونه افزوده‌ای در دین را بدعتی بر شمرده‌اند که باید با آن جنگید و از هر شخص و یا جماعت و گروهی که چیز جدیدی به این دین بیفزاید، برائت جسته و دوری کردند.^۱

^۱ - محمد غزالی ص 78 «دفاع عن العقيدة والشريعة ضد مطاعن المستشرقين».

به اندازه‌ی توان و به قدری که این بحث به ما اجازه می‌دهد در مورد عصر صحابه و تابعین گفتگو خواهیم کرد تا به فهم آنها از عقیده پی ببریم و رسالت آنها را محقق سازیم.

اصول دین در عصر پیامبر و صحابه:

موارد متعددی وجود دارد که بیانگر جهت‌گیری و رای و نظر صحابه در مورد آیات قرآن است. اگر بحث را به شیوه‌ای استقرائی و کوتاه با بیان این موارد شروع کنیم می‌توانیم به استنباط‌های آنها در باب نصوص شرعی یعنی کتاب و سنت دست یابیم و چگونگی شروع اختلاف و کشمکش و اسباب به وجود آمدن تفاوت‌ها و جدایی‌ها از قواعد اسلامی پس از آنها، برایمان روشن می‌گردد و چگونگی موضع‌گیری فرقه‌هایی که از صف جماعت جدا شده‌اند مانند خوارج، شیعه، مرجئه، قدریه و ... مشخص می‌گردد. علمای سلف از اهل حدیث و سنت، این مهم را بر دوش گرفتند و پندارهای باطل اینها را برملا و نابود کردند، اسباب انحراف ایشان را توضیح داده و قواعد صحیح اسلامی را که برگرفته از عصر صحابه است تبیین نمودند.

عناصر و اصول بحث ما مشتمل بر قواعد عمومی است که برگرفته از مواضع صحابه می‌باشد از جمله: همگی آنها در باب اصول دین صحبت می‌کردند همان‌گونه نیز منهج یکسان و برابری داشتند به این صورت که قرآن را با قرآن تفسیر می‌کردند و این شیوه‌ی تفسیر، مستند و مبتنی بر استدلال‌ات عقلی‌ای بود که بدان اشاره شد و بسیار از آن بهره می‌بردند.

رسول الله اخبار گذشته و آینده را برای یارانش بیان کرد:

استدلال به احادیث رسول الله و احادیث تاریخی از آن جایی آسان است که رسول الله برای یارانش تمام اصول اسلامی یا همان اصول نزد متکلمان را تشریح نمود. از ابوزید

عمرو بن أخطب انصاری روایت است که می گوید: «صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَجْرَ، وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الْعَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ» فَأَعْلَمْنَا أَحْفَظْنَا» (به روایت مسلم 2892) «پیامبر برای ما نماز صبح خواند و بر منبر رفت و تا وقت ظهر برای ما سخنرانی فرمود، سپس از منبر پایین آمد و نماز ظهر را به جای آورد و دوباره بر منبر رفت و به سخنرانی ادامه داد تا نماز عصر فرا رسید. باز پایین آمد و نماز خواند و بالای منبر رفت و تا غروب آفتاب موعظه کرد. و طی آن خطبه‌ها، ما را از گذشته و حال آگاه نمود. و عالم‌ترین ما به فرمایش او کسی است که حافظه‌اش بیشتر باشد.» بیاید این جمع هوشیار و آگاه صحابه را تصور کنیم، همگی آنها با اهتمام و کوشش و توجه فراوان به تمامی کلماتی که از گذشته و آینده می‌گفت، گوش فرامی‌دادند.

رسول الله معلومات و معارف عادی و پیش پا افتاده‌ای به آنها نمی‌گفت، او وحی الهی را برای آنها ابلاغ می‌کرد و از رویدادهای عالم غیب می‌گفت؛ رویدادهایی که عقل‌های باهوش و با زکاوت از درک آنها عاجزند.

اسباب تعلیم همگی مهیا و آماده بود. از یک طرف رسولی مبلغ و از طرف دیگر جان‌هایی که تشنه‌ی دریافت ابلاغ رسول بودند. این آخرین فرصت برای آنها و برای تمامی انسان‌ها بود. فرصت رویارویی و بهره‌مندی از توصیه‌های پیامبر خاتم.

انس رضی الله عنه روایت کرده است: «پس از وفات رسول الله، ابوبکر خطاب به عمر گفت: بیا با هم نزد ام‌ایمن رفته و چنانکه رسول الله به ملاقاتش می‌رفت، به ملاقات او برویم؛ وقتی نزد او رسیدیم گریه کرد. به او گفتم چه چیز تو را به گریه آورد، آیا نمی-

دانی آنچه نزد الله است برای رسول الله بهتر می‌باشد. ام ایمن گفت: من نمی‌گیرم؛ من می‌دانم آنچه نزد الله است برای رسول الله بهتر می‌باشد، گریه من به این خاطر است که وحی از آسمان قطع شده است. این سخن ابوبکر و عمر را نیز به گریه آورد و هر دو گریستند.» (به روایت مسلم).

وحی معصوم و پاک همان مصدوری است که صحابه به واسطه‌ی پیامبر این اصول دین را از آن فرا گرفتند. رسول الله یارانش را بر محافظت این منهج دستور دادند و از مخالفت با آن نهی می‌کرد و تنها دلیل جدایی این گروه‌ها از صف اسلام، مخالفت با نواهی رسول الله بود. این نواهی را ابن وزیر یمانی در نصوص و موارد زیر خلاصه نموده است:

1. نهی از بدعت.
2. نهی از مرء (کشمکش) به جز مجادله به روش نیکو که استثنا شده است.
3. نهی از کشمکش و بگو مگو در قرآن.
4. نهی از بگو مگو و کشمکش خصوصاً در باب تقدیر.
5. نهی از تفکر در ذات الله متعال^۱.

در صفحات پیش رو برای ما روشن خواهد شد که اختلاف و فرقه‌ها، بلکه حتی شکست‌های مسلمانان در برابر کفار و دشمنان‌شان به سبب مخالفت جزئی یا کلی آنان با این نواهی است.

حال می‌خواهیم نشانه‌های عصر نوبت را عرضه کنیم، می‌خواهیم در مورد مهم‌ترین مسائل اصول دین که متصل به اشرف و بالاترین علوم است بحث کنیم و آن علم به الله

^۱ - ابن وزیر یمانی، «ترجیح اسالیب القرآن علی اسالیب یونان» ص 46 ط دارالکتب العلمیة - بیروت

متعال است؛ و بدانیم که چگونه رسول الله به طور خاص صحابه و به صورت عام تمام مسلمانان را به محکم‌ترین و برترین راه‌ها برای سد نفوذ شیطان و وسوسه‌ی او ارشاد و راهنمایی می‌کرد.

توضیح و ارشاد رسول الله در مورد بهترین منهج در مورد علم الهی:

امام مسلم در صحیح خود در باب ایمان از ابوهریره روایت کرده است که رسول الله فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْعِلْمِ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَلَقَنَا، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ؟»: «مردم پیوسته در باب علم و مسائل علمی از تو سوال می‌کنند و این سوال‌ها بدان جا می‌رسد که می‌گویند: این الله است که ما را خلق کرده است پس چه کسی الله را خلق کرد؟» ابوهریره می‌گوید: عده‌ای از اعراب نزد من آمده و گفتند: ای ابوهریره، خداوند ما را خلق نموده، پس چه کسی خداوند را خلق کرده است؟ ابوهریره ریگ‌هایی برداشت و به سوی آنان پرت کرد، سپس گفت: برخیزید، دوست من راست گفت.»

امام مسلم در این مورد و به این معنی چندین روایت ذکر کرده است که در یکی از آنها رسول الله فرمودند: «فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا، فَلْيَقُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ»: «هرکس چنین سخنانی دریافت، بگوید: به الله ایمان آوردم» و همچنین در روایتی آمده است: «فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ، فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ»: «پس چون (وسوسه شیطان) به این حد رسید، باید به الله پناه ببرد.» این را رسول الله به خاطر وسوسه‌ی شیطان فرمودند. می‌بینید که رسول الله فرمان نداد که برای اثبات الله عزوجل دست به دامان ادله و براهین شویم.

برخی متکلمین از جمله امام رازی (606 هـ) به جواب این سوال که چرا رسول الله هنگام این وسواس به برهان فساد دور و تسلسل استدلال نکرد بلکه به استعاذه امر نمود، پرداخته و می‌گوید: مثال این مانند سگی است که سد راه شخصی می‌شود تا او را از اذیت

کند. حال دو کار می‌توان انجام داد: یا سگ را با عصا زد و یا اینکه از صاحب سگ بخواهیم تا او را دور کند. امام رازی بیان نمود که برهان همان روش اول است که دارای

۱- براهین دال بر اثبات الله متعال و اسما و صفات او چنانکه علامه مقدسی ذکر می‌کند غیر قابل شمارش و ناتمام‌اند و در فهم خلق نمی‌گنجد زیرا به عدد هر بخش ایمان موجوداتی از حیوان و گیاه و جاندارانی هستند که چشم توانایی دیدن آنها را ندارد زیرا هر چیزی هرچند بسیار کوچک باشد در آن دلیلی است که از ربوبیت الله متعال پرده برمی‌دارد و به صراحت و بدون کمترین شبهه‌ای به الوهیت او تعالی تصریح دارد. اما مهم‌ترین این ادله و براهین را به صورت خلاصه در موارد زیر آورده‌ایم:

1- اینکه به هنگام نزول حوادث و مصیبت‌ها، قلب‌ها به سوی او تعالی متوجه می‌شود زیرا هیچ مضطری را نمی‌یابی مگر اینکه به مصیبتی گرفتار آمده و یا گزنده‌ای او را گزیده و این مساله او را به سوی سنگ، درخت یا هر چیز دیگری سوق می‌دهد.

2- در تمام نقاط زمین زبان هیچ امتی از امت‌ها نبوده مگر اینکه خداوند را با اسامی مخصوصی نام گذاری نموده‌اند و وجود اسم بدون مسمی محال است همان طور که وجود دلیل بر غیر مدلول محال است بلکه مدلول موجب دلیل است.

3- از جمله دلایل اثبات وجود باری تعالی در این عالم، نظم و ترتیب بسیار دقیق و صنع و تدبیر محکم و لطیف و استوار است.

4- کتاب‌های الله متعال خصوصاً قرآن کریم مملو از دلایل اثبات وجود الله متعال و توحید است و توحید و یگانگی موضوع فطرت نفس است؛ الله متعال در جواب سوال از وجود او تعالی و آنچه بر او دلالت می‌کند می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيحِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». «همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و آبی که الله از آسمان نازل کرده که با آن زمین را پس از مردنش زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن پراکنده کرده و (در) تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان‌ها مسخرند؛ بی‌گمان نشانه‌هایی

سختی و مشکلات است اما پناه بردن به الله روش دوم است که آسان تر می باشد.

است برای مردمی که تعقل می کند و می اندیشند. «(بقره: 164)

علامه مقدسی دلایل دیگری از کتاب های گذشتگان آورده است که به صورت سوال و جواب میان پادشاه و فردی حکیم می باشد.

پادشاه از حکیم پرسید: ای حکیم چه اموری بر وجود الله دلالت می کند؟

حکیم گفت: دلایل بسیاری؛ و اولین دلیل همین سوال تو از آن است زیرا سوال بر چیزی که نیست واقع نمی شود.

پادشاه گفت: سپس چه؟

گفت: شکِ شک کنندگان در مورد او؛ زیرا در آنچه موجود است تردید می شود نه در چیز معدوم.

پادشاه گفت: سپس چه؟ در حالی که در مورد ذات الهی فکر می کرد و از آن نمی توانست دست کشد.

پادشاه گفت: بیشتر بگو؛

گفت: وجود و نقل و انتقال اشیا بدون خواست خودشان؛

گفت: بیشتر بگو.

گفت: مرگ و زندگی که فلاسفه آن را نشو و بلی نامند. من هیچ کس را نیافتم که خود، خویشتن را زنده

کرده باشد و هیچ زنده ای را نیافتم مگر اینکه مرگ را ناپسند می دانست ولی از آن نجات نخواهد یافت.

گفت: باز هم بگو؛

گفت: پاداش و مجازاتی که بر اعمال خوب و بد مترتب می شود و بر زبان های مردم جاری است.

(المقدسی: کتاب البدء و التاريخ، ج 1، ص 57 / 71 مکتبه المثنی در بغداد و موسسه الخانجی در مصر.)

بعد از این دلایل و براهین روشن، شیطان نزد انسان آمده و او را وسوسه نموده و به شک می اندازد، در این

حالت انسان چه باید بکند؟

آیا می شود هر دفعه و هر مرتبه به دلایل عقلی و فطری روی آورد و نشانه های خداوند در مخلوقات و در

خودش را یادآور شود و مرور کند؟ یا برای طرد و دفع شیطان راه دیگری برگزیند؟ شکی نیست که

بهترین راه حل همان است که رسول الله بدان امر و ارشاد نموده است چنانکه بیان آن گذشت.

اما برخی بر این جواب اعتراض کردند زیرا راه برهان و دلیل را از استعاذه بهتر و برتر دانسته است درحالی که استعاذه کامل تر و قوی تر است و اینکه الله متعال وسواس را از قلب بیرون کند، کامل تر است تا اینکه انسان خود این کار را بکند.^۱

دیدگاه ابن تیمیه این است که هر دو پاسخ از چندین جهت و به چند سبب اشتباه است.^۲

اول: انسان حادث است یعنی زمانی نبوده و بعد به وجود آمده است و الله متعال علوم بدیهی و ابتدایی را در قلب وی جا داده است و هدف برهان و دلیل نیز رسیدن به آن است.

این حالت انسانی است که از نظر جسمی و ذهنی سالم است و راههای برهان، استدلال و رای و نظر را به کار می گیرد اما انسانی که دچار مریضی های جسمی و روانی شده است و از فهم و دانش علوم بدیهی ابتدایی عاجز و ناتوان است، باید با دارو: دعا و مانند آن درمان شود.

بنا بر نظر ابن تیمیه، وسوسه و شبهه در علوم ضروری، با دلیل و برهان برطرف نمی شود بلکه بالعکس هر قدر انسان فکر کند، شبهات بیشتر در قلب او نقش می بندد و گاه چنان بر وی غلبه می کند که دفع آن ناتوان می شود. و این با پناه بردن به الله متعال برطرف می شود. زیرا الله متعال کسی است که بنده خود را از شبهات گمراه کننده و شهوات تحریک کننده پناه داده و نجات می دهد.

^۱ - ابن تیمیه «درء تعارض العقل و النقل» ج 3، ص 308 تحقیق دکتر محمد رشاد سالم توسط دانشگاه

اسلامی امام محمد بن سعود به چاپ رسید 1401 هـ - 1981 م

^۲ - رک: منبع سابق، ص 117 - 118 و همچنین 206 تا 318

به همین سبب بنده‌اش را امر کرده تا در هر نماز از پروردگار خود هدایت بخواهد و بگوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»: «ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی که بر آنان نعمت دادی؛ نه خشم گرفتگان بر آن‌ها و نه گمراهان.» (فاتحه: 6 و 7)

در حدیثی قدسی از پیامبر اسلام آمده است که از پروردگار خویش روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ»: «ای بندگان من، همگی شما گمراهید جز آن کس که من هدایتش کنم. پس از من هدایت بخواهید تا هدایت‌تان کنم» و الله متعال می‌فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»: «پس هنگامی که قرآن می‌خوانی، از (شر) شیطان رانده شده، به الله پناه ببر.» (نحل: 98)

در جایی دیگر می‌فرماید: «وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»: «و اگر از سوی شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به الله پناه ببر، بی‌گمان او شنوای داناست.» (اعراف: 200)

و یکی از قسم‌های پیامبر به این صورت بود: «لا و مقلب القلوب» (نه قسم به ذاتی که قلب‌ها را دگرگون می‌کند.) و بسیار می‌گفت: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ»: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست اوست.»

ابن تیمیه بعد از این شواهد وارد نفس بشری می‌شود و تمام ابعاد آن را بررسی می‌کند به گونه‌ای که بر افکاری که بر خاطر انسان می‌گذرد و از جنس اعتقاد یا اراده است و برخی پسندیده و برخی ناپسند است، گذر می‌کند و اینکه الله متعال تنها قادر بر دفع این امور از

انسان است پس پناه بردن به الله متعال راه رسیدن به مقصود است راهی که با نظر و استدلال حاصل نمی‌شود.^۱

دوم: پیامبر تنها به استعاذه اکتفا نمی‌کرد بلکه همراه با استعاذه به دوری از آنها نیز امر کرد. به این صورت که بنده با خود بگوید این سوال نهایت و سواس است پس دوری از آن واجب است و این از آن چیزهایی نیست که شروع می‌شود و پایانی دارد و از بین می‌رود. نفس بشر به دنبال سبب هر موجودی است و این که اول و آخر همه چیز چیست. و الله متعال می‌فرماید: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ»: «و یقیناً بازگشت (هم امور) به سوی پروردگار توست.» (نجم: 42)

بعد از این شیخ الاسلام به بیان شرح معنای علم ضروری فطری برای هرکس که فطرت سالمی دارد، بازگشت چرا که ناگزیر تمامی مخلوقات دارای خالق هستند و وجود مخلوقات بدون خالق، امری ممتنع است.^۲

سوم: پیامبر بندگان را دستور داد تا بگویند: «آمنت بالله» و در روایتی: «آمنت بالله ورسوله» این از باب دفع ضد مضر با ضد نافع است و قول «آمنت بالله» و سواس فاسد را از قلب او دفع می‌کند، به همین سبب شیطان هنگام ذکر و یاد الله متعال به پشت می‌رود و هنگام غفلت از ذکر او تعالی، شروع به وسوسه می‌کند. به همین دلیل «وَسَوَاسِ الْخَنَّاسِ»: «وسوسه‌گری که واپس می‌رود» نامیده شد زیرا که بر قلب فرزند آدم چنبره می‌زند اما هنگام ذکر و یاد الله متعال به پشت می‌رود و پنهان می‌شود.

ابن تیمیه به وسواسی که برای بیشتر مردم در عبادات اتفاق می‌افتد نیز اشاره می‌کند به

^۱ - همان، ص 313.

^۲ - مرجع سابق، ص 314

این صورت که فرد شک می‌کند آیا تکبیر را گفته یا نگفته است؟ و آیا فاتحه را خوانده است یا نه؟ آیا نیت عبادت کرده یا نه؟ وضو دارد یا ندارد؟ و سبب تشکیک وی در علوم حسی می‌شود و علوم حسی، اموری حسی و مادی است که علم انسان بدان، علم ضروری یقینی است و منوط به نظر و استدلال نیست. شیخ الاسلام ما را متوجه علاج و درمان این حالت با ثبات و پایداری بر حق و دفع وسواس می‌کند. وقتی شیطان نیروی بنده و ثبات او به حق را ببیند از او دوری می‌کند اما اگر او را پذیرای شک‌ها و شبهات و اجابت‌کننده‌ی وسواس ببیند، اینها را به او القا می‌کند طوری که از دفع آن و دور کردن آن، عاجز می‌شود و قلب او تبدیل به محلی برای القاهای شیاطین انسی و جنی می‌گردد. القا و وسوسه‌هایی که ظاهری زیبا دارد اما بی‌اساس است و به همین شکل ادامه می‌دهد تا اینکه او را به هلاکت و نابودی بکشاند.^۱

الله متعال می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ»: «الله یاور و سرپرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.» (بقره: 257)

ابن تیمیه در جایی دیگر از کتابش «درء تعارض العقل والنقل» و سواسی که صحابه در مورد آن پرسیدند و از این نوع وسوسه است بیان کرده است آنجا که صحابه گفتند: ای رسول خدا، یکی از ما حالت و چیزی در نفسش می‌یابد که اگر آتش گرفته و تبدیل به اخگر شود یا از آسمان به زمین بیفتد برایش بهتر از آن است که از آن سخن گوید. رسول الله فرمود: این ایمان صریح است.

ابن تیمیه تحلیل و شرح خود در مورد این رهنمود رسول الله را خلاصه نموده و حمل

^۱ - مرجع سابق، ص 318

بر اطمینان نموده است زیرا که نظر او این گونه است که کراهت فرد از این وسواس و نفی آن، ایمان خالص و پاک و صریح و روشن است.^۱

بخاری در صحیح خود و در کتاب «بدء الخلق» از عمران بن حصین روایت کرده که می گوید: نزد پیامبر آدم و شترم را به درب بستم. گروهی از بنی تمیم نزد پیامبر آمدند. پیامبر به ایشان گفت: بشارت بده شما را ای بنی تمیم. گفتند: به ما بشارت دادی، حال به ما چیزی عطا کن. سپس مردمی از اهل یمن نزد ایشان آمدند. رسول الله فرمود: ای اهل یمن بشارت را بپذیرید زیرا که بنی تمیم آن را نپذیرفتند. آنها گفتند: پذیرفتیم ای رسول خدا؛ گفتند: نزد آمدیم تا این مساله را از تو پرسیم. رسول الله فرمود: خداوند وجود داشت و چیزی جز او وجود نداشت و عرش او روی آب قرار داشت. او تقدیر همه چیز را در لوح محفوظ نوشت و آسمان و زمین را آفرید.»

در حدیث دیگری آمده است که از رسول الله سوال شد: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او مناجات کنیم یا دور است که با صدای بلند او را بخوانیم؟ الله متعال این آیه را نازل کرد: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»: «به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم.» (بقره: 168)^۲

^۱ - منبع سابق، ص 118

^۲ - تفسیر ابن کثیر ج 1، ص 2، ابن تیمیه گوید: واقعه‌ی آنها مشهور است و اهل سیرت و تفسیر و حدیث آن را به صورت متواتر نقل کرده‌اند و اصل حدیث آنها معروف است.

پاسخ پیامبر به هیئت نجران:

کتاب‌های تاریخی قصه‌ی مشهور مباحثه میان پیامبر و هیئت نجرانی را برای ما بازگو نموده‌اند و ما مناقشه‌ی بین پیامبر و این هیئت را که براساس جدل به شیوه احسن بود برگزیده و آورده‌ایم. طبری در تاریخ خود آورده است که نصاری نزد پیامبر آمده و درباره‌ی عیسی علیه‌السلام با ایشان نزاع نموده و گفتند: پدر عیسی که بود؟ و نسبت به الله یگانه معبود بر حق که نه شریکی دارد و نه فرزندی، بهتان و افترا بستند. پیامبر به ایشان گفت: آیا نمی‌دانید که هیچ فرزندی نیست مگر اینکه به پدرش شباهت‌هایی دارد؟ گفتند: بله این-گونه است. پیامبر فرمود: آیا نمی‌دانید که الله ما زنده است و هرگز نمی‌میرد. اما عیسی دچار فنا و نابودی می‌شود؟ گفتند: بله. گفت: آیا نمی‌دانید پروردگار ما مسئول رزق، روزی و حفاظت بندگان است؟ گفتند: بلی، گفت: آیا عیسی از چنین صفت‌هایی برخوردار است؟

گفتند: خیر؛ گفت: آیا نمی‌دانید که چیزی در آسمان‌ها و زمین بر او پوشیده و مخفی نیست؟ گفتند: بلی؛ گفت: آیا عیسی چیزی از آسمان‌ها و زمین جز آن علمی که به او داده شده می‌داند؟ گفتند: خیر؛ گفت: پس پروردگار ما، عیسی را در رحم چگونه تصویر کرده است؟ همچنین گفت: آیا نمی‌دانید که پروردگار ما نمی‌خورد و نمی‌نوشد و بول و غائط ندارد؟ گفتند: بلی. گفت: آیا نمی‌دانید که مادر عیسی وی را آن‌گونه وضع حمل نمود که سایر مادران وضع حمل می‌کنند. سپس به همانند دیگر کودکان به او شیر داد سپس آب و غذا خورده و بول و غائط نیز می‌کرد؟

گفتند: بلی. گفت: پس چگونه چنین افکار و پنداری درباره‌ی او دارید؛ سپس فرمود:

دانسته انکار می کنید، شما وجود هستید، پس الله متعال این آیه را نازل فرمود: «الم * الله لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»: «الم (الف. لام. میم) الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگهدار و مدبر است.» (آل عمران: 1)^۱

قرآن کلام الله متعال است:

قبل از به وجود آمدن محنت خلق قرآن، در مصادر تاریخی به موضع اصحاب رسول الله در باب روایاتی که خلق قرآن را تشریح نموده، توجهی نشده است آن گونه که در کتاب‌های فرق مختلف در هنگام مناقشه آمده است مانند معتزله و اشاعره یا معتزله و سلف؛ با وجود این بهتر است به آرا و نظریه‌هایی که بعدها در شناخت موضع صحابه کمک می‌کند با بیان آراء ائمه و پیشوایان صحابه امثال علی، ابن مسعود و ابن عباس اشاره‌ای کنیم که اقوالشان حجت است و در تاریخ مشهور است. اولین کسی که ادعای خلقت قرآن کرد، جعد ابن درهم در سال 120 هجری و سپس جهم بن صفوان بود. اما از صحابه ثابت است که در این زمینه می‌گفتند: قرآن کلام الله متعال است و لفظ غیر مخلوقی در آن نیامده است. چراکه اشکال در این زمینه پس از آنها ظهور کرد و متکلمان این لفظ جدید را به کار بردند اما استنباط از نصوص وارد شده از آنها مفید این مطلب است. چنانکه معروف است خوارج بر علی اعتراض کردند که چرا دو انسان را به عنوان حَکَم انتخاب کردی؛ گفت: من مخلوقی را حکم قرار ندادم بلکه قرآن را حکم و داور قرار دادم. و در این جواب علی، نفی صفت خلقت از قرآن می‌باشد.

روزی ابن عباس بر جنازه‌ای گذر می‌کرد، چون میت در لحد نهاده شد، مردی بلند شده و گفت: پروردگارا، ای رب قرآن او را بیامرزد. ابن عباس از جای جهید و به سوی آن

^۱ - نک: اسباب النزول، واحدی ص 61 و 62 موسسه الحلبي قاهره 1388 هـ 1961 م.

فرد رفته و گفت: قرآن از الله است؛ و در روایت دیگری آمده است: «قرآن کلام الله متعال است و مخلوق و مربوب نیست از او خارج شده و به او باز می‌گردد.»^۱

ایمان به تقدیر و فهم صحیح و درست آن:

در ایمان به تقدیر مسلمانان بسیار دچار اختلاف شدند و در این میان موضع ابوبکر در این مورد را مشاهده کردیم هنگامی که می‌گفت: «من سخن و نظر خویش را می‌گویم اگر درست بود، از جانب الله متعال است اما اگر خطا و اشتباه بود، از جانب خود من و شیطان است.»

این سخن او دلالت بر تأیید مسئولیت اخلاقی و نفی جبر دارد. همچنین زمان عمر بن خطاب، فردی ادعا کرد که سرقت وی به قضای الله است و عمر او را به این سبب تعزیر کرد پس چون در این مورد از وی سوال کرد در جواب گفت: قضا و قدر الهی در مورد من چنین بوده است. پس عمر فرمان قطع دست و شلاق را داد که چون از سبب این تعزیر جویا شدند، گفت: قطع دست به خاطر سرقت و شلاق به سبب دروغی بود که بر الله متعال بست.

کسانی که عثمان را محاصره نمودند و سنگ می‌زدند به او می‌گفتند: خداوند تو را سنگ می‌زند. عثمان در جواب گفت: دروغ گفتید، اگر او مرا سنگ می‌زد، سنگش به خطا نمی‌رفت.

حال به توضیح و شرح تفاوت میان قضاء و امر الله از قول علی بن ابی طالب می‌پردازیم.

پیرمردی هنگام بازگشت علی از صفین از او پرسید: آیا بازگشت بر اساس قضا و قدر

^۱ - ابن تیمیه (الفتاوی الکبری) تحقیق حسنین محمد مخلوف ج 5، ص 56

الهی است؟ علی در جواب فرمود: سوگند به خداوندی که دانه را خلق نمود و انسان را آفرید به هیچ وادی ای فرود نیامده و بالا نمی‌رویم مگر بر اساس قضاء و قدر الله یگانه. پیرمرد از سخنان علی معنای حقیقی ایمان به قدر را برای او بیان نمود که آزادی و اراده‌ی انسان و مسئولیت او در مورد افعالش با ایمان به قضاء و قدر منافی نیست. پس به او گفت: شاید گمان نمودی که قضاء واجب و قدر حتمی است، اگر این چنین باشد پاداش و مجازات باطل و وعده و عید ساقط است و دیگر ملامت و سرزنشی برای گناهکار و ستایشی برای نیکوکار نیست و دیگر فرد نیکوکار بر پاداش و ثواب نیک، بهتر و برتر از فرد بدکار نیست همچنین فرد بدکار در مجازات گناه شایسته‌تر از فرد نیکوکار نیست. سپس فرمود: الله متعال برای تخییر و تحذیر امر و نهی نموده است و هیچ کس را مجبور نکرده و پیامبران را نیز بیهوده و عبث نفرستاده است.^۱

تاریخ همچنین فهم و تمیز دقیق عمر بن خطاب و فرزندش را در مورد علم محیط و سابق الله بر همه چیز و میان افعال انسان که با آزادی و اراده انجام می‌دهد، بیان نموده است.

برای خواننده‌ی گرامی مثالی که عمر در شرح رابطه‌ی میان علم الهی و فعل انسان زده است بیان می‌کنم. ایشان می‌فرماید: «مثال علم الله در مورد شما، مانند آسمانی است که بالای سر شماست و زمین زیر پای شما، پس همچنان که نمی‌توانید از زمین و آسمان خارج شوید، نمی‌توانید از احاطه‌ی علم الهی خارج شوید و همچنان که آسمان و زمین شما را بر گناه و انحراف علم الله نیز شما را بر آن و انحراف دارد.

^۱ - قاضی عبدالجبار «فرق و طبقات المعتزله» ص 24. چاپ دارالمطبوعات الجامعیه اسکندریه تحقیق

عبدالله بن عمر از حالت برخی از مردم که زنا می‌کنند، شراب می‌خورند، دزدی کرده و آدم کشی می‌کنند و سپس می‌پندارند این در علم الله است، خشمگین شده سپس فرمود: «پاک است الله بزرگ، مسلما این در علم الله است که آنها چنین کارهایی را انجام می‌دهند اما خداوند که آنها را بر چنین کارهایی و انداشته است.»^۱

و این پاسخ خود کافی است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. علم الله متعال همه چیز را در بر گرفته است، زیرا او تعالی بر هر چیزی دانا است و این صفت کمال است و علم الله به آنچه شده و می‌شود و خواهد شد، احاطه دارد و بندگان را به انجام کاری و انمی- دارد.

فرشتگان:

عده‌ای از مفسران آورده‌اند: عمر در بالای مدینه زمینی داشت و چون می‌خواست به آنجا رود باید از مدارس یهود می‌گذشت و هر زمان از آنجا گذر می‌کرد سخنان‌شان را می‌شنید، روزی درحالی که وارد آنجا شد، به او گفتند: ای عمر، از اصحاب محمد هیچیک نزد ما از تو محبوب‌تر نیست. آنها که نزد ما می‌آیند، ما را اذیت می‌کنند و تو که نزد ما می‌آیی آزارمان نمی‌دهی و ما بر تو طمع داریم، عمر به ایشان گفت: چه سوگندی نزد شما بزرگتر و برتر است؟ گفتند: الرحمن؛ گفت: شما را به رحمانی که تورات را به موسی در طور سینا نازل کرد، سوگند می‌دهم آیا محمد نزد شما پیامبر است؟ ساکت شدند؛ گفت: سخن بگویید، چرا ساکت شدید. به خدا سوگند درحالی از شما سوال کردم که در چیزی از دین خود در شک هستم. آنها به همدیگر می‌نگریستند تا اینکه مردی از میان‌شان برخاست و گفت: به این مرد خبر دهید یا اینکه من وی را آگاه می‌کنم. گفتند:

^۱ - منبع سابق، ص 26

بله، او نزد ما مکتوب نوشته است اما دوست فرشته‌ی او که جبرئیل است و برای او وحی می‌آورد، دشمن ما است و او یار و همراه هر عذاب، قتل و خسفی است و اگر یار و همراه او میکائیل بود، به او ایمان می‌آوردیم زیرا که میکائیل فرشته‌ی باران و رحمت است. عمر به آنها گفت: شما را به رحمانی که به موسی در طور سینا، تورات را نازل کرد قسم می‌دهم، جبرئیل و میکائیل کجا هستند؟ گفتند: جبرئیل در راست و میکائیل در چپ الله قرار گرفته است. عمر گفت: شهادت می‌دهم کسی که دشمن کسی است که در راست الله قرار گرفته است دشمن همان کسی است که در چپ الله قرار گرفته است و کسی که دشمن کسی باشد که در چپ الله قرار داد در حقیقت دشمن کسی می‌باشد که در راست الله قرار گرفته است. و هر کس دشمن این دو باشد، دشمن الله است. سپس عمر بازگشت تا خبر این ماجرا را به رسول الله بدهد اما زمانی که رسید، جبرئیل خبر را زودتر آورده بود، پیامبر برای عمر دعا کرد سپس این آیه را بر او تلاوت کرد: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرٰى لِّلْمُؤْمِنِينَ * مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ»؛ «بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد، (در حقیقت دشمن الله است) زیرا که او به فرمان الله قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق‌کننده آنچه پیش از آن است و برای مؤمنان راهنما و مرزده است». کسی که دشمن الله و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس بدرستی که الله دشمن کافران است.» (بقره: 97-98).

عمر گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاد آمدم تا تو را از این مساله آگاه کنم.^۱

۱- حافظ بن عبدالبر (463 هـ) جامع بیان العلم و فضلہ، ج 2، ص 123-124

جایگاه صحابه در میان امت:

کتاب‌ها و صفحات تاریخ بر فهم و شناخت کامل صحابه از تمامی اصول دین خبر می‌دهد و این به سبب توجه و اطاعت آنها از آیاتی است که به غور و تدبر تشویق می‌کند، مانند این کلام الله متعال که می‌فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ:» «کتاب پر خیر و برکتی است و آنرا برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشند.» (ص: 29)

و بالعکس وصف کافران و منافقان این‌گونه است که از تدبر در آیات الله اعراض می‌کنند؛ به طور مثال الله متعال می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»: «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌های‌شان قفل‌هاست؟!» (محمد: 24)

الله متعال می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند.» (نساء: 82)

این آیات بر این دلالت دارد که ممکن است فهم و شناخت معانی قرآن نزد کفار و منافقان همان‌گونه باشد که نزد مومنان است و بر این نیز دلالت دارد که معانی آن نزد آنها واضح و روشن است. همچنین الله متعال بیان نموده که قرآن را با زبان عربی نازل کرده است تا در آن غور و اندیشه کنند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: «همانا ما آن را قرآن عربی نازل کردیم، شاید شما دریابید.» (یوسف: 2)

و تا زمانی که به معانی آن علم نداشته باشیم، عقل کارایی ندارد. و الله متعال کسی را که در قرآن اندیشه و تفقه نمی‌کند، نکوهش کرده است: «فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»: «پس چرا این قوم حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!» (نساء: 78)

و اگر مومنان نیز در آن تفقه و اندیشه نمی‌کردند، با کفار و منافقین در صفی واحد قرار می‌گرفتند. کفاری که الله متعال اینگونه درباره آنها مثال می‌زند: «وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»: «مثل (دعوت‌کننده‌ی) کسانی که کافر شدند، همچون مثل کسی است که چیزی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند، (این کافران) کر، گنگ و نابینا هستند و از این رو نمی‌اندیشند.» (بقره: 171)

پس چگونه ممکن است و می‌توان سابقین اولین، مهاجرین و انصار را به منزله و در جایگاه کافرانی دانست که الله متعال در موارد متعددی نکوهش نموده است؟! آنها را نکوهش کرده است چون از تدبر در قرآن اعراض نموده و پیرو هوای نفس شده‌اند. الله متعال در وصف آنها می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ»: «(ای پیامبر) گروهی از آنها (= منافقان) به تو گوش فرا می‌دهند، تا وقتی که از نزدت بیرون رفتند، به کسانی که به آنان علم عطا کرده شده، (از روی استهزاء) می‌گویند: «الآن (محمد-ﷺ) چه گفت؟!» آنها کسانی هستند که الله بر دل‌های‌شان مهر نهاده و از هواهای (نفسانی) خود پیروی کرده‌اند.» (محمد: 16)

شیخ الاسلام ابن تیمیه علاوه بر این دلایل تفاسیری را از اصحاب ابن مسعود و ابن عباس ثابت شده است که از آنها نقل کرده‌اند و مقدار آنها را جز الله متعال نمی‌داند، ذکر

می‌کند. ابن مسعود می‌گوید: «اگر بدانم کسی نسبت به کتاب الله از من آگاه‌تر است نزد او می‌روم.»

پس از صحابه تابعین آمده و تفسیر را از صحابه آموختند. مجاهد می‌گوید: «قرآن را از ابتدا تا انتها به ابن عباس عرضه کردم و در هر آیه می‌ایستادم و از او سوال می‌کردم.» به همین سبب سفیان ثوری می‌گوید: «هرگاه تفسیری از مجاهد به تو رسید، تو را کافی است.»^۱

اصل این است که رسول الله رسالت را چنانکه به او امر شده بود، ابلاغ نمود و در راستای اجرای رهنمود الهی چیزی از آن را کتمان نکرد، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ «و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آنها نازل شده است.» (نحل: 44)

و اینکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان و اگر (این کار) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای و الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند.» (مائده: 67)

و الله متعال خبر داده که رسول او دین را کامل کرد. و رسول الله می‌فرماید: «ما ترکت من شیء یقربکم الی الجنة الا و قد حدثکم به، و ما من شیء یبعدکم عن النار الا و قد حدثکم به»: «چیزی که سبب نزدیکی شما به بهشت شود رها نکردم مگر اینکه شما را از آن آگاه نمودم و چیزی که سبب دوری شما از آتش شود باقی نگذاشتم مگر اینکه شما را از آن آگاه نمودم.»

^۱ - ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ج 5، ص 157 و 159 چاپ ریاض.

بنا بر این اصل، رسول خدا تمام اصول اسلامی را که الله متعال از آن خبر داده است از اسماء و صفات او تعالی که در قرآن آمده است برای صحابه و یارانش به بهترین شکل شرح و تبیین نمود.

ابوذر می گوید: «رسول الله درحالی وفات نمودند که هیچ پرنده‌ای در آسمان نبود که بال زند مگر اینکه چون از وی یادی می شد در مورد وی علم و آگاهی داشتیم.»

صحابه بر درک و فهم دقیق و کامل هرچه از قرآن و حدیث فرامی گرفتند، بسیار حریص بودند به گونه‌ای که اشخاصی چون عثمان بن عفان، عبدالله بن مسعود و ... هرگاه از پیامبر 10 آیه فرامی گرفتند، از این مقدار فراتر نمی رفتند تا اینکه علم و عمل نهفته در این آیات را فراگیرند. «می گفتند: ما قرآن، علم و عمل را با هم فرا گرفتیم.»

شخصیتی مانند عبدالله بن عمر آنچنان در شناخت، معرفت و فهم غرق بود که سوره‌ی بقره را در 8 سال حفظ کرد.^۱

ام دردا همسرش را اینگونه وصف می کند که بهترین عمل ابودرداء، تفکر بود.^۲ اما عکس این حقیقت یعنی این ادعا که صحابه مشغول به جهاد بودند، چنانکه برخی متکلمان ذکر کرده اند، ذم و نکوهش یاران رسول است حتی مذهب سلف امت را اینگونه می دانند که رسول الله در حالی که معنی قرآن را نمی فهمید، آنرا ابلاغ کرد و درحالی که معنای احادیث صفات را نمی دانست از آن سخن گفت و جبرئیل نیز همین طور و به دنبال آنها صحابه و تابعین نیز به همین صورت عمل نمودند و این دیدگاه به قول علامه ابن تیمیه،

۱- الفتاوی الکبری، ج 5، ص 155، 156.

۲- نقص المنطق، ص 87.

گمراهی بزرگی است.^۱

شرح این مطلب نیاز به توضیح بیشتری دارد که در ذیل بدان پرداخته‌ام.

منهج صحابه در اندیشیدن و تدبیر:

چنانکه مشاهده کردیم، اسلام قلب را مورد خطاب قرار داده است و انسان را به اندیشیدن و تدبیر در آیات و آثار مخلوقات فراخوانده است. عصر صحابه براساس همین منهج قرآنی روشن، گذشت و در روش و منهجش، تنها قدوه و اسوه و الگوی آنها رسول الله بود به گونه‌ای که با او زندگی کرده و شاهد نزول وحی بودند و در مورد قضایا و مواردی که نیاز به شرح و توضیح داشت از ایشان سوال کرده و توضیح و تفسیر می‌خواستند.

برای شناخت یگانگی الله متعال و اثبات صفات او تعالی از قرآن استمداد می‌جستند. پیامبران الهی و قصه‌ی ایشان با قوم‌شان را با قرآن شناختند، اصل خلقت آدم علیه‌السلام و داستان دشمنی ابلیس را با او و فرزندانش، از قرآن فراگرفتند. جایگاه فرشتگان و نقش آنها در میان سایر مخلوقات الهی را شناختند. همچنین معلومات‌شان در باب آخرت و حسابرسی، بهشت، آتش، تقدیر، خیر و شر و سایر مسائل را که شامل ارکان اصلی و اصول ایمان به شمار می‌روند، از کتاب الله متعال فراگرفتند. و همه‌ی این موارد را قرآن کریم بیان کرده است. چنانکه علامه زرکشی در قالب اقسام سه‌گانه می‌گوید: توحید، تذکیر و احکام؛ که توحید شامل شناخت مخلوقات و شناخت خالق با اسماء و صفات و افعالش می‌باشد و تذکیر شامل وعد و وعید و بهشت و دوزخ و تصفیه ظاهر و باطن می‌-

^۱ - شرح اسباب النزول واحدی، ص 65.

باشد و احکام تمامی تکالیف، امر، نهی و استحباب و بیان منافع و مضرات را در بردارد. اما مثال بخش اول: «وَالْهَيْكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که شامل توحید در ذات، صفات و افعال باری تعالی است.

اما مثال بخش دوم: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»: «و (پیوسته) پند (و تذکر) بده، زیرا که بی گمان (پند و) تذکر مؤمنان را سود می بخشد.» (ذاریات: 55)

و مثال بخش سوم: «وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: «و در میان آنها (= یهود) بر اساس آنچه الله (در قرآن) نازل کرده حکم کن و از هوس های آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش، مبادا تو را از بعضی از چیزهایی که الله بر تو نازل کرده منحرف کنند.» (مائده: 49) که مربوط به احکام است.^۱

قرآن کریم به آنها آموخت که برای وحدانیت، پاکی، علم و حکمت الله متعال، بر مخلوقات او تعالی استدلال کنند زیرا تمامی مخلوقات گواه بر آنند که خالق حکیم و آگاه و دارای قدرت کامل و حکمت والا، این موجودات را آفریده است. الله متعال انسان-ها را به غور و تفکر آثار خلقت باری تعالی در خودشان فرا می خواند: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»: «و (نیز) در وجود خودتان، آیا نمی بینید؟» (ذاریات: 21) این آیه اشاره به این دارد که صانع حکیم با حکمت دقیق و ظریف آثار صنع خود را در وجود انسان پدیدار کرده است.^۲

رسول الله صحابه را از تفکر در ذات الله متعال نهی کرد، در حدیثی آمده است: «در

^۱ - الزرکشی: البرهان فی علوم القرآن ج 1، ص 17، چاپ حلبی، 1957 م

^۲ - السیوطی، فنون المنطق، ج 1، ص 143

مخلوقات الله تفکر کنید اما در ذات خالق تفکر نکنید.» علت نهی این است که هیچ چیزی همانند خالق نیست (پس تفکری که بر مبنای قیاس باشد در حق الله متعال ممتنع است و الله بالفطره معلوم است و بنده او را یاد می‌کند).^۱

سنت رسول الله نیز مصدر دوم در اسلام است به همین سبب، منهج صحیح نیازمند شناخت سنت و اجرای آن است و هرکس نسبت به سنت او آگاه باشد و از آن پیروی کند، به راه حق و صواب است. و این صفات منطبق با حالات صحابه و پس از آنها بزرگان اهل حدیث و سنت می‌باشد (و آنها همان کسانی هستند که جز قول و سخن رسول الله را یاری و نصرت نمی‌کنند و جز به او نسبت داده نمی‌شوند و او داناترین مردم نسبت به ستش و پیرو آن است، اما تفرقه و اختلافات بسیاری در میان متأخرین به وجود آمد).^۲

به همین طریق و به همین شکل، مبانی سالم و درست منهج صحیح در شناخت اصول و فروع دین را پایه‌ریزی کردند پس هرکس می‌خواهد در مورد چیزی از قرآن و سنت شناخت پیدا کند، بر آنچه الله و رسول گفته‌اند، بنگرد. از او یاد گیرد، با آن سخن گوید، به آن بنگرد و تفکر کند و به آن استدلال کند؛ و این اصل منهج اهل سنت است.

اما مخالفین این منهج، از قاعده‌ی آن مواظبت نکرده و بر گام‌های آن ملتزم نیستند زیرا آنها به جای اینکه از نگرستن در آنچه الله و رسولش گفته‌اند، آغاز کنند، از آنچه عقل‌های‌شان می‌فهمد شروع کردند چنانکه متکلمان چنین روشی داشتند و یا آن‌را با روح و وجدان خویش چشیدند - مانند کاری که صوفیه می‌کنند - که اگر سنت موافق با آن بود بدان بها می‌دهند و در غیر این صورت برایش ارزشی قائل نمی‌شوند و اگر سنت مخالف با

^۱ - ابن تیمیه: نقض المنطق، ص 35

^۲ - ابن تیمیه: منهاج السنه، ج 3، ص 46

آن بود، با تفویض یا تحریف و تاویل از آن روی می گردانند.»^۱

امروزه نیز بسیار زیاد شاهد این شکل از مخالفت با منهج اسلامی هستیم.

امروزه به سبب نفوذ فرهنگ و تمدن غرب و موفقیت‌های آن در عرصه‌ی نظامی، سیاسی و برتری علمی و نفوذ فرهنگی و تأثیر چشم‌گیر آن بر عقول و نفوس، در برابر شناخت نادرست از اسلام و اصول و فروع آن، بسیاری فکر و فلسفه‌ی غرب را دریافت کرده و بدان شکل اسلامی بخشیده‌اند به این گمان که از آن دفاع می‌کنند و اسلام را به شکلی نو به جوانان عرضه می‌کنند.»^۲

دلایل شرعی بر فضیلت صحابه:

الله متعال در فضل و برتری صحابه می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»: «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند.» (توبه:

(100)

پس آنها برترین‌ها معرفی شدند و پس از آنها این وصف شامل کسانی می‌شود که تا قیامت از آنها تبعیت و پیروی می‌کنند. همچنین در صحیحین با چند طریق از پیامبر ثابت شده که فرمودند: «بهترین زمان، زمانی است که من در آن مبعوث شدم سپس کسانی که بعد آنها بیایند و کسانی که بعد از آنها بیایند.»

^۱ - ابن تیمیه، الفرقان بین الحق و الباطل، ص 47.

^۲ - مانند سخنانی که درباره‌ی دموکراسی نظام اسلام یا سوسیالیست بودن آن گفته می‌شود همچنین آزادی و قابلیت نو شدن و دیگر مصطلحاتی که مربوط به فلسفه و تاریخ و تمدن غرب است و فلسفه‌ی غرب دارای مدلولات و معانی مختلف و متفاوتی است و در مقابل نظام اسلام نیز عقیده، شریعت، تاریخ و تمدن مربوط به خود را دارد.

همچنین جایگاه ویژه صحابه پس از رسول الله خصوصاً خلفای راشدین و عشره ی مبشره در آموزه‌های نبوی بارز و آشکار است. رسول الله می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْأُمُورَ الْمُحَدَّثَاتِ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ»: «بر شما (پیروی از) سنت من و سنت خلفای هدایت شده هدایتگر (لازم است). با دندان‌های پیشین خود آن‌را محکم بگیرید و از امور جدید (در دین: بدعت) دوری کنید زیرا هر بدعتی گمراهی است.»^۱

در وصف فضایل و جایگاه ممتاز آنها آیات و احادیث زیادی وارد شده است مانند اینکه الله متعال می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِمَّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»: «شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (ولی تنها عده کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظائف آن) هستند.» (آل عمران: 110)

و اینکه می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى»: «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آن‌ها مقام (و منزلت) شان و الاتر (و برتر) است از کسانی که بعد از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند و الله به هر یک وعده نیک (= بهشت) داده است.»

^۱ - جزئی از حدیث ص 43، امام احمد، ابوداود و ترمذی آن‌را روایت کرده و ترمذی گفته است حدیث

(حدید: 10)

و در حدیثی آمده است: «أَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَفْشُو الْكُذِبَ حَتَّى يَحْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَحْلَفُ، وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ»: «شما را به پیروی از اصحابم توصیه می‌کنم سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند؛ سپس کذب و دروغ منتشر می‌شود به گونه‌ای که فرد به دروغ قسم می‌خورد و به چیزی که شاهد آن نبوده، شهادت می‌دهد.»^۱

در حدیث دیگری رسول خدا آنها را به این صورت وصف می‌کند که بهترین انسان‌ها هستند و جز آنها اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا صدقه بدهند با یک مُد و یا نصف مد که صحابه صدقه بدهند، برابری نمی‌کند. بعد از اسلام آوردن، از سوی خانواده، عشیره، قبیله و نزدیکترین افرادشان درد و رنج و مصیبت‌های بسیاری دیدند اما به آن اهمیت ندادند بلکه صبر کردند و ثابت قدم ماندند زیرا آنان شیرینی ایمان را در قلب خود چشیده بودند و بر صداقت رسول الله یقین داشتند، به عقیده‌ی خویش قانع شدند و هیچ اذیت و آزار و مشقتی که به سبب عقیده دچار آن می‌شدند جان و قلب‌شان را متأثر نمی‌کرد. سپس به راه افتادند، این عقیده را انتشار داده و از آن دفاع کردند و در این راه زن و مرد مسلمان از جان خویش گذشتند.

ابن وزیر یمانی می‌گوید: «اگر سنگینی میزان آنها در شرف و دین نمی‌بود، از رسول الله و دین جدید او پیروی نمی‌کردند و در برابر دلایل واضح و روشنی که در عقل آنها رسوخ می‌کرد تسلیم نمی‌شدند و از بین پدران، اجداد و خویشاوندان خود به سوی امری که پذیرش آن بر قلب‌ها دشوار و بر جان‌ها سنگین است، متمایل نمی‌شدند خصوصاً اینکه

^۱ - احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

آنها در آن زمان، صاحب عزت و بزرگی بودند.^۱

صحابه رسول الله، واسطه ای میان رسول و امت هستند. به همین سبب رسول خدا آنها را مدح و ستایش کرده و آنان را برترین انسان‌ها معرفی کرده است.

در حدیث صحیحی آمده که رسول الله فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ، ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ»: «اصحاب مرا دشنام ندهید زیرا اگر هریک از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا صدقه دهد با یک مد و یا نصف مد صدقه‌ای که یکی از آنها دهد برابری نمی‌کند.»^۲

ابن عبدالبر می‌گوید: «هیچ دینی از ادیان را نمی‌شناسم مگر اینکه علمای آن به شناخت اصحاب پیامبران‌شان توجه می‌کنند زیرا آنها واسطه‌ی میان پیامبر و امت هستند.»^۳ دلایل بسیاری بر هوش و زیرکی آنها دلالت می‌کند و اینکه آنها صاحب‌نظر، فکر و اندیشه بودند و خوش قلبی آنها سبب فریب‌شان و یا اکتفا به ایمانی مانند ایمان عامه نمی‌شد. ابن کثیر در تفسیر خود روایتی را از یکی از بزرگان مهاجر (جندب بن کعب الازدی) آورده است که او نزد ولید بن عقبه ساحری را دید که با دستانش جادو می‌کرد. او سر مردی را زد سپس فریاد کشید و آن سر بر جای اصلی خود بازگشت. مردم با این صحنه گفتند: سبحان الله، مرده‌ای را زنده کرد. روز بعد جندب درحالی که شمشیرش را همراه داشت به همان محل رفت درحالی که ساحر مشغول جادو بود، جندب شمشیر را از نیام

^۱ - ابن وزیر یمانی، الذب عن سنه ابی القاسم، ج 1، ص 55

^۲ - بخاری با سندش از ابوسعید خدری آن را روایت کرده است هد: $\frac{1}{4}$ صالح است و ذکر به این سبب است که معمولاً کمترین چیزی است که بدان صدقه میدهند.

^۳ - ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 1، ص 19

کشیده و گردن ساحر را زد و گفت: اگر راست می‌گوید، خودش را زنده کند و این کلام الله متعال را تلاوت کرد: «أَفْتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ»: «آیا به جادو روی می‌آورید، در حالی که (حقیقت را) می‌بینید؟!» (انبیاء: 3)

و بدون تردید او این حدیث رسول الله را به یاد داشت که فرمودند: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ» (به روایت ترمذی). «حد ساحر ضربه‌ای با شمشیر است.»

گمان نمی‌کنم اگر بگوییم آنها در آستانه عالم غیب و با مشاهده‌ی آن زندگی می‌کردند غلو کرده باشیم گویا عالم غیب را در برابر خود حاضر دیده و با آن زندگی می‌کنند. آنها در طلب شهادت و رفتن از دنیای فانی به عالم باقی، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند تا به سعادت جاودانه نزد پروردگار خود نایل شوند. این حارثه است که رسول الله از او می‌پرسد: «کیف أصبحت یا حارثة؟»: «ای حارثه چگونه صبح کردی؟» گفت: در حالی صبح کردم که مومن حقیقی به الله هستم. پیامبر فرمود: «انظر ما تقول»: «بنگر چه می‌گویی؟» برای هر سخن حقیقتی است. گفت: ای رسول خدا، نفس خود را از دنیا بازداشتم، شب را بیدار ماندم و در طول روز چیزی ننوشیدم گویا نزد عرش پروردگار خود هستم و به اهل بهشت می‌نگرم که چگونه در آن گشت و گذار می‌کنند و به اهل آتش می‌نگرم که برای رهایی از یکدیگر کمک می‌خواهند. رسول الله فرمود: «الزم، عبد نور الله الايمان في قلبه»: «این عمل را بر خود لازم بگیر، بنده‌ای که الله ایمان را در قلبش تابانده است.» حارثه گفت: ای رسول خدا، از الله بخواه مرا به فیض شهادت برساند. رسول الله برای او دعا کرد.^۱ پس روزی در لشکر اسلام ندا داده شد که اولین سوارکاری که سوار شد

^۱ ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابة ج 1، ص 425-426، چاپ الشعب؛ رسول الله روز شهادت او فرمود: ای ام حارثه آن یک بهشت نیست بلکه بهشت‌های متعددی است و حارثه در فردوس اعلی

و اولین سواری که شهید شد، حارثه بود. اما با این همه کسی به درجه‌ی سابقین همچون ابوبکر و عمر نمی‌رسد. در صحیحین از پیامبر ثابت شده است که فرمود: «قَدْ كَانَ فِي الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ فَهُوَ عُمَرُ»: در امت‌های پیش از شما افرادی بودند که به آنها الهام می‌شد و اگر در امت من کسی از آنها باشد، آن شخص عمر است.» و در حدیث دیگری می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است.» علی رضی الله عنه می‌فرماید: «ما با یکدیگر می‌گفتیم که سکینه (حکمت) از زبان عمر صحبت می‌کند.»

و در ترمذی و سایر کتب آمده است: «لَوْ لَمْ أُبْعَثْ فِيكُمْ لَبِعَثَ عُمَرُ، وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ يَنْتَظِرُ لَكَانَ عُمَرُ»: «اگر من در میان شما مبعوث نمی‌شدم، عمر مبعوث می‌شد و اگر بعد از من پیامبری می‌بود، او عمر بود.»

با این همه، ابوبکر صدیق از او کامل‌تر بود. صدیق با تصدیق رسول الله کامل گشت. او همه چیز را از رسول الله می‌گرفت و پیامبر معصوم بود اما از فردی مانند عمر گاهی چیزهایی را دریافت می‌کنیم که به قلب او الهام شده و از آن سخن می‌گوید. اما قلب او معصوم نیست، باید آنچه را بر قلب او القا می‌شود با سخنان رسول الله تطبیق دهد، اگر با آن موافق بود که پذیرفتنی است و گرنه باید آن را از خود دور کند. به همین سبب عمر از بسیاری از نظرات خود در مناظره با صحابه و مشاهده‌ی دلایل آنان، رجوع کرد و هرگاه دلیلی از کتاب الله و سنت علیه نظر او بود، از نظر خود باز می‌گشت و به کتاب الله و سنت رسول الله رجوع می‌کرد و صدیق همه چیز را از رسول الله می‌گرفت نه از قلب

خود، پس او از کسی که بر وی الهام می‌شود، کامل‌تر است.

و بعد از ابوبکر صدیق، کسی برتر از او نیست همچنین پس از عمر نیز کسی برتر از

او نیست.^۱

پس از این توضیح دیگر نیازی برای توضیح بیشتر منهج صحابه در شناخت اصول و

فروع دین لازم و ضروری نمی‌بینیم.^۲

دوم: دلیل عقلی

پس از ذکر نصوصی در باب تفسیر از صحابه و آنچه دلالت بر فهم و تدبر آنها در

قرآن کریم می‌کرد و بیان احاطه‌ی آنها با دلایلی که بیان کردیم از آیات و مثال‌ها و مقیاس-

های عقلی، حال به بیان دلیل عقلی می‌پردازیم.

استفاده از دلیل عقلی آشکار می‌کند که حواریون و اصحاب پیامبران نسبت به

دیگران، رسالت رسولان و اصول و فروع دقیق آن‌را بیشتر می‌شناختند و می‌فهمیدند. و

متأخرین بیش از دیگران از رسالت رسولان و فهم رسالت آنها بدورند. مگر آن عده‌ی

اندکی که بر پیروی از سابقین حریص‌اند و پیرو منهج نقل دقیق می‌باشند چنانکه اهل

حدیث و سنت این‌گونه‌اند.

این همان تفسیر منطقی معقولی است که تاریخ دعوت‌های دینی به آن شهادت داده‌اند

(ابتدای نشو و نمای آن با کسانی بود که آن جهت و سمت و سو را با قلب‌های خود

فراگرفتند و روح و جان خود را در راه آن ایثار کردند. تاریخ بارها اخبار رسول الله را برای

^۱ - ابن تیمیه، الرد علی المنطیین، ص 513 - 514

^۲ - تقسیم بین اصول و فروع در عصر صحابه و تابعین شناخته شده نبود بلکه این تقسیم بندی از سوی

معتزله شکل گرفته است.

ما روایت کرده است و بارها روایت کرده که اشاره و فرمان رسول الله با اجرای یکسان از سوی همه همراه بود پس چون دعوت الی الله دچار فترت شد و عقیده ضعیف شد و حرارت ایمان خاموش شد، مردم شروع به بحث در اعتقاداتشان و پرداختن به علت و معلول کرده و به مناقشه و اعراض روی آوردند^۱.

از تعلیل و تفسیر دور نمی‌شویم درحالی که عبدالله بن عباس در گذشته به بیان علت اختلاف میان مسلمانان پرداخت و از حوادثی که بعد از عصر صحابه اتفاق خواهد افتاد، خبر داد و آنرا به این صورت تفسیر می‌کند که علت آن حوادث تنها عدم درایت کافی نسبت به قرآن و عدم وجود فهم صحیح از آن است.

روزی عمر با خود می‌گفت: چگونه این امت با یکدیگر اختلاف می‌کنند درحالی که پیامبر آنها یکی است؟ کسی را به سوی ابن عباس فرستاده و گفت: چگونه این امت دچار اختلاف می‌شوند درحالی که پیامبر، قبله و کتاب آنها یکی است؟ ابن عباس گفت: ای امیر مومنان، قرآن بر ما نازل شد، ما آنرا خواندیم و دانستیم در چه مورد نازل شده است اما بعد از ما اقوامی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند اما نمی‌دانند در چه مورد نازل شده است و هریم رای و نظری می‌دهند، وقتی که این چنین شد، هر قومی را رأی و نظری است... پس چون اختلاف کردند قتل و کشتار می‌کنند.^۲

روش استدلال صحابه برگرفته از تدبر در مخلوقات و اندیشه در عجایب خلقت الله متعال بود و همچنین تغییراتی که در طول زمان در آنها به وجود می‌آید، پس یقین کردند که آنها مخلوق پروردگاری حکیم‌اند که به بهترین شکل آنها را خلق کرد و در آفرینش

^۱- ابراهیم مدکور، فی الاخلاق والاجتماع، ص 26 چاپ هیئت عامه للنشر.

^۲- شاطبی: الاعتصام، ج 2، ص 107، چاپ دارالشعب

هر چیزی نهایت دقت را به کار برده است.

از حسن بصری روایت است که می‌گوید: «صحابه بسیار می‌گفتند: ستایش مخصوص پروردگار مهربانی است که اگر آنچه را خلق کرده ثابت و لا یتغیر قرار می‌داد کسی که در وجود الله متعال شک می‌داشت، می‌گفت: اگر این خلق پروردگاری می‌داشت، حتماً آن‌را تغییر می‌داد درحالی‌که الله متعال با نشانه‌هایی آن‌را دچار تغییر کرده است: خداوند در میان شرق و غرب نور را قرار داده است و معاش مردم را در آن قرار داده است و چراغی روشن؛ سپس چون اراده کند، مردمان شرق و غرب را در تاریکی فرو می‌برد؛ و در این تاریکی سکون، آرامش، ستارگان و ماه نورانی را قرار داد و چون اراده کند بنایی را بنا می‌کند و در آن باران، رعد و برق قرار می‌دهد و اگر بخواهد آن‌را فرو می‌ریزد و اگر بخواهد چنان سرمایی می‌آورد که مردم از آن به خود بلرزند و هرزمان بخواهد سرما را برده و چنان گرمایی می‌آورد که مردم بی‌طاقت شوند تا مردم بدانند که این خلق، پروردگاری دارد که چنانکه مشاهده می‌کنند آن‌را دچار تغییر و تحول می‌کند و همین‌طور نیز هر زمان بخواهد دنیا را از بین می‌برد و آخرت را می‌آورد.»

مطابق با این استدلال، صحابه راه فطرت که مطابق با طریق برهان عقلی در اثبات وجود الله است، در پیش گرفتند و اینکه او تعالی خالق هر چیزی است و او تعالی با قدرت و اراده خود هر چیزی را به وجود می‌آورد. اما عملکرد صحابه مانند برخی فلاسفه‌ی یونان نبود که به وجود آمدن هستی را چنین تفسیر کنند که آن معلول همچون خود است که در این صورت تغییر در آن یا ایجاد امور جدید در آن غیر ممکن است.

از این معلوم گشت که دلایل شرع، دلایلی است عقلی و الله متعال بندگانش را بر شناخت حق آفریده است و پیامبران را چنانکه ابن تیمیه توصیف می‌کند برای تکمیل این

فطرت خدانشناس فرستاد. الله متعال می فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ «به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است.» (فصلت: 53) و تفسیر این آیه به این صورت است که الله متعال آیات آفاقی و انفسی را به صورت واضح و آشکار بر آنها نمایانده است. زیرا قرآنی که الله از آن به بندگان خیر داده است، حق است. از این رو دلالت برهانی قرآنی با دلالت عینی مطابق بوده و موجب شریعت منقول و رأی و نظر معقول، یکدیگر را تصدیق می کنند.^۱

همچنین تفسیر عقلی با عقیده‌ای که در اعماق نفوس آنها می جوشید، تطبیق و تناسب کامل داشت. هر کس در احوال، سلوک و منش آنها در خلال سال‌ها تحقیق و بررسی کند که چگونه با نفس و هوای نفس مبارزه می کردند و در مواجهه با عادات ناپسند و اهل آن و عقاید باطل بت پرستی چگونه رفتاری داشتند - عادات و بت پرستی که برخی از آنها با آن بزرگ شده بودند - و چون به تصرفات و عقاید آنها قبل و بعد از اسلام و اعمال و رفتار آنها همراه با رسول الله و ترس از الله و فهم دقیق عقیده بعد از کسب نمودن آن از رسول الله بنگرد، با در نظر داشتن همه این موارد می تواند آنها را عالم تر و حکیم تر از تمام کسانی بداند که بعد از آنها آمده و می آیند. برای فهم دقیق تر تنها به ذکر یک واقعه اکتفا می کنم: واقعه‌ی تبوک؛ واقعه‌ای که سختی و دشواری در آن به اوج خود رسید. ابن کثیر می گوید: «به این ترتیب فضیلت و برتری اصحاب محمد بر اصحاب سایر پیامبران در صبر و عدم ناله و شکایت آشکار می شود چنانکه در سفرها و غزوات بودند خصوصاً در غزوه‌ی تبوک که در آن گرمای طاقت فرسا و سختی از پیامبر تقاضای معجزه نکردند با اینکه این امر

^۱ - منهج السنه، ج 1، ص 82

برای رسول الله آسان بود، وقتی گرسنگی داشت آنها را از پای درمی آورد، از رسول الله خواستند تا غذای آنها زیاد شود، پیامبر نیز آنها را جمع کرد و گوسفندی را آوردند. رسول الله بر آن دعا کرد که الله در آن برکت نهد، الله متعال نیز در آن برکت گذاشت و کاسه‌ی همگی پر از گوشت شد. همچنین چون نیاز به آب پیدا کردند، رسول الله آنرا از الله متعال خواست، پس ابرها بالای سر آنها آمده و باران شروع به باریدن گرفت، که خود نوشیدند و شترانشان را نیز نوشاندند و ظرف‌هایشان را نیز پر کردند سپس نگاه کردند و دیدند که ابرها از حدود لشکر تجاوز نکرده و به سوی دیگری نرفته است. این کامل‌ترین نوع تبعیت از الله و رسول است.

آیا می‌توان تصور کرد کسانی که بعد از صحابه آمدند، دین و اصول آنرا بهتر از صحابه فهمیدند؟ یا از آنها فقیه‌تر و باتقواتر بودند؟ این دگرگونی اوضاع و تغییر مبانی و مقیاس صحیح است؛ چراکه تاریخ برتری اعمال اولین نسل اسلام و فهم و تطبیق اعمال آنها را برای ما به ثبت رسانده است. جهاد آنها را از تدبیر و فهم عمیق در اسلام، عقاید، عبادات و احکام باز نداشت. و کثرت روایاتی که در باب جهاد و اعمال نیک آمده است، نشانگر عمق درک و فهم آنها نسبت به رسالت و حرکت در چارچوب آن است؛ آنها به جدال و بحث‌های بیهوده نپرداختند بلکه تمام تلاش خود را متوجه اعمال کردند اما پس از آنها اوضاع دگرگون شد چنانکه به جای عمل، جدل در دین به وجود آمد. نقطه‌ی آغاز تفرقه میان مسلمانان و پراکندگی جماعت آنها و ظهور علامات سستی میان صفوف آنان بود.

به همین سبب علمای اهل سنت ظهور جدل کلامی را نوعی ارتداد دانسته و علت آنرا قلت فقه در دین و از میان رفتن علما می‌دانستند. دارمی می‌گوید: «اهل جدل و کلام

در ایام صحابه و تابعین مغلوب و در برابر حاکم، دولت و دلایل علما مقهور و شکست خورده بودند اما بعد از آنها فرصتی برای نشر مذهب‌شان پیدا کردند آنگاه که جهل را در مردم مشاهده کردند و تعداد علما را اندک دیدند.^۱

متکلمان بحث خود را شروع کردند و در تاریخ و زندگی صحابه گشت و گذار نمودند اما هیچ اثری مبنی بر اینکه صحابه در روش و منش آنها فرو رفته باشند، نیافتند و اینگونه استدلال کردند که صحابه چیزی که متکلمان فهمیدند، نفهمیدند. این منهج منهجی اشتباه در بحث و نظر است. سفارینی می‌گوید: «عصر صحابه و تابعینی که به نحوی از آنها تبعیت کردند، از بدعت‌های اهل کلام و افکار خیالی و دعوی معتزلی‌ها، خالی بود اما دلایل علم اصول دین به این صورت مدون نبود.»^۲

متکلمان همچنان بر خورده‌گیری در مورد صحابه ادامه می‌دادند و بر این پندار بودند که مشغولیت جهاد، صحابه را از شناخت و فهم اصول دین بازداشت و این اشتباهی بزرگ و تفسیری دگرگون و مقلوب است زیرا پیروزی‌های چشم‌گیر و فراگیر صحابه را جز در پرتو پذیرش و اجابت عقیده‌ی اسلام از سوی آنها و فهم و تطبیق عملی آن، نمی‌توان تفسیر کرد. کشورهای با تمدن‌های دیرینه جذب خود کردند و صحابه در طلایه‌داری و پیش-قراولی و خلوص، ممتاز و نمونه بودند.

جنگ‌هایی با مرتدان به ظهور پیوست تا مردان بزرگ کشف شوند که این نشانگر قوت و نیروی ایمان ابوبکر و صحابه بود، آنها سدی محکم در مواجهه با هر هجومی به

^۱ - عقاید السلف، تحقیق، د. علی سامی النشار و د. عمار الطالبی، منشة المعارف اسکندریه سال

1971 م.

^۲ - مختصر شرح اسفرائینی، ص 5

عقیده به وجود آوردند و این در اثر ایمان نهفته در جان‌ها و فهم صحیح آنها از عقاید اسلام بود. ارتداد حقیقت تصور الهی در اذهان و سلوک و روش مسلمانان را کشف نمود آنگاه که آنها را به سوی اعمال و به سوی جنگ کشانید تا مردان نتوانند عقیده را دگرگون کنند، منهج و روش را از بین ببرند یا چیزی از جاهلیت را وارد آن کنند؟^۱

این فهم ممزوج با ایمان، محرک حقیقی صحابه برای جهاد در رکاب رسول الله و ابوبکر صدیق و سایر خلفای راشدین و پیشی گرفتن از یکدیگر در شهادت بود. حال آیا علمای اهل سنت و جماعت حق ندارند طریق و روش آنها را برگزینند و آنها را به عنوان الگو و اسوه در عقیده و رفتار برگزینند؟

جای تعجب نیست وقتی از یکی از علمای اهل سنت یعنی دارمی می‌شنویم که می‌گوید: «جهم^۲ و پیروان او - که اولین کسانی بودند که قائل به جبر و نفی صفات خداوند متعال شدند - در زمان اصحاب رسول الله و بزرگان تابعین ظهور نکردند و چیزی از آنها در آن زمان روایت نشده است و اگر دیدگاه خود را بیان و آشکار می‌کردند، کشته می‌شدند چنانکه علی رضی الله عنه زندیق‌های پیروان عبدالله بن سبا یهودی را که بر اله بودن علی معتقد بودند به قتل رساند. و آنان را چنان کشت که مردان کشته شدند.»^۳

اما دارمی با این سخن هشدار داده و بیان می‌کند که چگونه تاریخ، قانون خود مبنی بر

^۱ - محمد حسن برخش، فلاهره الرده فی المجتمع الاسلامی الاول، چاپ مؤسسه الرساله بیروت، 1324 هـ.

^۲ - جهم بن صفران ابو محرز السمرقندی، گمراه و متبوع نظریه ی جمهیه است در زمان تابعین کوچک هلاک شد، ندیده ام که چیزی رایت کرده باشد اما شر بزرگی را کاشت ذهبی: میزان الاعتدال ج 1، ص 197 چاپ خانجی: 1325 هـ.

- عقائد السلف، ص 349.

بلند کردن و بر زمین زدن امت‌ها را رقم می‌زند، به گونه‌ای که همین تمدن‌های شکست خورده با نشر فلسفه و نظرات خود در باب الوهیت، وجود و انسان یا با ترویج مشکلات عقیدتی، از کیان خود تعبیر می‌کنند و در بحران از آنها یاری می‌طلبند.

از جمله مواردی که عقل‌های مورخین و فیلسوفان را سرگردان و حیرت زده نموده، این است که مسلمانان به جنگ سرزمین‌های با فرهنگ و تمدنی دیرینه رفتند. آنچه از این نبرد در مقایسه با نبردهای پیش از آن همچون نبردهای اسکندر بزرگ، انتظار می‌رفت این بود که نبرد آنها از نابودی و ویرانی ساختمان‌ها و مظاهر مادی تجاوز نکند و افکار فلسفی و دینی ساکنان اصلی این سرزمین‌ها دچار تغییر و تحول نشود. پیروزی مسلمانان نتیجه‌ی غیر قابل انتظاری را رقم زد زیرا مانند سیل همه چیز را در بر گرفت (همه چیز بین روز و شب تغییر کرد) تنها به جهت‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی آن‌هم تنها در شهرهای بزرگ اکتفا نشد بلکه اعماق وجود همه آنان به جنب و جوش آمد چنانکه در زبان، افکار، قانون، اندیشه‌ها، عادات و تصور آنها در باب عالم و عقیده‌ی خداپرستی تغییری اساسی و سریع پدید آمد.^۱

شواهد بسیار بیشتر از آن است که بخواهیم در این مجال به آنها استدلال کنیم و گرنه می‌توان زندگی ده‌ها و بلکه صدها تن از صحابه را به عنوان مثال ذکر کرد. تعدادی از صحابه به تفسیر قرآن کریم، بخشی به تفقه و تعدادی از آنها بر فتوا و اجتهاد مشغول بودند و مثال‌های بسیاری مانند این تخصص‌ها می‌باشد. اگر گذری بر جایگاه و نظرات علمی آنها بیندازیم، کاملاً با حقیقت عقاید آنها روبرو می‌شویم، از عقیده‌ی توحید تا صفات الهی و مسأله‌ی قضا و قدر، انسان و حقیقت، سرانجام و اخلاق او و همچنین جامعه،

۱- د. دراز: مدخل الی القرآن کریم، ص 54، دارالقلم، کویت، 1391 هـ. 1971 م.

تشکیل دهنده‌های آن و زندگی انسانی با تمام جوانب آن؛ تا جایی که امام احمد می‌گوید: «جنس اعمال در عصر صحابه شکل گرفت.» و مقصود امام احمد این است که آنها قواعد زندگی را پایه‌ریزی کردند. و امام احمد می‌گوید: «هیچ مساله‌ای نبوده که صحابه در مورد آن و یا مانند آن سخن نگفته باشند. هنگامی که سرزمین‌ها فتح شد و اسلام گسترش پیدا کرد، اعمال ن. و جدیدی پدید آمد و صحابه براساس کتاب و سنت در مورد آن حکم کرده و سخن می‌گفتند و تنها برخی از آنها به صورت نادر در اندک مسائلی بر مبنای رای و نظر سخن می‌گفتند.»^۱

این زندگی کامل است که عقیده، عبادات و اخلاق را در خود جمع نموده است. صحابه در زندگی روزمره و عادی، در میدان جنگ و نبرد، در معاملات، روابط اجتماعی، اخوت و برادری، ازدواج، آزادی برده، خوشی و ناخوشی پیرو همین عقاید، افکار، اخلاق و عبادات بودند. صحابه این مزیت و برتری را به خود اختصاص داده بودند و این مزیت آنان را از کسانی که بعد از آنها آمدند، متمایز می‌کرد. زیرا با پایان یافتن عصر صحابه اندک اندک تحول و دگرگونی و دوری از این الگوها رشد کرد و زندگی با سطحی پایین‌تر از زندگی آنها شروع به نمود و بالیدن کرد. فتنه‌ها ظهور کرد و به تدریج از بلندای سروری و نوک قله، حرکت نزولی و سقوط شروع شد.

به همین سبب، ادوار تاریخی ما براساس نزدیکی و یا دوری از جامعه‌ی اسلامی در عصر خلافت راشد، تقسیم‌بندی می‌شود. خلافت راشد، ای که در یک دوره‌ی تاریخی تمدن اسلام را محقق ساخت، پس هرگاه از شوری، بیعت و عدالت صحبت می‌کنیم،

^۱ - ابن تیمیه: معارج الوصول الی اصول الدین وفروعه، قد بینها الرسول، ص 43، ط. المكتبة العلمية بالمدينة المنورة.

هرگاه از برابری در حقوق مردم سخن می‌گوییم و چون از فتوحات و پرچم‌های اسلام که در اقصی نقاط زمین به احتزاز درآمده، صحبت کنیم هیچ مصدر و منبع غنی و کاملی برای تمامی اینها جز در زمان خلافت راشد و اولین و برترین قرن‌ها نمی‌یابیم. به همین سبب تاریخ رابطه‌ی معکوسی بین ظهور و بالندگی تمدن اسلام، وسعت نفوذ و فتوحات آن و بین ظهور فرقه‌ها و تقسیم صفوف مسلمانان به نحله‌ها و مذاهب که بر جان یکدیگر افتاده و خون هم را می‌ریزند، قایل شده است.

اگر گذری به تاریخ فلسفه تاریخ بیندازیم تا تاریخ مسلمانان را بفهمیم، به رابطه‌ی محکم بین اجرای قواعد شریعت و فهم اسلام از مصادر اصلی آن یعنی قرآن و سنت و بین پیروزی و ظهور مسلمانان و رسیدن تمدن آنها به اوج خود شاهد خواهیم بود.

در اولین قرن‌ها یعنی زمان صحابه و تابعین که با فهم و درک در مسیر شریعت گام بر می‌داشتند، در جنگ‌ها پیروز شده و دشمنان‌شان را شکست دادند و جامعه‌ی انسانی نمونه‌ای تاسیس نمودند که بشریت تا آن زمان مانند‌اش را ندیده بود.

اما پس از آن سستی در جوامع اسلامی نفوذ کرد و بر اثر ضعف عقیدتی و ظهور بدعت‌ها، ضعف و سستی در بافت جامعه ظهور کرد.

چشمان پژوهشگر کتب تاریخی از دیدن آنچه مسلمانان با فرماندهی پیامبر، سپس صحابه و تابعین، به حقیقت رساندند، به خطا نرفته است.

اگر بخواهیم به صورت کوتاه بیان کنیم، می‌بینیم که عصر بنی‌امیه، عصر فتح و پیروزی‌ها بود اما تأخیر در نماز بر فرماندهان آن چیره شده بود و ابتدای خلافت بنی‌عباس برپایی نمازها در اوقات آن، بهتر از زمان بنی‌امیه بود. در عصر مامون (215 هـ) کتاب‌های یونانی که بر مبنای عقیده استوار بود، به عربی ترجمه شد. و زمانی که مفاهیم فلسفی

یونانی وارد جامعه‌ی مسلمانان شد، انحراف در عقیده به وجود آمد و بعد از آن غلو شیعه و سپس تصوف با مذاهب افراطی خود مانند حلولی‌ها و وحدت وجودی‌ها به این انحراف افزود و علم کلام نزد معتزله با اصطلاحات فلسفه‌ی یونان آمیخته شد. آهسته آهسته اسلام اصیل شامل عقیده و اعمال، نزد بسیاری به ضعف و سستی گرایید و افکار بیگانه‌ی فلسفی یا مذاهب کلامی دارای افراط و تفریط، جای آن‌را گرفت و در نتیجه اثر عقیده در جان‌ها ضعیف شد. هدف مسلمان‌ها چیزی غیر از اهداف اولین مسلمانان شد. ترس، امید و محبت نسبت به الله متعال و اسماء و صفات نیک او که اولین مسلمانان در میدان زندگی، جهاد و عمران و آبادی سرزمین‌ها، از آن دفاع می‌کردند، از دل‌ها بیرون رفت و تبدیل به مناقشه و جدال شد. شعله‌های فروزان، خاموش و شبیه خاکستر شد. ضعف و سستی ظاهر شد و دشمنان غلبه یافتند.

حال می‌خواهیم جواب سوال زیر را بدهیم: چگونه این حالت به وجود آمد؟

به وجود آمدن کلام در اصول دین و نشأت گرفتن فرقه‌ها:

با هم در مورد عصر رسول الله و صحابه صحبت کردیم و گفتیم که با نص صریح آیه‌ی قرآن، دایره‌ی دین کامل گشت و اصحاب فهم و درایت عمیقی نسبت به عقیده‌ی اسلامی و اصول آن داشتند. فهم و تطبیق آن در قلوب آنان درست مانند قلب یک شخص بود. و همگی فهم یکسانی داشتند. در پرده‌ی ظهور حوادث و پس از گذشت چند سال از دوران صحابه، فرقه‌ها و مذاهب کلامی ظهور کردند، هریک از آنها عقاید و افکاری به وجود آوردند که هیچ‌یک از اصحاب رسول الله به آن قایل نبودند. و بر افکار و نظرات خود اعتماد کردند حتی که مقصود دلایل شرعی را همین افکار و آرای خود قرار می‌دادند به همین سبب اهل بدعت، به اهل هوی و هوس مشهورند زیرا از هوی و هوس پیروی

می‌کنند.^۱

امام شاطبی آنها را اهل تحسین و تقبیح و کسانی که به فلاسفه و ... مایل بودند بودند، توصیف نمود و به این افراد عده‌ای ملحق می‌شوند که از پادشاهان می‌ترسیدند و در این صدد بودند که مال و یا مقامی از آنها به ایشان برسد (پس ناچار با هوی و هوس به مردم متمایل شده و آنگونه که می‌خواستند، نصوص را برای مردم تاویل و تفسیر می‌کردند.^۲

یکی دیگر از دلایل به وجود آمدن بدعت‌ها، جهل به لغت عرب بود و اهل بدعت مانند متکلمان کتاب الله متعال را به گونه‌ای دیگر فهمیدند.^۳

امام شاطبی به آثار و اخبار بسیاری استناد کرده و در کتاب خود «الاعتصام» از حذیفه از ابن وضاح روایت کرده که ابن وهب آورده می‌گوید: «هیچ سالی نیست مگر اینکه سال‌های پس از آن بدتر از آن است. من نمی‌گویم سالی پر باران‌تر از سال قبل و سالی سرسبزتر از سال قبل و امیری بهتر از امیر قبل است بلکه با فوت علما و برگزیدگان شما مردمی می‌آیند که مسائل دینی را با رأی و نظرات خود قیاس می‌کنند و اینگونه اسلام را نابود کرده و پرده‌ای بر آن می‌کشند.^۴

سخن در باب مشیئت و خواست پروردگار در مبحث دوم این کتاب در باب آرا و نظرات فرقه‌ها و مناقشه‌ی آنها به تفصیل خواهد آمد. اما حال می‌خواهیم در یک مجال و

^۱ - شاطبی: الاعتصام ج 2، ص 102 - تحقیق رشید رضا - دارالتحریر سال 1970 م

^۲ - همان، ص 103

^۳ - همان، ص 102

^۴ - الاعتصام، ج 1، ص 53

میدان تاریخی، ثابت کنیم که چگونه بدعت‌ها به وجود آمد و سپس شعبه شعبه و گروه گروه شدند و به اشکال مختلف درآمدند به گونه‌ای که برخی از علمای ما ریشه این فرقه‌ها را در چهار فرقه اصلی دانسته‌اند و گفته‌اند: «اصل و ریشه بدعت‌ها چهار گروه‌اند و هفتاد و دو فرقه از آنها منشعب و جدا شده‌اند که عبارتند از: خوارج، روافض (یعنی شیعه)، قدریه و مرجئه.» دلیل اینکه اینها اصل و پایه‌ی بدعت‌ها هستند، این است که آغاز انحراف از مکتب صحابه به اینها بازمی‌گردد و ما می‌دانیم که خوارج چه جدایی‌های در صف اسلام پدید آوردند علاوه بر اینکه مرتکبین گناهان کبیره را تکفیر می‌کردند. تشیع نیز در ابتدا با مشخصه سب و دشمنان صحابه به جز علی، وارد میدان شد و پس از این با وارد کردن طعن و اتهام به شخصیت‌های اسلام، به اسلام طعنه زدند. قدریه با پرچم انکار نصی از نصوص دین یعنی ایمان به خیر و شر تقدیر وارد میدان شدند. مرجئه دروازه‌ای شد که عمل صالح را سبک می‌شمرد و مردم را به جدی نگرفتن تعالیم اسلام سوق می‌داد. به هر صورت شکل‌گیری و تبویت کلام، منتسب به معتزله است چرا که آنها نخستین کسانی بودند که چنین کردند. در زمان عمرو بن لبید در مورد وعید و انکار تقدیر سخن گفتند و پس از او ابوهدیل علاف و نظام و امثال آنها آمدند و صفات پروردگار را نفی کردند.^۱ دلیل آنها این بود که می‌خواهند از اسلام در برابر دشمنانش دفاع کنند آنهم به این روش که از ادله‌ی شرعی استفاده نکردند و بلکه به قول خودشان دلایل عقلی را به کار بردند اما به جای اینکه سودی برسانند، ضرر رساندند و (مثال کسی شدند که بدون راه و روش شرعی

۱- در راس این افراد، جعد بن درهم بود که از افراد مبتدع و گمراه بود، می‌باشد. او بر این نظر بود که الله متعال ابراهیم را به عنوان خلیل خود برگزیده و با موسی سخن نگفته است. او در عراق کشته شد.

الذهبی: میزان الاعتدال، ج 1 ص 185.

می خواهد با دشمن بجنگد، نه سرزمین ایشان را فتح می کند و نه می تواند سرزمین خود را حفظ کند بلکه دشمن بر او چیره شده و پس از اینکه در جنگ با او ناتوان بود به جنگ با او برمی خیزد.^۱

به همین سبب علمای سلف آنها و آرای اهل بدعت و راه و روش آنها را بدعت دانسته اند و اهل سنت در برابر معتزله و برای مقابله با افکار آنها برخاستند.

نکوهش اهل کلام از سوی سلف به سبب مخالفت آنها با قرآن و سنت:

ابن تیمیه می گوید: «از این رو سلف صالح و امامان، اهل کلام را به سبب مخالفت با قرآن و سنت نکوهش کرده اند چراکه در ادله و احکامی که مطرح می کنند باطلی راه یافته است که موجب تکذیب برخی سخنان رسول خدا و مسلط نمودن دشمن بر اهل اسلام می شود.»^۲ دیدگاه مقایسه ای به ما تصویری دقیق از تغییر حوادث پس از عصر صحابه و تابعین می دهد، تغییر از حیث منهج و از حیث قضایا و مواردی که صحابه و تابعین در مقایسه با قرون بعدی، به آنها توجه داشتند. ابن قتیبه می گوید: «در گذشته مناظره کنندگان در مورد مقایسه صبر با شکر و برتری یکی بر دیگری و همچنین در باب وسواس و خطرهای آن و جهاد با نفس و سرکوب هوای نفس با هم مناظره می کردند اما حال در باب توانایی و تولد و طفره و جزء و عرض و جوهر مناظره می کنند.»^۳ مقصود این است که معتزله این اصطلاحات را از فلسفه یونان گرفته و در کلام خود به کار بردند.

^۱ - ابن تیمیه: شرح العقيدة الاصفهانية 57 / 63.

^۲ - همان ص 63.

^۳ - ابن قتیبه: الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة (کتاب عقائد السلف) تحقیق د. النشار و

د. الطالبي ص 224 - منشأة المعارف بالاسكندرية سال 1971 م.

ابن خلدون تاریخ آنرا به صورت خلاصه آورده و عقایدی را که دین بیان داشته، آورده است. زمانی که از رسول الله در مورد ایمان سوال شد، فرمود: «أَنْ تُوْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُوْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»: «اینکه به الله، فرشتگان، کتابها، پیامبران، روز آخرت و به خیر و شر قدر ایمان بیاوری.» این همان عقیده‌ی ثابت در علم کلام است. و بعد از شرح و تحلیل اصل و ریشه‌های عقاید ایمانی، توضیح داده که این عقاید با دلیل عقلی و نقلی از کتاب و سنت ثابت می‌باشند.

و با این توضیح آشکار شد که دلایل کتاب و سنت، مستند به دلایل عقلی است و همین دلایل را سلف صالح اتخاذ کرده و علما و امامان دین به آن راهنمایی کرده‌اند.

و این عبارت اشاره دارد که صحابه بر همین روش بودند تا اینکه در تفصیل و تفسیر این عقاید اختلاف به وجود آمد (بیشترین انگیزه و محرک این اختلافات، آیات متشابهات بود و این مردم را به خصومت، مناظره، استدلال با عقل و علاوه بر نقل و نص کشاند.) و نتیجه‌ی این مباحث، به وجود آمدن علم کلام بود یعنی وجود علم کلام، معلول اختلافات در آیات متشابهات بود. و پس از این، بدعت مجسمه، مشبهه و معتزله را ذکر می‌کند. سپس سبب تسمیه‌ی مسائل آن به علم کلام را بیان کرده و می‌گوید: «مجموع این مسائل را علم کلام می‌نامند یا بدین سبب علم کلام می‌نامند که در برابر بدعت‌ها مناظره می‌کنند که این مناظره تنها از حیث گفتاری است و به عمل باز نمی‌گردد و یا به این سبب است که سبب وضع و بررسی آن، تنازع در باب کلام نفسی است.^۱ و با فقه متفاوت است زیرا فقه، عمل است. فقه مجموعه‌ای از عبادات است که از طهارت شروع شده و انتها و پایان آن

^۱ - مقدمه ص 465 ط التجاریة.

مرگ است و اقتضای ایمان عمل است.^۱»

از زیباترین سخنان ابن خلدون در ناتوانی عقل از احاطه‌ی به مخلوقات این است که می‌گوید: ادراکات ما مخلوق و حادث است و خلق الله متعال بزرگتر از خلق مردم است و حصر مجهول و وجود، وسیع‌تر از آن است و الله متعال از ورای همه‌ی آنها احاطه دارد. و این توجیه خواننده را به منهج و روش سالم و سودمند سوق می‌دهد که برای فرد مفید است و منهج و روش بیمار و غیر مفید را باطل می‌کند، می‌گوید: «ادراکات و مدرکات خود را متهم به حصر و کمبود کن و در عمل و اعتقاد، از دستورات شارع پیروی کن، زیرا او بر سعادت تو از همه حریص‌تر است و به منفعت تو از همه عالم‌تر و آگاه‌تر است زیرا او بالاتر و برتر از عقل تو و وسیع‌تر از عقل تو می‌باشد.»^۲

اکنون لازم است به تعریف علم کلام و موضع علمای مسلمان چه طرفداران و چه منتقدان آن بپردازیم.

تعریف علم کلام و مهم‌ترین موضوعات آن:

ابن خلدون علم کلام را این‌گونه معرفی می‌کند: «علمی است متضمن دفاع از عقاید ایمانی با دلایل عقلی و پاسخ دادن به اهل بدعت در زمینه اعتقادات بر مبنای مذاهب سلف و اهل سنت.»

با اینکه علم کلام دفاع از عقاید ایمانی را به واسطه‌ی دلایل عقلی اجازه می‌دهد اما توضیح می‌دهد که مسائل مربوط به عالم غیب در شمار مواردی که عقل به تنهایی بتواند به سوی آن هدایت کند، به شمار نمی‌آید زیرا این مسائل بالاتر از عقل هستند. همچنین از

^۱ - المقدمة ص 461.

^۲ - المقدمة ص 460.

ایمان راسخی که در قلب در اثر عبادات ایجاد می‌شود می‌گوید: «از آنچه گفتیم، برای روشن شدن شد که مطلوب و مقصود در تمام تکالیف، بدست آوردن ملکه‌ای نفسانی است که علم اضطراری که همان توحید است همان عقیده‌ی ایمانی و همان کلید سعادت، از آن حاصل می‌شود.» سپس مرزهای فکر و ظرفیت‌های آن را روشن کرده و حدود ظرفیت آن را که نمی‌توان از آن تجاوز کرد، توصیف می‌کند و بیان می‌کند که فکر از احاطه‌ی تفصیلی بر تمام وجود عاجز و ناتوان است (یعنی وجود نزد هر مدرکی در ابتدای امر، منحصر در ادراکات اوست و از آن تجاوز نمی‌کند اما آنچه نفس او، وی را بدان وامی‌دارد خلاف ادراکات منحصر و محدود است.) مثال‌هایی که مورخ بزرگ ما می‌زند، این نظر را تقویت می‌کند؛ نزد شخص ناشنوا وجود منحصر در محسوسات چهارگانه است و فاقد بخش شنیداری‌ها می‌باشد، همچنین نزد فرد کور، آنچه دیده می‌شود در وجود جایگاهی ندارد.

این مثال عجز و ناتوانی ادراک انسان از احاطه‌ی بر تمام وجود را ثابت می‌کند. پس توان ما در مقایسه با خالق این هستی چگونه است؟ این به معنای نقصان در عقل نیست بلکه عقل میزان و معیاری صحیح است زیرا که احکام آن یقینی است اما چنانکه بیان نمودیم از احاطه و درک کامل وجود، ناتوان است زیرا که ظرفیت وجود بسیار وسیع‌تر از توان ادراک انسان نسبت به آن است یعنی عقل نمی‌تواند امور مربوط به وحی، آخرت، حقیقت نبوت و صفات پروردگار را با آن بسنجد.^۱

شاید مثالی که ابن خلدون برای ما ذکر می‌کند، در این باره قویترین دلیل در اثبات عجز عقل از ادراک مسائل غیبی به شمار آید. او می‌گوید: «این نقصی در عقل و مدرکات آن نیست، بلکه عقل میزان و معیاری درست و صحیح است و احکام آن یقینی می‌باشد که

^۱ - مقدمه ابن خلدون، ص 382، دارالفکر 1399 هـ.

در آن کذب و دروغی نیست و تو نباید در پی آن باشی که با آن امور توحید، آخرت و حقیقت نبوت و حقایق صفات پروردگار و هر چه بالاتر از آن است، بسنجی زیرا این کار، طمع در امر محال است. مثال آن مانند فردی است که ترازویی دارد که با آن طلا را وزن می‌کند و او بخواهد با آن کوه‌ها را وزن کند و این کار ممکن نیست. چنین شخصی درک نمی‌کند که تعیین میزانی برای احکام الهی امکان‌پذیر نیست اما عقل به آن اصرار می‌کند تا پروردگار و صفات او را درک کرده و بدان احاطه یابد. انسان ذره‌ای از ذرات وجود است کسی که در امثال این قضایا، عقل را بر شنیدن مقدم کند، به اشتباه می‌افتد و فهم اندک و کج نظری، او را به حق نمی‌رساند. از آنچه بیان شد حق برایت واضح و آشکار گشت.^۱

ابن خلدون در تعریف خود به مهم‌ترین مواردی که سبب اختلاف میان علمای کلام - مدار آنها معتزله و اشاعره است - و بین علمای حدیث و سنت اشاره کرده است که ما را بر آن داشت ترجیح دهیم که در ورای این سطور، برداشت‌های پراکنده و متفاوت و اختلاف نظرهای متضادی در مورد مسائل اصول دین است و بیان می‌کند که خود توجه را به جانب نقد و انتقاد آن معطوف داشته است.

بدین سبب نباید موضع‌گیری سلف از جمله علمای حدیث را در زمان‌های مختلف فراموش کنیم. این علما بر این نظر و عقیده بودند که علم کلام بدعتی است که در فکر و اندیشه‌ی اسلامی رسوخ کرده است و منجر به وجود اضطراب و فتنه می‌شود. تلاش‌های مسلمانان را از هم می‌پاشد، عقل‌های‌شان را در مسیر به کوشش وامی‌دارند که قرآن و سنت در آن راه کافی است حتی به جایی می‌رسند که از متکلمان دفاع کرده و می‌گویند: آنها از اسلام دفاع کرده‌اند اما رای معارض و مخالف آن که امثال ابن تیمیه در پیروی از راه

و روش سلف گفته‌اند، چنین نیست و امثال ابن تیمیه و سلف، بر این باورند که متکلمان در این مهم کوتاهی کرده‌اند زیرا در اصول خود به مبادی استدلال قرآنی تکیه نکردند. متکلمانی که بدعت آورده و بر این عقیده‌اند که با این بدعت خود به نجات اسلام آمده و بر دشمنان اسلام امثال فلاسفه چیره شده‌اند. بدانید که نه اسلام را یاری کردند و نه پشت دشمن را شکستند بلکه با بدعاتی که آوردند، افراد زیادی از آنان پیروی کردند و چنین دچار فساد در عقیده شدند.^۱ ذکر اسباب و علل آن گذشت و بیان آن در بحث ما نمی‌گنجد. و هنگام بحث از آرا و اندیشه‌های کلامی از آن به تفضیل صحبت خواهیم کرد. اما اکنون به بیان منهج اشتباه متکلمان اکتفا می‌کنیم - که این مساله در حقیقت دیدگاه فراگیر سلفی را برای ما بیان می‌کند - که به ضرورت علم به آنچه الله متعال به رسولش نازل کرده، یعنی کتاب و سنت متکی است چنانکه صحابه و تابعین و کسانی که راه آنها را پیمودند، به ویژه در اصول توحید و ایمان چنین کردند و پس از شناخت آنچه رسول الله بیان کرده است، به اقوال متفکرین و مقصود آنها توجه کرده و اقوال آنها را به کتاب و سنت عرضه کردند با علم به اینکه عقل صریح، همیشه موافق با رسول الله بوده و با آن مخالفت نمی‌کند.

میزان کتاب الله است. «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ» اما عقل از شناخت تفصیلی آنچه الله متعال در کتابش ذکر نموده قاصر است پس رسول آمد تا آنچه را که توان شناخت آن را از این کتاب ندارند، به آنان بیان کند تا اینکه با اندیشه‌ها و ندانسته‌های باطل خود به شناخت آن نپردازند. پیامبران صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم به اموری که موجب حیرت عقول است خبر داده‌اند نه به اموری که از محالات است؛ و چون این همان

^۱- ابن تیمیه: شرح حدیث النزول ص 163.

منهج و روش صحیح باشد، منهج و روش‌های مخالف، عکس این منهج است زیرا از ایجاد بدعت با رای و تأویلات برخی افراد به وجود آمده‌اند. سپس آنچه را رسول الله آورده است تابع تاویلات خود قرار داده‌اند. پس الفاظ آنرا تحریف نموده و مطابق اصول خود آنرا تفسیر می‌کنند.^۱

مهم‌ترین موضوعات علم کلام:^۲

مناقشات در اصول دین که متکلمان درباره‌ی آن صحبت کرده و مناظره می‌کنند، پیرامون مسائل زیر می‌باشد:

اولاً:

«رد بر دهری‌ها که معتقد به قدمت عالم هستند. متکلمان بر حادث بودن اجسام دلیل و برهان آورده و آنرا دال بر وجود پروردگاری می‌دانند که عالم حادث را به وجود آورده است و او الله متعال می‌باشد.

^۱ - ابن تیمیه مجموع الفتاوی ج 17، ص 443، 444

^۲ - علم کلام، اصول دین، علم کلام یا فقه اکبر نامیده می‌شود و با علم فروع و علم فقه و شریعت متفاوت است برخی مردم اصول دین را اسمی برای هرآن چیزی می‌دانند که شریعت‌های مختلف در آن اتفاق دارند و منسوخ و قابل تغییر نمی‌باشند چه علمی باشد یا عملی، یکسان است از قسم اول باشد یا از قسم دیگر؛ حتی عبادت و محبت و ترس از الله متعال و مانند آنرا از اصول دین به شمار می‌آورند و گاهی برخی امور اعتقادی خبری را از فروع آن قرار می‌دهند و شریعت را اسمی قرار داده‌اند که عقیده و اعمال را تنظیم می‌کند. (ابن تیمیه، قاعدة فی توحید الله و تعدد الشرائع و تنوعها، ص 184، من هدی المدرسة السلفية، عبدالله حجاج، 1399 هـ - 1979 م.)

دوما:

منزه دانستن الله متعال از افتراها و رد بر اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و ابطال پندارهای کسانی که اعتقاد به چند خالق دارند مانند مجوس؛ یهود، صفات مخلوقات را به الله تعالی نسبت دادند و نصاری ادعای تثلیث یعنی سه خدایی کردند و مجوس نیز قائل به وجود دو خدا بودند، خدای نور و خدای تاریکی.

سوم:

اثبات اینکه الله متعال عالم، قادر، حی و قیوم و یگانه است و رد کسانی که صفات خداوند متعال را نفی می کردند.

چهارم:

سخن در باب دیدن الله متعال در بهشت، اثبات و نفی آن و اینکه کلام الله متعال در قرآن کریم مخلوق است یا غیر مخلوق.

پنجم:

بحث در باب افعال بندگان و اینکه آیا افعال بندگان را خداوند متعال ایجاد می کند یا بندگان خود عامل و به وجود آورنده‌ی افعال خود هستند و آیا توانایی قبل از انجام عمل است یا همراه با آن.

ششم:

حکم کسی که با ارتکاب گناهان کبیره می میرد و اینکه آیا چنین فردی جاودانه در آتش می ماند یا جایز است الله متعال وی را مورد رحمت قرار داده و از او درگذرد و وارد بهشت گرداند؟

هفتم:

دلایل اثبات نبوت پیامبران و رد بر براهمه و دیگر کسانی که منکر نبوت هستند خصوصاً دلایل اثبات نبوت محمد (صلی الله علیه وسلم).

هشتم:

سخن در باب امامت یا خلافت و کسی که شایستگی این مقام را دارد و این مقام درخور اوست و آیا مسأله‌ای مصلحتی است که با تشکیل اهل حق و عقد در مورد آن تصمیم گرفته می‌شود یا که در این مورد نص قضاوت می‌کند؟^۱

اما در عصر حاضر، یعنی پس از الغای خلافت اسلامی در آخرین دوران آن (خلافت عثمانی)، این مسأله نزد علمای اسلام چنان مورد بحث و موشکافی قرار گرفت که پیش‌تر چنین نزد علمای سلف مطرح نبود بلکه چه بسا به ذهن آنها هم چنین اتفاقی خطور نمی‌کرد. چراکه در طول تاریخ اسلام، از زمان وفات رسول الله و خلافت ابوبکر صدیق و تا اواخر خلافت عثمانی، خلافت اسلامی یار و همراه اسلام و امت اسلام بوده است و به ذهن کسی خطور نمی‌کرد زمانی بیاید که خلافت اسلامی ملغی شود و امت یکپارچه به دست استعمار غرب به دولت‌ها و حکومت‌های متعدد و پراکنده‌ای تقسیم شود. از این‌رو و پس از الغای خلافت، این مسأله در فقه سیاسی اسلام، تحت عنوان (عدم جدایی بین سیاست و دین مطرح شده است) شاید اولین کسی که به این مسأله پرداخته است، شیخ مصطفی صبری، از آخرین شیوخ اسلام در خلافت عثمانی باشد، چنانکه بیان می‌دارد مسأله‌ی جدایی میان دین و سیاست به مسأله‌ی (وجوب نصب امام) که از جمله مسأله‌ی کلامی به شمار می‌رود، باز می‌گردد. و وجوب امامت در اصطلاح علمای اسلام یعنی مباشرت و لزوم تحکیم و داور قرارداد شریعت الله متعال، به همین سبب نصب امام و یا

^۱ - الخوارزمی: مفاتیح العلوم، چاپ المنیریه، ص 17 و 18، سال 1342

خلیفه را برای انجام این کار و انجام این مسئولیت، واجب دانسته‌اند.^۱ اینها مسائل مورد گفتگو مدارس اهل کلام می‌باشد و چنانکه از اصطلاحات آن برمی‌آید، مربوط به مراحل تاریخی مسلمانان می‌باشند و از مهم‌ترین علامات آن این است که آنها در زمان خود صاحب تمدن شکوفا و برتری بودند. مشکلات جدیدی که فرهنگ اسلامی با آن روبرو است:

اکنون مشکلات جدیدی به وجود آمده است و لازم و ضروری است که تفکر اسلامی با شیوه‌های متناسب با فرهنگ و تمدن حاضر، با آن روبرو شود. چون عالم اسلامی را در دوران پیکار عقل‌ها در برابر دشمنان اسلام تصور کنیم، آنچه واضح و روشن است این است که اسلام بر آنها هجوم می‌برد و عناصر والای تمدن در اختیار آن است؛ سپس تمدن جدید شکوفا شد و عالم اسلامی بعد از آن که زمام امور را در دست داشت و از هیبتی برخوردار بود و فرمان آن اجرا می‌شد، منقلب گشت و در حالت دفاعی قرار گرفت.^۲

نگاهی گذرا به تاریخ معاصر، صحت گفته‌ها را تایید می‌کند، غرب از زمان ناپلئون موضعی هجومی در برابر شرق گرفت، شرقی که در جنگ جهانی اول در بالاترین سطح فروپاشی و نابودی قرار گرفت و خلافت عثمانی از بین رفت. مشکلات جدیدی در برابر تفکر اسلامی که با شیوه‌های جدید با آن روبرو شد قرار گرفت، شیوه‌هایی که از یک طرف نتیجه‌ی مقاومت در برابر استعمار و مقاومت مذاهب و بحث‌های فکری بود که استعمار

۱ - بنگر به مقدمه ما به کتاب شیخ مصطفی صبری «النکیر علی منکری النعمة من الدین و الخلافة والامة» که عنوان دیگری نیز برای آن انتخاب کردیم به اسم: «الاسرار الخفية وراء الغاء الخلافة العثمانية» از انتشارات دارالدعوة - اسکندریه.

۲ - باول شمتز: الاسلام قوة الغد العالمية ترجمة الدكتور محمد شامة ص 64 - مكتبة وهبة بالقاهرة.

برای تمکین سلطه و قدرت خود در سرزمین‌های اسلامی رواج می‌داد.^۱ از طرف دیگر بر علما واجب گشت که اسلام را به صورت کامل و شامل و چون دین و تمدن بشناسانند و در ارزش‌های والای آن، نشاط را برمی‌انگیزند چه در حقایق متافیزیکی باشد چه در نظم تشریحی، اجتماعی و سیاسی یا در ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی این عصر و زمانه که بر پیشرفت‌های مادی و علمی استوار است، پیشرفت‌های علمی که انسان را از غذای روحی و معنویات دور کرده است اما هر قدر علوم در نهایت شکوفایی و پیشرفت باشد، نباید سد راه دین شود.

این استدلال بسیار محکم و قوی است، به گونه‌ای که علمای این قرن اعتراف کردند که علوم مادی، علمی جزئی و بسیار اندک از حقایق را ارائه می‌دهد و از طرف دیگر علما ناچار در برابر نعمت‌های الله تعالی کرنش کرده و سر فرود آوردند و اقرار کردند که مغرور شدن به علم و اکتشافات علمی، قصور ادراک انسان در برابر سنت کونی الله متعال را می‌رساند. اکتشافات علمی بیانگر این است که انسان نمی‌تواند خود قوانین زندگی خود را کشف کند و اشیائی که ما در مورد آن اطلاع و آگاهی نداریم بسیار بیشتر از آنهایی هستند که می‌شناسیم. برای اقرار به این واقعیت حدود 150 تن از بزرگترین دانشمندان دنیا جمع شدند و دایره المعارفی با عنوان (دایره المعارف الجهل) منتشر کردند.^۲ و در آن به توضیح بسیاری از حقایق و ظواهر انسانی و جهان هستی پرداخته‌اند که همچنان کشف نشده‌اند.

۱- د. محمد البهی: الفکر الاسلامی فی تطوره - دارالفکر سنة 1971 م.

۲- وحید الدین خان: الاسلام یتحدی (مدخل العلمی الی الایمان) تعریف ظفر الاسلام خان، مراجعه و

تحقیق د. عبدالصبور شاهین - دارالبحوث العلمیة 1393 هـ - 1973 م.

همچنین از مواردی که عالم غیب را به اذهان نزدیک می‌کند و بیشتر قضایای آن مربوط به اصول دین است، گفته‌های علمای علوم نجوم در مورد اطراف ما است. هرچند منظور آن مادی است اما مسافت‌ها، حرکات، سرعت‌ها و اعداد آن همگی عقل انسان را به حیرت واداشتند و عقل را از تصور حقیقی آن درمانده و عاجز می‌کند زیرا این جهان بسیار بزرگتر از قدرت تخیل انسانی می‌باشد. فردی که هستی‌شناسی می‌خواند، از تغییر قواعد حاکم بر آن و مقیاس‌هایی با چنان حجم و بزرگی ترسناکی - که برای آنها مشابه و مانند معقول و قابل درکی که به فهم و تصور او کمک کند، نمی‌یابد - عاجز و ناتوان می‌ماند.

دلایل و استدلال متکلمان در دفاع از منهج خود:

علمای علم کلام در دفاع از منهج خود به دلایل زیر اتکا می‌کنند:

اول: ظهور علم کلام در زمان تبع تابعین بوده است و استحسان اقتضای پیروی از آن - را می‌کرد و کتاب‌های مختلفی این علم را تدوین نموده است پس بدعت حسنه به شمار می‌آید و سبب دور شدن شبهه از قلب اهل باطل و ثبات یقین موحدان می‌باشد.

دوم: دلایل عقلی برای بیان صحت و درستی اصول دین و بیان حقایق آن لازم و ضروری است زیرا منهج صحیح در شناخت حقیقت کتاب و درستی و راستی رسول، مستند به استدلال و براهین عقلی است.

سوم: اگر اصل دین را اتباع و پیروی قرار دهیم - نه عقل را - این روش مخالف قرآن است زیرا الله متعال در قرآن تقلید را مذموم و ناپسند دانسته است و مردم را به برهان و استدلال دعوت می‌کند و به آنها امر کرده است که با دلایل عقلی با مشرکین مجادله کنند؛

با تدبر در قرآن و معانی آن، درستی این اصل را می‌یابی.^۱

چهارم: قاضی عبدالجبار (415 هـ) روایت می‌کند هنگامی که رشید از جدال در دین منع کرد و اهل کلام را زندانی کرد، پادشاه سند نامه‌ای به وی نوشت و از او خواست تا با فردی از آنان مناظره کند هارون الرشید قاضی را که جدل نمی‌دانست به سوی او فرستاد اما نتوانست از دین دفاع کند به همین سبب اهل کلام را از زندان آزاد نمود و فردی از آنها را برای مناظره فرستاد.

قصه با وقایع دیگری نیز روایت شده است. که خلاصه آن چنین است که در مجلس هارون الرشید دو نفر از اهل کلام با یکدیگر در مساله‌ای جدل می‌کردند، برخی از فقیهان گفتند: بین ما قضاوت کن، او گفت: این مساله به من ربطی ندارد. پس امر کرد تا او را ببندند و بیان داشت که این است جزای کسی که به امور بیهوده می‌پردازد.

اما روایت سوم اشاره دارد که به قتل آن دو نفر دستور داد، زیرا از مساله‌ی غامض و پوشیده صحبت می‌کردند و حکم به زندیق بودن آنان داد.

کسانی که علم کلام را تایید می‌کنند از همه‌ی اینها چنین نتیجه می‌گیرند که اهل حدیث در دفاع از دین عاجز و ناتوانند زیرا روش آنها با روش متکلمین که متکی به عقل است مغایر می‌باشد.

دیدگاه علمای سلف درباره‌ی این دلایل و پاسخ آنها:

مخالفین بر این نظرند که باید میان نظر شرعی و کلام بدعی تفاوت قائل شویم و اختلاف میان آنها قبل از هر چیز، اختلافی منهجی است چراکه اهل حدیث بر این باورند که عقل چیزی را واجب نمی‌کند و تا زمانیکه وحی نیامده باشد، نقشی در تحلیل و تحریم

^۱ - سیوطی: صون المنطق، ص 157

و حسن و قبح ندارد. و در این دیدگاه به آیات قرآن استدلال می کنند، الله متعال می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»: «و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم.» (اسراء: 15)

در جایی دیگر می فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلْمَ الَّذِينَ يَكُونُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ»: «پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد.» (نساء: 165)

الله متعال سخنان فرشتگان به دوزخیان را به این صورت بیان می کند: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ»: «آیا پیامبرانی از میان خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از دیدار امروزتان هشدار دهند؟! گویند: آری» (زمر: 71)

از این آیات روشن شد که الله متعال با فرستادن پیامبران، حجت را بر آنها اقامه کرده است و اگر با وجود عقل حجت لازم شود، دیگر بعثت پیامبران شرط و جوب عقوبت و مجازات نبود و اگر ایمان از فعل و براساس فعل به وجود آید، این مساله به انکار نقش پیامبران می انجامد و اینکه وجود و عدم وجود آنها یکی است یا گویا آنها آمده اند تا شریعت و فروع عبادات را آموزش داده و مردم را به سوی آن دعوت دهند نه به سوی اصول دین؛

در اینجا اعتراضی از روی ریشخند آشکار می شود چنانکه یکی از آنها می گوید: (اگر کسی بگوید هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و عقل من رسول خداست، نزد متکلمان چنین شخصی از جهت معنا طلب کفر نکرده است؛ که فساد قول کسی که این مذهب و

مسلک را دارد آشکار شد.^۱

همچنین در دین امور معقول و غیر معقولی وجود دارد اما پیروی از همه آنها واجب است و الله تعالی خود، خویش را به بنده اش معرفی می کند. از رسول الله روایت است که فرمودند: «وَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا، وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا»: (بخدا سوگند، اگر الله نبود ما هدایت نمی شدیم و زکات نمی دادیم و نماز نمی خواندیم.) این دلالت دارد که با وجود عقل، الله متعال خود را به بنده معرفی کرده است، الله متعال می فرماید: «إِنَّ فِي دَلِيلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»: «بی گمان در این نشانه‌ی است برای گروهی که خرد می‌ورزند.» (نحل: 67)

و می فرماید: «إِنَّ فِي دَلِيلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»: «بی گمان در این (سخن) برای صاحب دلان پندی است.» (ق: 37)

و الله متعال از اصحاب آتش خبر می دهد: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: «و گویند: «اگر ما می شنیدیم یا تعقل می کردیم، در (زمر) دوزخیان نبودیم.» (ملک: 10)

پس عقل راهنمای بندگی و درک ربوبیت و تمیز خوب و بد، سنت و بدعت و ریا و اخلاص می باشد و اگر عقل نبود تکلیف و امر و نهی در کار نبود.^۲ تعبیری از جنید در ناتوانی عقل از ادراک ربوبیت و نکوهش منهج متکلمین روایت شده است که می گوید: «نفی کردن عیب به صورتی که عیب محال فرض شود، عیب است.»^۳ علمای حدیث رای

^۱ - قاضی عبدالجبار: فرق و طبقات المعتزله، ص 61 - 64

^۲ - سیوطی، صون المنطق، ص 180

^۳ - همان، ص 170

و نظر را در بحث و بررسی بیشتر انکار نمی کنند بلکه شیوه و روش متکلمین را انکار می کنند. متکلمانی که روش خود را بر وجوب نظر به عنوان اولین راهنما در معرفت و شناخت باری تعالی پایه گذاری کرده اند. درحالی که پیروان این روش از پیامبر، صحابه و تابعین الگو گرفته و در مسیر آنها می باشند.^۱

از سیرت رسول خدا آموخته ایم که او هیچ کس را به استدلال به عرض، جوهر و حدوث اجسام فرانخواند چنانکه روش اهل کلام است.^۲

آموختن منهج پیامبران سبب می شود تا بدانیم آنها با تکیه بر رای و نظر مشغول تلقین ادله ای به عنوان اصول اسلام به پیروان خود و کسانی که آنها را تصدیق کردند، نبودند بلکه به آموزش شریعت و آداب حریص بودند. شایسته است که میان دو لفظ تقلید و اتباع تفاوت قائل شویم چراکه تقلید پیروی از قول دیگری بدون دلیل است اما اتباع پیروی از روش رسول الله بعد از شناخت دلایل نبوت است که به واسطه ای افراد مورد اطمینان، معجزات، براهین و دلایل بی شماری برای ما روایت شده است؛ دلایل و کیفیت حل شبهات را به آنها آموزش ندادند و اگر این کار را می کردند، کتابهای آنها برای ما نقل می شد چنانکه کتب فلاسفه و متکلمین مسلمان نقل شده است. ابن وزیر یمانی از این هم دورتر رفته و معتقد است که حتی این هم نقل نشده که دو نفر با یکدیگر در چیزی اختلاف کنند و کسی دیگری را دروغگو و خطاکار بداند اما اگر با رای و نظر آنرا به دست می آوردند، مطابق عادت دچار اختلاف می شدند، چنانکه فلاسفه و متکلمان دچار چنین اختلافاتی شدند. آنها آراء و نظرات جدا و مخصوص به خود را داشتند تا جایی که گفته

^۱ - ابن خلدون، المقدمه

^۲ - ابن وزیر یمانی: البرهان القاطع ص 55

شده است اتفاق علما در آرا و نظریات محال است. علاوه بر این دلیل، نبود افراد باهوش و خردمند در تحصیل علم کلام، دلیل دیگر آن است چنانکه امام رازی به عجز و ناتوانی از رسیدن به غایت و انتهای آن اعتراف کرده و در وصیت خود گفته است: «تمام طرق کلامی و روش های فلسفی را پیمودم اما در هیچکدام از آنها منفعتی برابر با قرآن مشاهده نکردم.»

اما اینکه پادشاه روم از هارون الرشید خواست تا فردی از محدثین را برای مناظره با اهل کلام بفرستد و محدثان از این مناظره ناتوان ماندند و اینگونه به محدثین طعنه می‌زنند و آنها را مسخره می‌کنند و بر این داستان و حکایتی مشابه آن فخر می‌کنند، جواب آنها به این صورت است که آنها می‌خواهند با این روش چنین استدلال کنند که آنها بیشتر از محدثین اهل جدل‌اند و این امری مسلم است که آنها از رسول الله نیز بیشتر اهل جدل‌اند زیرا همه می‌دانند که چیزی از کلام و مجادله فلاسفه از رسول الله و هیچ‌یک از صحابه نقل و ثابت نشده است و آنها مانند افراد لجوج بدان مشغول نبوده‌اند. با این همه این به معنای آن نیست که آنها الله را کمتر می‌شناختند و کمتر الله را یاری کردند و اگر غرق شدن در علم کلام را دوست داشتند و به تعلیم و یادگیری آن مشغول بودند به آنچه می‌خواستند، می‌رسیدند و بیشتر از آنچه متکلمان شناختند، می‌شناختند بلکه چون از آن بی‌نیاز بودند بدان روی نیاوردند. گذری بر اخبار و روایات به ما می‌آموزد که آنها در دعوت از این اسلوب پیروی نکردند. در قصه‌ی جعفر بن ابی طالب و مهاجران حبشه و نجاشی آمده است: وقتی سخنگوی قریش به نجاشی گفت آنها در مورد عیسی سخن بزرگی می‌گویند، نجاشی به دنبال آنها فرستاد و چون در این مورد از آنها سوال کرد، برای صحت عقیده و باور خود، به کلام الله استدلال کردند و به نجاشی پاسخ گفتند و جعفر ابتدای سوره‌ی مریم را خواند تا جایی که نجاشی و یارانش گریه کردند و همین باعث اسلامش

شد.

همین طور رسول الله شخصی از اصحابش به نام دحیه بن خلیفه الکلبی را که مانند محدثی بود که هارون فرستاد، به سوی هرقل فرستاد و به او نیاموخت که اگر بر او ایراد گرفتند، چگونه شبهات آنها را پاسخ گوید درحالی که رومیان، اهل منطق و سایر دقایق نظری بودند. همین طور به سوی نجاشی پادشاه حبشه و مقوقس حاکم اسکندریه نیز اشخاصی فرستاد. همچنین ابو عبیده را به بحرین فرستاد تا آنها را از اسلام مطلع کند. علی، معاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و به سوی سایر پادشاهان، دعوتگرانی می فرستاد و همان مطالبی را که به سوی هرقل و کسری فرستاد برای آنها نیز فرستاد و چیزی بر آنها نیفزود. روش دعوتی که پیامبر از آن پیروی می کرد - چنانکه الله متعال، به او فرمان داده بود - اکتفا به دعوت به سوی اسلام و اعتماد به بیان معانی و سخنان واضح و روشن برای عقول بود که الله متعال برای آنها بیان نموده بود. الله متعال رسول الله را تسلی می دهد و در بیان محدوده‌ی وظایف او می گوید: بر تو فقط ابلاغ واجب است: «وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»: «و اگر روی گردان شدند و (سر پیچی کردند) پس (نگران مباش زیرا) بر تو فقط رساندن (پیام خدا) است. و الله به (احوال) بندگان بیناست.» (آل عمران: 20) یعنی خداوند به باطن آنها آگاه است و به حجتی که بر آنها اقامه شده است؛ لذا دیگر جایی برای حرص و طمع در هدایت فرد و جدل و حجت نیست. چگونه بر هدایت آنها حریص باشد درحالی که الله متعال حال و وضع آنان را در قیامت بیان می کند که با او مجادله می کنند و معصیت و نافرمانی که مرتکب شده‌اند، انکار می کنند تا اینکه دست و پاهای شان علیه آنها شهادت می دهد و به اعضای بدن خود می -

گویند چرا علیه ما شهادت داده‌اید؟^۱

اگر سوال شود الله متعال در اینکه می‌فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» به رسول الله امر می‌کند که جدال کند، پاسخ این سوال به دو صورت می‌باشد:

اول: الله متعال به جدالی نیک امر نموده نه مطلق جدال؛ و رسول الله نیز فرمان الله متعال را اجابت کرده است. با این همه، از ایشان هرگز نقل نشده که با اسلوب متکلمان و اهل جدل، مجادله کند و ثابت شد که آنچه نیک و احسن است، راه متکلمان نیست.

مانند این آیه که الله متعال پیامبرش را امر می‌کند تا با آنها مجادله و بحث کند. الله متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ * قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ:» «ای پیامبر! بگو: «همانا من شما را به یک (خصلت) اندرز می‌دهم که: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای الله بر خیزید، سپس بیندیشید که این همنشین شما (= محمداً) هیچ‌گونه دیوانگی ندارد، او برای شما جز هشداردهنده پیشاپیش عذاب شدید نیست.» «ای پیامبر! بگو: «هر مزدی که از شما خواسته‌ام، پس آن برای خود شما باد، پاداش من تنها بر (عهده) الله است و او بر همه چیز گواه است.» (سبا: 46، 47)

و او برای اجرای این امر: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» بالای کوه صفا می‌رود و فرزندان قریش را ندا می‌دهد تا جمع می‌شوند و از آنها می‌پرسد: «آیا اگر به شما خبر دهم دشمن پشت کوه است و می‌خواهد به شما حمله برد حرف مرا باور می‌کنید؟» که حاضران گفتند: بله، از تو جز راستی نشنیده‌ایم. پس گفت: من شما را از عذاب شدید و

^۱ - ابن وزیر یمانی: الذب عن سنته ابي القاسم صلوات الله و سلامه عليه ج 2، ص 131

نزدیک بر حذر می‌دارم.

مثال‌های بسیاری از مجادله و بحث و جدال پیامبران در قرآن آمده است مانند سوره‌ی هود و استدلال ابراهیم برای قومش و بیان یوسف با صاحب زندان.

دوم: الله متعال زیباترین کیفیت جدال نیک را در این آیات بیان کرده است و در جاهای دیگر پیامبرش را آموزش داده است. الله متعال می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ * فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»: «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است. و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده شد، اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی برای آنان آمد، آن هم بخاطر سرکشی و حسدی که میان آنان بود و هرکس به آیات الله کفر ورزد، پس (بداند که) الله سریع الحساب (زود شمار) است. پس اگر (درباره‌ی دین و توحید) با تو محاجه و ستیز کردند، بگو: «من روی خود را تسلیم الله نموده‌ام» و هرکس که پیرو من است (نیز خود را تسلیم الله نموده است). و به اهل کتاب (= یهود و نصاری) و بی‌سوادان (مشرکان عرب) بگو: «آیا شما هم تسلیم شده‌اید؟» پس اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر روی گردان شدند و (سرپیچی کردند) پس (نگران مباش زیرا) بر تو فقط رساندن (پیام خدا) است. و الله به (احوال) بندگان بیناست.» (آل عمران: 19، 20)^۱

این آیه به روشنی بیانگر اکتفا به دعوت به سوی اسلام و اعتماد به ابلاغ حجت به

^۱ - همان، ج 2، ص 131

همان روشی که الله متعال برای آنها نمودار کرده است از خلق عقل، بعثت پیامبران، فرستادن آیات و اظهار معجزات و کثرت دلایل و بینات می‌باشد.^۱

همچنین خواهیم دید که ابن تیمیه که در مخالفت با علم کلام بیان می‌کند که سلف صالح با جنس نظر و استدلال مخالفت نمی‌کنند بلکه مخالفت و انتقاد آنها به اسلوب و شیوه‌های کلامی است که از فلسفه‌ی یونان گرفته شده است درحالی که شایسته این است که به ادله‌ی شرعی و قبل از هر چیز به قرآن کریم رجوع کنیم زیرا روش قرآن کریم در خطاب قرار دادن انسان، برانگیختن قوانین و استدلالات عقلی و برانگیختن وجدان انسان و بیدار کردن قلب او از غفلت است.

مبحث دوم: انحراف عقاید فرقه‌ها از عقاید سلف

مباحث پیش رو:

- پرهیز از تفرقه و اختلاف
- سلف صالح حکیم‌تر و داناتر می‌باشند.
- فرقه‌ها: شکل‌گیری و عقاید آنها

^۱ - همان، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۴۱

- خوارج
- شیعه
- موضع ابن تیمیه در مسئله‌ی امامت یا خلافت نزد شیعه
- سیاست شرعی از دیدگاه ابن تیمیه
- مرجئه
- قدریه و نفی‌کنندگان قدر
- جمهیه
- معتزله
- اشاعره
- ابن تیمیه و تصوف
- تفسیر ابن تیمیه از تاریخ
- نیاز ما به شناخت عقیده‌ی اسلامی.
- پرهیز از تفرقه و اختلاف

در مبحث قبلی به طور خلاصه، ریشه‌های اهل بدعت را گذرا بیان نمودیم که عبارتند از: خوارج، شیعه، قدریه و مرجئه؛ و نقش انتقاد علما از این فرقه‌ها آمد. ما نمی‌خواهیم برحسب طبیعت حال از (فرقه‌ها)، اختلاف، انشقاق و جدایی صحبت کنیم بلکه می‌خواهیم از تکرار بدعت‌ها بازداریم چراکه این بدعت‌ها تنها مربوط و مخصوص به یک عصر و زمان نیست، به قول امام شاطبی: «زمان باقی است، تکلیف همچنان پا برجا و خطرها در انتظارند.» اما این سوال مطرح است که: آیا عصر و زمانه‌ای خالی از بدعات

بوده است؟ ابن عباس این سوال را چنین پاسخ داده است: «هیچ سالی نیست مگر اینکه مردم در آن بدعتی را زنده می‌کنند و سنتی را از بین می‌برند و (به همین ترتیب زمان می‌گذرد تا جایی که) بدعت‌ها زنده می‌شوند و سنت‌ها از بین می‌روند.»^۱

مطالعه‌ی تاریخ مسلمانان خصوصا در دوران معاصر، صحت خبر ابن عباس را تایید می‌کند چنانکه ملاحظه می‌شود و گویا که فرقه‌های جدیدی ظهور کرده‌اند!! حتما لازم نیست که صاحب‌نظران و اسامی آن فرقه‌ها باز گردد، بلکه در لباسی جدید در قالب فرقه‌ها و انحراف از عقیده‌ی اسلامی که فرقه‌ی ناجیه به آن چنگ زده است، بازگشته است.^۲

حقیقتی که نمی‌توان در آن تردید کرد این است که عقاید این فرقه‌ها در اذهان برخی نفوذ کرده است و چه بسا این نفوذ بدون معرفت و شناخت نسبت به اصول این فرقه‌ها باشد. فرقه‌هایی که تاریخ آنها به پایان رسیده و به تاریخ پیوسته‌اند. هرگاه به اسامی و عقاید آنها برمی‌گردیم تنها به خاطر حفظ امانت علمی و بسط آرا و نظرات گوناگونی است که در صفحات تاریخ ثبت شده است. اما هدف برتر و اصلی ما، برحذر داشتن از تفرقه و اختلاف است و نیز توجه به انحرافات عقیدتی این گروه‌ها می‌باشد؛ مسئولیت ما بزرگتر می‌شود اگر بدانیم هرگاه مسلمانان متحد و یکپارچه باشند و پرچم اسلام را بالا برند، دشمنان اسلام پیوسته در پی برافروختن آتش فتنه و اختلاف، سم کینه‌ورزی خود را در میان آنها می‌دمند.

صرف‌نظر از اسامی این فرقه‌ها، بنا بر اعتقاد و باور ما پیوسته از عقاید آنها به روش‌ها و در قالب‌های گوناگون تعبیر می‌شود. بهترین راه برای تصحیح عقاید کسانی که نیت

^۱ - شاطبی: الاعتصام ج 2 ص 128

^۲ - در پایان بحث بیان عقیده‌ی فرقه‌ی ناجیه که در حدیث نبوی آمده است، خواهد آمد.

پاکی دارند این است که خطاها و اشتباهات عقیدتی این فرقه‌ها را دنبال کنند تا دوباره گرفتار آنها نشوند.

بر همین اساس بهترین راه برای محفوظ ماندن از این عقاید، شناخت آنها و بررسی و مناقشهی آنها با دلایل و تطبیق آن با عقیده‌ی سلف که برگرفته از دلایل کتاب و سنت است، می‌باشد.

قبل از بحث و مناقشه، توجه به نکات ذیل برای خواننده ضروری است:

عقیده‌ی خوارج مبنی بر تکفیر مرتکبین گناه کبیره است.

تشیع به دلیل اختلاف در مسأله‌ی «امامت» یا «خلافت» که همان ریاست عام مسلمانان است به وجود آمد.

مرجئه قائل به جدایی میان قول و عمل هستند و چه بسا این اندیشه دستورات دین را خوار و زبون می‌داند.

(قدریه) عنوانی است بر کسانی که تقدیر را نفی می‌کنند و در مسأله ایمان به قضا و قدر، مخالف با عقیده‌ی اسلامی هستند.

جمهیه با آرا و نظرات خود بدعت‌هایی در دین به وجود آوردند که در کتاب و سنت جایگاهی ندارد و مخالفان عقاید خود را کافر دانستند به همین سبب، سلف جمهیه را به شدت نکوهش می‌کردند، تا جایی که عبدالله بن مبارک می‌گوید: «ما سخن یهود و نصاری را حکایت می‌کردیم اما نمی‌توانستیم سخنان جمهیه را بیان کنیم.»^۱

موضع آنها از مخالفت با عقیده‌ی مورد نظر کتاب و سنت و ترجیح آرای خود حکایت دارد سپس مرتکب عملی زشت‌تر شدند و آن اینکه هرگونه می‌خواستند و برای-

^۱- ابن تیمیه: موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول، ج 1، ص 147

شان لذت بخش تر بود، مخالفان شان را متهم می کردند.

معترزه: پس از نابودی آنان به عنوان یک فرقه، در لباس داوری عقل و آزادی رأی و اندیشه و دوری گزیدن از احادیث نبوی، به حیات خود ادامه دادند.

چون با روش و دلایل سلف با آنها مناقشه می کنی، می بینی که به چنین دلایلی پناه برده و خود را به حکمت، فکر و اندیشه منسوب می کنند در حالی که آنها در حقیقت به غیر کتاب و سنت حکم می کنند، با اینکه می دانند قرآن کریم به شدت از آن بازداشته است.

ابن تیمیه آیات زیادی را در این زمینه ذکر کرده است از جمله اینکه: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا»: «همان) کسانی که بی آنکه حجتی برایشان آمده باشد، در آیات الله مجادله می کنند (این عمل) نزد الله و نزد کسانی که ایمان آورده اند سخت ناپسند (و موجب خشم) است.» (غافر: 35)

در جایی دیگر الله متعال می فرماید: «فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»: «در سینه هایشان جز تکبر نیست که خود به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، بی گمان اوست که شنوای بیناست.» (غافر: 56)

و سلطان همان حجت و دلیل نازل شده از سوی الله متعال است. الله تعالی می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»: «آیا ندیده ای کسانی را که گمان می کنند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده اند، (ولی) می خواهند برای داوری نزد طاغوت (و حکام سرکش) بروند با آن که به آنها دستور داده شده که به او کفر ورزند و

شیطان می‌خواهد گمراه‌شان کند (و به) گمراهی دوری (بیفکند).» (نساء: 60)

شیخ الاسلام بر این باور است که این آیات و امثال آنها، از حکم کردن به غیر کتاب و سنت بر حذر داشته است «هرچند گمان فردی چنین باشد که می‌خواهد بین دلایل شرعی و آنچه آنرا عقلیات می‌نامد، رابطه برقرار کند؛ عقلیاتی که از برخی طاغوت‌ها: مشرکین و اهل کتاب گرفته شده است.»^۱

سلف صالح عالم‌تر و حکم‌تر هستند:

می‌خواهیم خط مشی خود را از قاعده‌ای که ابن تیمیه از نظر شرعی و عقلی آنرا تایید کرده است، بگیریم؛ سلف صالح از جمله صحابه به لغت قرآن عالم‌تر و آگاه‌تر بودند و در فهم آیات محکم و متشابه بسیار دقیق بودند به همین سبب در عصر و زمان آنها در اصول عقیده اختلافی به وجود نیامد و در این اصول، همگی اجماع و اتفاق نظر داشتند. پس از این بود که اندک اندک جدایی‌ها و تفرقه‌ها شروع شد و هرگاه در مورد مسأله‌ای مباحث و سوالاتی مطرح می‌شد یا میان آنها شکافی به وجود می‌آمد، دانشمندان و متفکران بزرگ مسلمان به سرعت این شکاف را می‌بستند و راه تفرقه و اختلاف را سد می‌کردند و مانند جریان ظهور خوارج به دلیل فهم نادرست قرآن یا ظهور تشیع و خون‌خواهی حسین و دیگر جریاناتی که در کتاب‌های تاریخ آمده است، آرا و دیدگاه‌های کلامی به مانند ساختمانی طبقه طبقه بالا می‌رفت تا اینکه به شکلی درآمد که امروزه در کتاب‌های متکلمین با فرقه‌ها و مدارس مختلف آنها مشاهده می‌کنیم.

در زمان صحابه و تابعین تقسیم‌بندی دین به اصول و فروع وجود نداشت و کسی

^۱ - موافقة صحيح المنقول لصريح المعقول، ج 1، ص 31

چنین تقسیم‌بندی را نمی‌شناخت بلکه این تقسیم به ظهور معتزله باز می‌گردد.^۱ زمانی که برخی در علم کلام غرق شده بودند.

از دیدگاه سلف، این علم با اسلوب و مصطلحات آن، در دایره‌ی بدعت‌ها قرار می‌گیرد. ابن تیمیه می‌گوید: «علم کلام: حقیقتی عرفی است در مورد کسانی که به روشی جز روش مسلمانان درباره‌ی دین صحبت می‌کنند.»^۲ در خلال دیدگاه‌های خود تاکید می‌کند که انتقاد سلف از علم کلام، ناشی از انتقاد آنها از منهج و شیوه‌های عقلی نیست بلکه آنها معیار و میزان‌های شریعت را برتر می‌دانند چرا که با عقل هماهنگ است به این ترتیب ثابت می‌شود که آنها علاوه بر اینکه علمای احادیث و روایات هستند، اهل نظر و درایت نیز می‌باشند.

اصل و اساس این است که رسول الله همانگونه که امر شد و در راستای اجرای اوامر الله متعال، رسالت را بدون کتمان ابلاغ کرد، چنانکه الله متعال می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»: «و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آنها نازل شده است.» (نحل: 44)

و در جایی دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان و اگر (این کار) نکنی، رسالت او را رسانده‌ای و الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند.» (مائده: 67)

همچنین الله متعال خبر داده است که رسول الله دین را کامل کرده است. همچنین

^۱ ابن تیمیه: رسالة الفرقان بين الحق والباطل، ص 86

^۲ مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج 12 ص 460-461

رسول الله می فرماید: «ما ترکت من شیء یقربکم الی الجنة الا وقد حدثتکم به و ما من شیء یبعدکم عن النار الا وقد حدثتکم به»: «هر چیزی که سبب نزدیکی شما به بهشت می شود، برای تان گفته ام و هر چیزی که سبب دوری شما از آتش می شود، برای تان بیان کرده ام.»

بر مبنای این اصل، رسول الله تمام اصول دین را که الله متعال از اسماء و صفات خود در قرآن آورده است، به روشنی برای ما بیان کرده است و تمامی این اصول را به بهترین شکل برای اصحاب خود شرح داده است.

ابوذر رضی الله عنه می گوید: «رسول الله در حالی وفات نمود که هیچ پرنده‌ای در آسمان پرواز نمی کرد مگر اینکه در مورد آن آگاهی داشتیم.» صحابه نسبت به شناخت و فهم دقیق و کامل هر چه از قرآن و حدیث فرامی گرفتند، حریص بودند. عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و ... هر گاه از پیامبر ده آیه فرامی گرفتند، تا به طور کامل علم و عملی که در آن آیات است نمی آموختند، آیات دیگری فرامی گرفتند. می گفتند: «قرآن، علم و عمل را با هم فرا گرفتیم.» عبدالله بن عمر چنان در شناخت و فهم سوره‌ی بقره غرق شد که مدت هشت سال به طول انجامید تا آنرا حفظ کرد.^۱

ام دردا، همسرش را اینگونه توصیف می کند که برترین عمل ابودردا تفکر بود.^۲ برعکس این حقیقت، این ادعا که صحابه مشغول به جهاد بودند - چنانکه برخی متکلمان می گویند - و صحابه را نکوهش می کند و بیانگر آن است که رسول قرآنی را ابلاغ کرد که معنای آنرا نمی فهمید، از صفات الله می گفت درحالی که معنای آنرا نمی-

^۱ - الفتاوی: ج 5، ص 155 - 156

^۲ - نقض المنطق، ص 87

دانست حتی جبرئیل، صحابه، تابعین و ... نیز چنین بودند، چنانکه شیخ الاسلام بیان می-کند، گمراهی بزرگ است.^۱

ابن تیمیه استناد می کند که شناخت عمیق آیات قرآن و احادیث نبوی، صحابه را در برترین و بالاترین جایگاه قرار داد. و تاریخ و قواعدی راسخی که بر آن استقامت کردند و مقایسه آن با روش کسان پس از آنها خود بیانگر این مطلب است. اما این برتری با کسانی که از منهج صحابه پیروی کنند، خواهد بود و جماعت اسلامی متصل و پیرو سلف، محکم و استوار به کتاب الله و سنت رسول الله چنگ می زند.

پس از این بود که طوفانی بر سرزمین وحدت مسلمانان شروع به وزیدن گرفت و آنها را از هم جدا کرد و به تدریج، عوامل استقرار و استحکام آن را از ریشه درآورد و گودال-های عمیق فتنه را ایجاد کرد که ظهور آنها با شهادت عثمان رضی الله عنه بود.

نقشه های دشمنان علیه اسلام و نتایج آن:

پس از کشته شدن عثمان رضی الله عنه، انگیزه های فتنه و توطئه فراهم شد. حوادثی که آتش آن را عبدالله بن سبأ روشن کرد بیانگر این مطلب است که عبدالله بن سبأ محور اساسی بود که کینه توزان، حسودان و منافقان گرداگرد او جمع شدند و پس از اینکه شیخین، این گروه ها را قبل از او نابود کردند، به دو دلیل دوباره سر بلند کردند:

1- ترس آنها از روبرو شدن با عمر بن خطاب؛ زیرا شیوهی او در منع و نهی را می-

دانستند.

2- زیاد بودن تعداد اصحابی که فضایل عثمان را می شناختند و زبان طعنه زنندگان

درباره ی او را قطع می کردند که ماجرای دفاع عبدالله بن عمر از ایشان در برابر طعنه-

^۱- شرح حدیث النزول، ص 65

زندگان و دروغگویان، استدلال و سخن ما را تایید می‌کند، اما تمام مردم مانند ابن عمر نبودند.^۱

روند این بحث و هدف ما از این تحقیق، اجازه نمی‌دهد تا تمام افتراهایی که به عثمان رضی‌الله‌عنه زدند بیان کرده و از ایشان دفاع کنیم.^۲ و تنها به بیان موضوع کفایت می‌کنیم. شخصی که در کتب تاریخ تحقیق و جستجو می‌کند، می‌تواند بدون غرض‌ورزی این موارد را در کتاب‌های تاریخی بیابد و بر دسیسه‌های از پیش آماده‌ی آنان اطلاع یابد که مشهورترین آنها نوشتن کتابی از زبان عایشه رضی‌الله‌عنه می‌باشد که چنین جلوه می‌دهد که این ام‌المومنین بود که به آنها دستور خروج بر علیه عثمان را داده است.

سپس عثمان رضی‌الله‌عنه از خود در برابر تمام افتراءات و تهمت‌هایی که به او زدند، دفاع کرد و مشورت برخی صحابه مبنی بر کشتن آنها در راستای ریشه‌کن شدن آتش فتنه را نپذیرفت و وفدها را به سرزمین‌های شان بازگرداند. اما پس از تظاهر به بازگشت، به این بهانه که نامه‌ای منتسب به عثمان رضی‌الله‌عنه را دریافتند که به امیر هر شهر دستور کشتن آنها را می‌دهد به مدینه بازگشتند. اما عثمان رضی‌الله‌عنه از این نسبت‌ها پاک و بری بود. در این هنگام محمد بن سلمه با آنها مناظره و صحبت کرد و آنها برای بار دوم تظاهر به بازگشت کردند اما دیری نپایید که به مدینه برگشتند. از جمله موارد و دلایلی که بر حرص و طمع عثمان بر وحدت مسلمانان و دور نمودن فتنه‌ها دلالت دارد، این است که ایشان قبل از مناقشه و دفاع از خود، دلایل آنان را با دلیل جواب گفت و موضع سالم و شخصیت استوار خود و حرص بر قانع شدن و قانع کردن را آشکار نمود. اما هیچ‌یک از صحابه

^۱ - عزت علی عید عطیة: البدعة ص 56

^۲ - نگا: کتاب نظام الخلافة فی الفكر الاسلامی - ط دار الدعوة، اسکندریة.

گمان نمی برد که این فتنه به قتل عثمان بینجامد و این خود نتیجه گیری ما را تقویت می کند. شهادت عثمان رضی الله عنه پیامدها و مشکلات زیادی را برای امت اسلامی به دنبال داشت و پس از آن بود که حرکت رو به جلوی اسلامی رو به سقوط نهاد و امت اسلامی از درون ضربه خورد. به همین دلیل گمان می کنیم اگر بگوییم علت این حوادث دست‌های پشت پرده بوده که با زیرکی تمام بدان پرداخته است، اشتباه نکرده‌ایم که برای این دست‌ها فرصتی مناسب که از قبل به دنبال آن بودند، پدید آمد تا اهداف شوم خود را عملی سازند. هدف اول آنها، به وجود آوردن شکافی بزرگ بود که چون به این هدف رسیدند، به وجود آوردن فتنه‌ها، امری سهل و آسان گشت و جنگ و درگیری میان مسلمانان شعله‌ور شد. و از زمانی که شرارت ابتدایی بر پا شد، نتایجی که به دنبال آن بود محقق شد و آتش بزرگ از شعله‌های کوچک به وجود می آید.

این را در رد کسانی می‌گوییم که منکر وجود شخصیتی به نام عبدالله بن سبأ یهودی هستند. کسی که با دشمنی و کینه‌توزی با اسلام روبرو شد. و یا به کسانی می‌گوییم که این حوادث سخت و بزرگ و نسبت دادن آن به یک شخص را دور و غیر قابل باور می‌دانند. فعلا تصدیق و باور اینکه تنها یک نفر در پشت این ماجراها است سخت است اما به نظر ما دسیسه‌ای بزرگ و چند جانبه، پشت این ماجرا است به گونه‌ای که افرادی خود را در بین دسته‌های مردمی در شهرهای مختلف جا زده و در مورد اقدامات خلیفه شروع به شایعه پراکنی می‌کردند. اما با روشن شدن موضع درست عثمان رضی الله عنه و به طول انجامیدن محاصره‌ی منزل ایشان بیش از یک ماه، بر قتل ایشان پافشاری نمودند و در نهایت با غرور و تکبر، عثمان رضی الله عنه را به هنگام تلاوت قرآن به شهادت رساندند.

در حقیقت نقش عبدالله بن سبأ اداره‌ی شبکه‌ی منافقین و دشمنان و پراکندن فتنه‌ها و

آشوب‌ها در عالم اسلامی بود، دسیسه‌ای که هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود.

دکتر زغبی این توطئه‌ها را به این صورت خلاصه نموده است:

توطئه‌های سری و مجالس مخفی (ماسونی) در درون سبأیت به وجود آمد و برای جلوگیری از دعوت اسلامی طرح‌ریزی کردند. و از عهد عمر رضی‌الله‌عنه فرقه‌هایی برای نابودی مدینه‌ی منوره به سختی می‌کوشیدند و در جامعه‌ی اسلامی چنانکه عادت آنها است، نفوذ کردند و شاگردان عبدالله بن ابی بن سلول از تمام عناصر برای تخریب دعوت اسلامی از جمله قومی‌گرایی استفاده کردند و به این ترتیب فیروز فارسی و هرمزان توطئه‌ی قتل عمر بن خطاب را طرح‌ریزی کردند و چنین علیه عثمان بن عفان شورش کرده و به همین صورت عده‌ای علی بن ابی طالب را اله خواندند.

در نهایت می‌گوییم: «موسسان و به وجود آورندگان فتنه و دست‌پروردگان آنها خود را به مردم به عنوان مسلمان معرفی می‌کردند ولی درحقیقت یهودی هستند یعنی جاسوسانی در میان مسلمانان زندگی می‌کنند، تهمت می‌زنند، گروه‌های مختلف را به وجود می‌آورند و کنفرانس‌ها و جلساتی نیز تشکیل می‌دهند.»^۱

به وجود آمدن فرقه‌ها و عقاید آنها:

پس از شهادت عثمان رضی‌الله‌عنه فرقه‌های مختلف یکی پس از دیگری ظهور کردند و پس از شهادت ایشان پیامدهای متعدد، حوادث و رویدادهای بسیاری به وقوع پیوست. زمانی که صحابه با علی رضی‌الله‌عنه بیعت کردند، معاویه ابتدا تقاضای قصاص قاتلان عثمان را کرد، سپس جنگی میان این دو گروه به وقوع پیوست و داوری و تحکیم به عنوان

^۱ - ماسونیه فی العراء، ص 234 موسسه الزغبی 1395 هـ/ 1975 م.

وسيله‌ای برای پرکردن شکاف به میان آمد و یاران علی بر تحکیم پافشاری کردند به رغم اینکه علی مخالف این جریان بود، زیرا این جریان بسیار به گروه مقابل نزدیک بود.

وقتی علی از روی کراهت، از آنها اطاعت کرد پیروان او بازگشته و گفتند: «لاحکم الاله» حکم فقط از آن الله است. و بر او خروج کرده و او را کافر دانستند. نتیجه‌ی این جریان، تقسیم شدن مسلمانان به سه گروه بود، گروهی پیرو علی و گروهی پیرو معاویه و گروه سومی که از وارد شدن به این اختلاف و درگیری سر باز زدند. به این ترتیب، تشیع در ابتدا برای تایید و همراهی علی ظهور کرد و به هنگام شهادت حسین بن علی در کربلا تبدیل به عقیده‌ای کلامی شد.

ابن تیمیه مهم‌ترین عقاید فرقه‌هایی که پس از شهادت عثمان به وجود آمد، به طور خلاصه آورده است. به این ترتیب که اصل مذهب خوارج، بزرگداشت قرآن و درخواست پیروی از آن است. اما با وجود این بر سنت و جماعت خروج کردند و از نظر آنها نباید از سنت‌هایی که به نظر آنها مخالف با قرآن است، پیروی کرد مانند، رجم، نصاب سرقت؛ و جایز می‌دانند که رسول الله ظالم باشد و عثمان و علی و دوستان آنان آنها را تکفیر می‌کنند چون آنها (به نظر خوارج) به غیر ما انزل الله حکم کرده‌اند و این مخالف با دستورات قرآن است و هر کس با قرآن مخالفت کند کافر می‌شود.

در برابر این گروه، شیعه ظهور کرد، آنها معتقد به عصمت ائمه و علم و آگاهی آنها بر همه چیز بودند و در تمام آنچه پیامبران آورده‌اند، به ائمه رجوع کرده و تنها سخن کسانی را که از دیدگاه آنها معصوم‌اند، قبول دارند و به قرآن و سنت مراجعه نمی‌کنند.

اما قدریه بر باب تقدیر، موضع باطلی گرفته و به دو گروه تقسیم شدند: گروهی شرع را برتر و غالب می‌دانستند و تقدیر یا قسمت‌هایی از آن را دروغ می‌دانستند و نفی می‌کردند

و تقدیر و خواست او تعالی را نفی می‌کردند. گروهی دیگر تقدیر را غالب دانستند و شریعت و یا حقانیت آن‌را در باطن نفی می‌کردند و می‌گفتند: «هیچ فرقی میان اوامر و نواهی الله متعال و میان دوستان و دشمنان نیست» و حکمت و خواست الله متعال را نفی می‌کردند.^۱

از دیدگاه شیخ الاسلام، اکثر فرقه‌های کلامی باطل را با باطل و بدعت را با بدعت روایت می‌کنند. در ادامه نگاهی به دیدگاه‌های این فرقه‌ها خواهیم انداخت و در مورد انحراف آنها از روش جماعت مسلمانان مطابق دیدگاه و نظرات شیخ الاسلام ابن تیمیه سخن خواهیم گفت.

1. **خوارج:** روشن شد که برخی ظالمان و فتنه جوینان، عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه را به شهادت رساندند و پس از آن مسلمانان پراکنده شدند به گونه‌ای که جنگ صفین به مانند انفجاری مهیب، بر پا شد، بمب تحکیم به میان‌شان انداخته شد و بلافاصله قیام خوارج منفجر شد. معاویه بن ابوسفیان از جمله کسانی بود که اعتقاد داشت به دلیل پراکندگی اصحاب و اهل حل و عقد، بیعت با علی منعقد نمی‌شود و او پیش از هر چیز خون‌خواهی عثمان را واجب می‌دانست و بعد از خوان‌خواهی، بیعت با یک امام را لازم و واجب می‌دید. اما دلیلی که علی بن ابی طالب به آن استناد می‌کردند این بود که در بیعتی که با او صورت گرفت، همان افرادی با او بیعت کردند که پیش از این با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و شورای مهاجرین و انصار و وظیفه‌ی برگزیدن و انتخاب خلیفه را برعهده دارد و نپذیرفتن این بیعت که در آن اجماع کرده‌اند، معنایی ندارد و قابل قبول نیست و حق این است که با شخص خارج شده از جماعت جنگیده شود.

^۱ - ابن تیمیه: مجموع الفتاوی، ج 13، ص 208 - 213

اما معاویه موضع خود را این گونه بیان می کند که او ولی دم عثمان است و تقاضای اجرای حکم و قصاص قاتلان عثمان را مطابق کلام الله متعال دارد: «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»: «و کسی که مظلوم کشته شود، برای ویش (برای حق قصاص) قدرتی قرار داده‌ایم، پس در کشتن (و خون خواهی) اسراف نکند، بی گمان او مورد حمایت است.» (اسراء: 33) اهل شام نیز با او بیعت کردند و در این خون خواهی، با او همراه شدند و به او اطمینان دادند که مال و جان خود را در این راه نثار کنند تا یا او را به مقصودش یعنی خون خواهی عثمان برسانند و یا اینکه الله متعال جان شان را بگیرد.

در مصادر مختلف مباحث و جدال های عقلی که میان علی و خوارج روی داد، آمده است. جدال هایی که نشانگر اعتقادات آنهاست. اما ما برخی از آرای آنها را به طور مستقیم از کتاب های شان بیان کرده ایم. آنها شعارشان را اعلان کردند و شعارشان این بود که: «لاحکم الاله»: حکم کردن فقط از آن الله است... اما چون علی رضی الله عنه این مساله را دریافت، معترض نشد زیرا به کتاب الله دانا و آگاه بود و به خوبی می دانست که جریان تحکیم در برابر کتاب الله قرار نمی گیرد و در پاسخ آنها گفت: «کلمة الحق ارید بها الباطل»: «سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است.»

تمام خوارج بر تکفیر عثمان و علی اتفاق نظر داشتند و دلیل شان هم این است که آنها به غیر حکم الله، حکم کرده اند. می گویند: «علی دو حکم و داور تعیین کرد و خود را از امارت مومنان خلع نمود، عثمان نیز بر مومنان والیان ظالمی را گمارد، پس او نیز بر غیر حکم الله حکم کرده است، پس کافر است.»

اما اهل سنت سخن آنان را رد کرده و دیدگاه شان این است که آنها به خطا رفته اند،

چراکه الله متعال در بسیاری آیات، مردم را داور و حَکَم قرار داده است مثلاً در مورد مجازات صید می‌فرماید: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ»؛ «که دو نفر عادل از شما (برابر بودن) آن را تصدیق کنند.» (مائده: 95)

و می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ»؛ «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است.» (شوری: 10)

و می‌فرماید: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»؛ «آن را به الله و پیامبر باز گردانید.» (نساء: 59)

و می‌فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «و هنگامی که خبری از ایمنی (و پیروزی) یا ترس (و شکست) به آن‌ها برسد آن‌را شایع می‌سازند، درحالی که اگر آن‌را به پیامبر و صاحبان امرشان باز می‌گردانند، از حقیقت امر آگاه می‌شدند و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود، جز اندکی، (همگی) از شیطان پیروی می‌کردید.» (نساء: 83)

این آیات صریح قرآن کریم است که بسیاری از احکام را برای علما و حاکمان قرار داده است تا اگر در مورد مسأله‌ای از جانب الله حکمی نیامده بود، عالمان و حاکمان در آن تامل کرده و حکم مناسب را استنباط کنند؛ پس چگونه می‌توانند بگویند: «لا حکم الا لله» و از آن چنان تفسیری داشته باشند که خود می‌گویند.

همچنین در تکفیر عثمان و علی رضی الله عنهما نیز هیچ دلیلی ندارند چراکه آنها به اجماع، ولی مسلمانان بودند و در این امر اختلافی نیست. و ایمان و ولایت آنها به اجماع ثابت است تا اینکه اجماعی مانند این و برخلاف آن ذکر شود که ایمان و ولایت آنها را

زایل کرده و کفرشان را ثابت کند. پس خوارج در تکفیر آنها هیچ دلیلی ندارد.

در اواخر عهد صحابه، قدریه به وجود آمدند و خوارج در باب احکام شرعی بحث کردند: در مورد اوامر، نواهی، وعده، وعید و حکم کسی که با آن موافق و مخالف باشد، چه کسی کافر است و چه کسی مسلمان است؛ و اینگونه در حکم الله همان شریعت الهی به روشی باطل فرو رفتند.

اما در باب تفسیر آیات قرآن، با تفسیر و قیاس نامناسب خود از برخی آیات قرآن، مرتکبین گناهان کبیره را کافر می‌شمردند از جمله این کلام الله متعال: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»: «و کسی که به (ارکان) ایمان کفر ورزد، همانا عملش تباه شده است.» (مائدة: 5)

و اینکه می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»: «همانا ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاس گزار باشد یا ناسپاس.» (انسان: 3)

و اینکه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ»: «او کسی است که شما را آفرید، پس (گروهی) از شما کافرند و (گروهی) از شما مؤمن هستند.» (تغابن: 2) به عقیده‌ی آنها الله متعال مقام و منزلت سومی در بین کفر و ایمان قرار نداده است، کسی که کافر شده، عمل او تباه شده و مشرک می‌گردد. و ایمان اساس اعمال و اولین فرایض در اعمال است و هر کس اوامر الله متعال را ترک کند، اعمالش نابود می‌شود و هر کس عملش تباه و نابود شود، بی‌ایمان است و شخص بی‌ایمان، مشرک و کافر است.

یکسان دانستن گناهان بزرگ و کوچک نزد آنها، ناشی از فهم نادرست آنها از قرآن کریم است چرا که الله عزوجل میان آنها تفاوت گذاشته و می‌فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا غَرِيمًا»: «اگر از گناهان

بزرگی که از آن نهی شده‌اید، دوری کنید، گناهان (صغیره) شما را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاه خوبی (= بهشت) وارد می‌کنیم.» (نساء: 31)

سنت نیز همین تفاوت را قائل شده است و در سنن ابوداود و نسائی و ... ابوهریره روایت می‌کند که رسول الله فرمودند: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ: الشِّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِيَّاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»: «از هفت گناه هلاک کننده دوری کنید: شرک به الله، سحر، کشتن کسی که الله (کشتن او را) حرام قرار داده است مگر به حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ، تهمت زدن به زنان مومن، پاکدامن و ناآگاه (از آن تهمت)»

احادیث دیگری نیز وارد شده که گناهان کبیره را توصیف و بیان می‌کند که به بیش از هفتاد مورد می‌رسند؛ اما تفسیر این روایت می‌تواند به این صورت باشد که رسول خدا ابتدا به هفت مورد مذکور آگاه شده بود، سپس الله متعال بیش از آن را به او آموخت؛ اما رای ارجح و بهتر آن است: این حدیث که بر هفت مورد اشاره دارد، سبب آن این است که این هفت مورد بسیار بزرگ و مهلک هستند؛ در صحیحین ابن مسعود روایت می‌کند که گفتم: ای رسول خدا، کدام گناه بزرگتر است؟ ایشان فرمود: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ»: «اینکه فرزندان را از ترس اینکه با تو هم کاسه شود، بکشی.» گفتم: سپس کدام گناه؟ فرمود: «أَنْ تُزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ»: «اینکه با زن همسایهات زنا کنی.» پس الله متعال در تصدیق آن این آیه را نازل کرد: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا

صَالِحاً فَأَوْلِيكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً: «و کسانی که با الله معبود دیگر را نمی خوانند و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند و هر کس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. عذاب او در روز قیامت مضاعف می گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پس اینانند که الله بدی های شان را به نیکی ها مبدل می کند و الله آمرزنده مهربان است.» (فرقان: 68-70).

از اقوال سلف در این مورد، پاسخ ابن عباس به مردی است که از گناهان کبیره پرسید و ابن عباس در جوابش گفت: «گناهان کبیره تا 170 مورد می رسد. مهم ترین آنها هفت مورد است اما بدان که هیچ گناه کبیره ای با توبه باقی نخواهد ماند و گناه صغیره ای که بر آن پافشاری و اصرار شود دیگر صغیره نیست.»

ابن مفلح در ادامه این سخن می گوید: «فقیه کسی است که مردم را از رحمت الله ناامید نکند و بر گناهان جری نگرداند.»^۱

ابن تیمیه بدعت خوارج را اولین بدعتی می داند که در اسلام به وجود آمد چرا که آنها مسلمانان را کافر دانستند و جان و مال شان را مباح می دانستند و در امام، جماعت و سرزمین از مسلمانان جدا بودند و سرزمین خود را دارالهجره و سرزمین مسلمانان را دارالکفر و جنگ می دانستند. اما از طرف دیگر، نقطه ی قوت آنها نسبت به شیعه آن است که خوارج به قرآن - که حق است - مراجعه می کنند، هر چند با مغالطه و انسان های راستگویی هستند و روایت آنها از صحیح ترین روایات است. (چون دروغگو را به خاطر دروغ گفتن که گناهی کبیره است کافر می دانند.)

^۱ - شرح الفرایینی، ص 255-262

اما اشتباه آنها این است که مسلمانان را به سبب گناهان‌شان کافر می‌دانستند و مردم را به دو گروه مومن بی‌گناه و کافر بی‌نیکی، تقسیم می‌کردند و این تقسیم‌بندی درحالی است که الله متعال امت برگزیده‌ی خود را که به آن کتاب داده است، به سه گروه تقسیم می‌کند به این صورت که گروهی به خود ظلم کرده‌اند، گروهی میانه‌رو هستند و گروهی نیز در نیکی‌ها پیشگام‌اند. الله متعال می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَوُلُؤُأً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»: «سپس (این) کتاب را به کسانی از بندگان‌مان که برگزیده بودیم، به میراث دادیم، پس (برخی) از آنان بر خود ستم کردند و (برخی) از آنان میانه‌رو بودند و (برخی) از آنان به فرمان الله در نیکی‌ها پیشتانند، این همان فضل (و بخشایش) بزرگی است. (پاداش آن‌ها) باغ‌های جاویدان (بهشتی) است که به آن وارد می‌شوند، در آنجا به دستبندهای از طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباس‌های‌شان در آنجا حریر است. و گویند: «حمد (و ستایش) مخصوص الله است که اندوه را از ما دور کرد، یقیناً پروردگار ما آمرزنده سپاس‌گزار است. (همان) کسی که از فضل خویش ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که در آنجا هیچ رنجی به ما نمی‌رسد و در آنجا هیچ خستگی (و واماندگی) به ما نمی‌رسد.» (فاطر: 32-35)

تقسیم امت در این آیات مطابق طبقات سه‌گانه ذکر شده در حدیث جبرئیل است که

عبارت است از: اسلام، ایمان و احسان.

اینچنین نصوص کتاب و سنت بیانگر این است که مجازات گناهان به ده شکل از

انسان دور می‌شود که به طور مختصر آنها را بیان می‌کنیم.^۱

1. توبه؛ الله متعال می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا

تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»: «ای

پیامبر، از جانب من) بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف (و ستم) کرده‌اید! از رحمت

الله نا امید نشوید، همانا الله همه گناهان را می‌بخشد، یقیناً او بسیار آمرزندهٔ مهربان

است.» (زمر: 53) و دیگر آیات وارد شده در این زمینه.

2. استغفار؛ چنانکه در حدیث آمده است: «ما اصر من استغفر و ان عاد فی یوم مئة

مرة»: «هرکس گناه کند و صدبار در روز به آن گناه باز گردد، اگر طلب آمرزش نماید، بر

گناه پافشاری نکرده است.» این طلب آمرزش اگر همراه با توبه باشد، هرکس را که توبه

کند شامل می‌شود اما اگر همراه با توبه نباشد تنها در حق برخی از کسانی که خواهان

آمرزش هستند، می‌باشد همان کسانی که هنگام استغفار ترس و بازگشت به الله را همراه

داشته باشند که گناهان این دسته پاک می‌شود.

3. نیکی‌ها پاک کننده است؛ الله متعال می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ

وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»: «و (ای پیامبر!) در دو طرف روز و

ساعاتی از شب، نماز را بر پادار، بی‌شک نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند.» (هود: 114).

و رسول خدا می‌فرماید: «الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَالْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانَ إِلَى

رَمَضَانَ مُكْفِرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ»: «نمازهای پنجگانه و جمعه تا

جمعه‌ی دیگر و رمضان تا رمضان دیگر کفاره‌ی گناهان فاصله‌ی زمانی میان خود هستند به

^۱ - شرح الاسفرايينی، ص 255-262.

شرطی که از ارتکاب کبائر خودداری شود.»

و فرمودند: «الصدقة تطفى الخطيئة كما يطفى الماء النار، والحسد ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب»: «صدقه گناهان را از بین می برد چنانکه آب آتش را خاموش می کند و حسد نیکی ها را می خورد چنانکه آتش هیزم را.»

4. دعای مومنان برای مومن؛ مثلاً خواندن نماز بر جنازه‌ی او. عایشه و انس بن مالک از رسول خدا روایت می کنند که ایشان فرمود: «ما من ميت يصلى عليه امة من المسلمين يبلغون مائة، كلهم يشفعون الا شفعا فيه»: «هر (مومنی) که بمیرد و گروهی از مسلمانان که تعداد آنها به صد نفر می رسد بر او نماز بگذارند و در حق وی شفاعت کنند، شفاعت آنها در حق او قبول می شود.» هر دو حدیث را مسلم روایت کرده است.

5. اعمال نیکی که از طرف مرده انجام شود. مانند صدقه و امثال آن. رسول خدا فرمودند: «من مات وعليه صيام صام عنه وليه»: «هرکس بمیرد و بر او روزه‌ای باشد، ولیش از طرف او روزه بگیرد.»

6. شفاعت پیامبر و ... در مورد گناهکاران در روز قیامت؛ رسول خدا می فرماید: «شفاعتی لاهل الكبائر من امتی»: «شفاعت من برای کسانی از امتم هست که مرتکب گناهان کبیره شده اند.» همچنین می فرماید: «خیرت بین ان یدخل نصف امتی الجنة و بین الشفاعة فاخترت الشفاعة لانها اعم واكثر: اترونها للمتقين؟ لا، ولكنها للمذنبين المتلوثين الخطائين.»: «میان اینکه نیمی از امت من به بهشت بروند و شفاعت مخیر شدم. پس شفاعت را برگزیدم زیرا شفاعت بیشتر و فراگیر است. آیا فکر می کنید این شفاعت برای متقین و پرهزگاران است؟ خیر، این شفاعت برای گناهکارانی است که آلوده به گناه شده-

«اند.»

7. مصیبت‌ها که کفاره‌ی خطاها و گناهان در دنیا و آخرت می‌باشند. در صحیحین روایت شده است که رسول خدا فرمود: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ، مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا آدَى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكُّهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ»: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی‌شود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می‌بخشد. حتی خاری که به پایش می‌خلد» (باعث کفارة گناهانش می‌شود).

8. فتنه، فشار، ترس و تنگی قبر، همگی کفاره‌ی گناهان است.

9. ترس، سختی و شدت روز قیامت کفاره‌ی گناهان می‌باشد.

10. رحمت الله متعال، عفو و آمرزش او تعالی نسبت به بندگان بدون وجود هیچ

سبب و عامل خاصی.^۱

به بحث‌مان در مورد خوارج باز می‌گردیم.^۲ کسانی که در اعتقادات و جهت‌گیری‌های خود، دچار افراط شدند و همین امر سبب شد تا در رد افعال آنها، آرا و نظریات شیعه بوجود آید تا اینگونه با نظریات تکفیری خوارج خصوصاً در مورد علی مقابله کند. به همین سبب این گرایش در مقابل خوارج قرار گرفت و اقتضای تقابل آنها این بود که این

^۱ - از کتاب «الایمان الاوسط» به اختصار، ابن تیمیه، از ص 29-43، مکتبه الفرقان و مکتبه الایمان و الفتاوی، ج 7، ص 487-501. چاپ ریاض.

^۲ - اما صحابه خوارج را تکفیر نمی‌نمودند و حتی پشت آنها نماز می‌خواندند و نقل شده است که عبدالله بن عمر و تعدادی از صحابه پشت فردی از خوارج نماز گزاردهند همچنین برای‌شان حدیث نقل کرده و فتوی می‌دادند و آنها را چنانکه مسلمانی را مورد خطاب قرار می‌دهند، خطاب می‌کردند. (منهاج السنه، ج 3، ص 62).

گروه نیز اندیشه‌ای افراطی در تقابل با اندیشه‌ی تکفیری ارائه کند و آن فکر تالیه یا همان اله خواندن علی بود. همچنان که هم اکنون نیز یکی از فرقه‌های شیعه، همین تفکر و عقیده را دارد.

در کتاب‌هایی که فرقه‌ها را بررسی کرده‌اند می‌خوانیم که آنها مصداق حدیث پیامبر هستند که به جدایی از دین اسلام توصیف شده‌اند چنانکه تیر از کمان می‌جهد. تعجب می‌کنیم از موضع فلهوزن مستشرق در ایراد وی به حدیث و جهت‌گیری او که نمی‌تواند آن را مخفی کند - که تحت تاثیر نظریات دیگر مستشرقان است. - این دیدگاه هر رای و نظری را که مخالف با دیدگاه مسلمانان باشد، تمجید می‌کند و با امید و به صورت شفاف و گسترده از مخالفان اهل سنت دفاع می‌کند تا دیدگاه خود را آشکار نموده و از آن استفاده نموده و در بیشترین گستره ترویج دهد.

۲- شیعه:

شیعه به فرقه‌ها و گروه‌های زیادی تقسیم می‌شود که در این مختصر به توصیف دو فرقه از آنها اکتفا می‌کنیم.

الف: غالیان: چنانکه خوارج ظهور کردند، شیعه‌های غالی نیز برای اعلان الوهیت علی سربرآوردند. علی رضی‌الله‌عنه به آنها دستور کرد که از این عقیده و چنین سخنانی توبه کنند و سه روز به آنها مهلت داد اما آنان همچنان پافشاری کردند که علی دستور داد آنها را به گودال‌هایی از آتش بیندازند. در راس این فتنه، عبدالله بن سبا یا ابن‌السوداء بود. کسی که دشنام به ابوبکر و عمر را از حد گذرانده بود و علی رضی‌الله‌عنه در پی قتل او برآمد اما او فرار کرد.

به نظر ابن تیمیه، قتل عبدالله بن سبا یا به سبب دشنام و یا به این دلیل بود که متهم به

زندیق بودن است و احتمال زندقه قوی تر است چرا که او یهودی بود که لباس اسلام پوشیده بود و قصد فاسد کردن دین اسلام را از درون داشت.^۱

ثابت شده است که این امواج پلید، همان دسیسه و توطئه‌های مخفیانه‌ای است که دشمنان اسلام از زمان عبدالله بن سبا برای فاسد کردن امور مسلمانان چیده‌اند و او نقشه‌ها و دسیسه‌های محکمی برای ایجاد فتنه‌ی سیاسی و دینی چید که آثار آن تا به امروز در میان برخی مذاهب صوفیه موجود است.^۲

یهودیان میدان را باز و فرصت را مناسب دیدند تا در لباس طرفداری و پیروی از اهل بیت و در ابتدا با برانگیختن عواطف مسلمانان و برتری دادن علی بر عثمان، میان مسلمانان تفرقه و اختلاف بیندازند.

ابتدای پیدایش تشیع با برتری دادن علی بر عثمان بود و این تنها یک گرایش عاطفی انسانی بوده و عناصر عقلی در آن هیچ دخالتی نداشت و اولین شیعیان به اعتراف شیوخ خودشان، از ابوبکر و عمر عیبجویی نمی‌کردند؛ از شریک بن عبدالله القاضی سوال شد: «تو از شیعیان علی هستی و با این همه ابوبکر و عمر را از او برتر می‌دانی؟ گفت: تمام شیعیان چنین دیدگاهی دارند چرا که خود علی بر بالای منبر گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و سپس عمر می‌باشد؛ آیا او را تذکیب کنیم؟ بخدا سوگند که علی دروغگو نبود.» پس از آن غلو و افراط در فرقه‌های شیعه ظهور کرد که از غالی‌ترین و افراطی‌ترین این فرقه‌ها، اسماعیلیه بود. کسانی که به پندار خود خلفای علوی و فاطمی

۱- ابن تیمیة، النبوات، صص 142

۲- د. محمود قاسم، دراسات فی الفلسفة الاسلامیة، صص 254-255 چاپ: دارالمعارف، مصر سال

بودند و با همین اسم فاطمیون، بر مصر حکومت کردند. اما درحقیقت آنها از نسل عبیدالله قدامی باشند و غزالی آنها را اینگونه توصیف کرده است: «در ظاهر مذهب آنها رفض - یعنی تشیع - است اما باطن آن کفر خالص است.»^۱

شناخت شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد تاریخ، به او اجازه می‌دهد که حقیقت شیعه-ی باطنی و غالی را معرفی کند. سلسله نسب آنها به عبیدالله بن میمون القدامی می‌رسد، شخصی که ادعا می‌کرد از فرزندان محمد بن اسماعیل است اما دروغ او آشکار شد چنانکه نسب‌شناسان و دیگر علما بر این اتفاق دارند که پدر او یهودی و ربیب شخصی مجوسی بوده است. پس این شخصیت دو نسب دارد: نسبتی با یهود و نسبتی با مجوس؛ و او و اهل بیتش از ائمه و پیشوایان ملحد اسماعیلی هستند که علما و از جمله امام غزالی در مورد آنها گفته است: «ظاهر مذهبشان رفض - یعنی تشیع - است و باطن آن کفر خالص است.»

عبیدالله که خود را مهدی نامید در سال 299 هـ ظهور کرد و در سال 324 هـ وفات یافت و این امر به فرزندش قائم سپس پسرش منصور و بعد از آن به پسرش معز رسید که قاهره را بنا کرد. بعد از او عزیز و پس از او ظاهر و سپس حکومت به مستنصر رسید و در نهایت حکومت آنها در مصر به سال 568 هجری به پایان رسید. آنها بیش از دو قرن در مصر حکومت کردند ابن تیمیه در مورد اخبار رسیده از آنها می‌گوید: «نزد علما آنها مشهور به بی‌دینی، دشمن الله و رسول، ارتداد و نفاق بودند و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده است: «لامهدی الاعیسی بن مریم»: «مهدی همان عیسی بن مریم است» از نظر وی

^۱ - شرح عقیده السفارینی، ج 1 ص 334.

حدیثی ضعیف است.^۱

اکنون مناسب می‌بینم سخنان سیوطی در مورد مهدی مغربی را ذکر کنم. او می‌گوید: «مهدی مغربی جد خلفای مصر بود که جاهلان آنها را فاطمیون نامیده بودند و این مهدی ادعا کرد که علوی است در حالی که جدش مجوسی است.»

و به رای قاضی باقلانی استناد می‌کند که او را مجوسی می‌داند و اینکه هیچ‌یک از نسب‌شناسان نسب او را نمی‌شناسند. او شخصی باطنی، پلید و خبیث بود و بر نابود کردن اسلام بسیار حریص بود. عالمان و فقیهان را از بین برد تا بتواند مردم را فریب دهد، فرزندان او نیز شیوهی او را در پیش گرفتند. شراب و زنا را مباح دانسته و رافضی‌گری را اشاعه کردند.^۲

در جایی دیگر می‌گوید: «فرزندان عبیدالداح که در مصر و مغرب بودند و ادعا می‌کردند علوی هستند، معروف به نفاق و زندقه بودند و از نسل کفار می‌باشند و اهل علم بر نفاق و زندقه‌ی آنها اتفاق نظر دارند و همچنین گروهی دیگر از حاکمان از جمله فرزندان بویه و غیر آنها نیز محکوم به نفاق و زندقه هستند.»

از این می‌فهمیم که ابن تیمیه به اخبار و احوال آنان آگاه بوده و از مصادر متعددی که حقیقت آنها و نسب آنها را روشن می‌کند، آگاه و مطلع بوده است و از جمله مسائلی که آنرا تقویت می‌کند سخن عبدالقاهر بغدادی است که معاصر با آنها بوده و به سال 469 فوت کرده است.

^۱ - منهاج السنة، ج 2 ص 133-134.

^۲ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 391. تحقیق شیخ محمد محیی عبدالحمید، ط. التجاریة 1389 هـ -

او سخشن در مورد قداح اینگونه به پایان می‌برد: «سپس فتنه‌ی او در مغرب آشکار شد و امروز فرزندان او مسئول وضعیت مصرند.»^۱

برخی پژوهش‌های جدید در مورد قرمطیان، معز الدین الله را منتسب به آنان می‌داند؛ دکتر سهیل زکار سند تاریخی را منتشر کرد که همان نامه‌ای بود که برای قرمطیان فرستاد، محتوای نامه به این صورت بود که وقتی معز الدین به تمایل قرمطیان به جنگ با مصر اطلاع یافت، به آنها نامه‌ای نوشت و در آن نامه برتری خود و اهل بیت خود را یاد کرد و بیان داشت که دعوت قرمطیان همان دعوت او و پدرانش قبل از او بوده است.^۲

ابن تیمیه میان فرقه‌های شیعه تفاوت قایل شده است و میان غالیان و معتدلان حد و حدودی در نظر گرفته است. باطنی‌ها از نسل عبید بن میمون القداح می‌باشند، شخصیتی که ادعا کرد از فرزندان محمد بن اسماعیل بن جعفر است درحالی که از فرزندان او نبود بلکه جد باطنی‌ها یهودی است که ریب یک مجوسی می‌باشد و اینان بودند که اظهار تشیع کردند درحالی که درحقیقت با شیعه دین یکسانی ندارند نه با امامیه، نه زیدیه و بلکه با غالیانی که اعتقاد به الوهیت علی یا نبوت او دارند، هم عقیده نبودند بلکه باطنی‌ها از همه-ی این گروه‌ها بدترند. به همین سبب علما و صاحب‌نظران، کتاب‌های زیادی در کشف اسرار و بر ملا کردن حقیقت آنها تالیف کرده‌اند و جنگ‌های بسیاری را علیه آنان ترتیب داده‌اند. اینان ابتدا به شیعه‌گری دعوت می‌دادند و به اینکه به آنچه شیعه می‌گوید، آنچه واجب کرده و آنچه حرام کرده، گردن نهند.

۱- بغدادی: الفرق بین الفرق، ص 283 چاپ صبیح.

۲- ثابت بن سنان و ابن الندیم: تاریخ اخبار القرامطة، ص 59-60، ترجمة الحسن الاعصم القرمطی، تحقیق د. سهل زکار، دار الامان، لبنان، 1391 هـ - 1971 م.

و پس از این مرحله، اندک اندک فرد را مطابق با عقاید و باورهای خود پرورش می-دهند تا اینکه به طور کامل لباس اسلام را از تن بیرون کند.^۱

در مورد این گروه کمی درنگ می‌کنیم و آنچه را درباره‌ی آنان شناختیم با آنچه مصادر تاریخی و کتب فرق درباره‌ی آنها ذکر کرده است، تطبیق می‌دهیم.

ابوقاهر بغدادی گام‌های آنان در مسیر دعوت را به این صورت بیان می‌کند: «دلیل اینکه صفات آنها چنین است در کتاب‌شان به نام «السیاسة و البلاغ الاکید و الناموس الاعظم» خوانده‌ام که در واقع نامه‌ی عبیدالله بن حسین قیروانی - یعنی مهدی- برای سلیمان بن حسن بن سعید الجنابی است که در این نامه به او توصیه نموده است: «مردم را به آنچه بدان گرایش دارند، دعوت کن تا به آنها نزدیک شوی؛ و به آنها چنان تلقین کن که تو از آنها هستی و هرکس را که دانا دیدی و قابلیت بیان حقیقت را در او یافتی، پرده از حقایق بردار؛ اگر بر شخصی فلسفی فائق آمدی، او را نگه‌دار زیرا فلاسفه مورد اعتماد و اطمینان ما هستند چون ما و آنها بر رد شریعت پیامبران و بر قدیم بودن هستی، اجماع و اتفاق داریم.»^۲

از دیگر نصوصی که علامه بغدادی در کتابش از آنها آورده است وصیت دیگری بدین مضمون است: «تو را وصیت می‌کنم که مردم را در مورد قرآن، تورات، زبور و انجیل به شک و تردید بیندازی و آنها را به ابطال شریعت دعوت کنی و معاد، زنده شدن دوباره از قبرها را نادرست و باطل بدانی، وجود فرشتگان در آسمان و جن‌ها در زمین را رد کنی. و به تو توصیه می‌کنم آنها را به این سخن فراخوانی که پس از آدم انسان‌های زیادی بوده‌اند و

^۱- ابن تیمیة: فتاوی شیخ الاسلام، ج 4 ص 162، چاپ ریاض.

^۲- الفرق بین الفرق، ص 294-295.

این سخن به تو کمک می کند که قدیم بودن هستی را ثابت کنی.^۱

از این اسناد معلوم می شود که شیخ الاسلام هنگام نقل اخبار آنها و بیان ارتباط دسیسه ها و اهداف آنان با نقشه های پلید یهود که علیه اسلام و اهل آن نینرگ می کنند، تهمت نا به جا نرزه است. محققان خصوصاً محققان اهل سنت اجماع دارند که ابن سوداء (عبدالله بن سبا) یهودی بود و در پی آن بود که با تأویلات و سخنان باطل خود در مورد علی و فرزندان^۲، مسلمانان را دچار فتنه و فساد کند. همچنین کتب تاریخ و فرق به شکلی دیگر، اهداف باطنی ها را ذکر کرده است و همگی در شرح آموزه ها و نقشه های آنها تقریباً اتفاق دارند.^۳

ب) معتدله: شیعهی معتدل، شیعیان دوازده امامی منتسب به امام جعفر صادق هستند. آنها معتقد به امامت امامان دوازده گانه به ترتیب زیر هستند: امام علی، حسن، حسین، علی بن حسین (زین العابدین)، محمد بن علی بن حسین (محمد باقر)، جعفر بن محمد صادق، موسی بن جعفر، رضا، محمد بن علی جواد، علی هادی، حسن عسکری و در نهایت امام محمد منتظر.

آنها از مصادر حدیث و فقه اهل سنت و جماعت بهره می برند و امامت را با نص ثابت می دانند نه با بیعت. اخیراً روح نزدیکی و تقریب میان اهل سنت و شیعهی اثنا عشری در برابر دشمنان اسلام به وجود آمد.

^۱ - همان، 296.

^۲ - همان، 225.

^۳ - برای مطالعه ی بیشتر به مصادر زیر رجوع کنید: فضائح الباطنية، د. غزالی، الفرق بین الفرق (بغدادی)، التبصیر فی الدین (اسفراینی)، کشف الاسرار الباطنية (باقلاتی)، فرق المسلمین و الشمرکین (رازی).

یکی از علمای شیعه‌ی اثنا عشری بسیار زیبا از این جریان یاد کرده و می‌گوید: «ما پیوسته در مورد مساله‌ی خلافت با یکدیگر مشاجره می‌کنیم تا اینکه شخصی فرانسوی خلیفه ما می‌شود.» و شیخ عبدالعزیز بشری می‌گوید: «پیوسته در مورد شستن یا مسح پا با یکدیگر اختلاف می‌کنیم تا جایی که به اندازه‌ی جای پای از زمین را مالک نخواهیم بود.»^۱

آیا ندای تقریب محقق شده و نتایجی که آرزو داشتند حاصل شده است؟

متأسفانه چنانکه اطلاع داریم هیچ تغییری به وجود نیامده است بلکه شیعه همچنان بر عقاید موروثی خود پافشاری می‌کند.^۱ هرچند در میان آنها افرادی پیدا شدند که با غلو و افراط مبارزه کردند و دیگران را به تصحیح عقاید موافق با منهج اهل سنت فراخواندند افرادی چون دکتر موسی موسوی؛^۲ اما آیا گوش شنوایی یافتند؟ از الله متعال می‌خواهیم تلاش‌های اینگونه افراد را به سرانجام برساند.

موضع ابن تیمیه به عنوان نماینده‌ی اهل سنت در مورد مساله‌ی امامت یا خلافت نزد

شیعه:

حال می‌خواهیم پیرامون یک مساله‌ی تاریخی بحث کنیم، اما خلافت به عنوان اساس نظام سیاسی اسلام، موضوعی دیگر و دارای اهمیت بسیار است خصوصاً بعد از لغو آن توسط آتاتورک یهودی.

شیعه مساله‌ی امامت را در درجه و رتبه‌ی اول اهمیت می‌داند و آن را از مهمترین مقاصد احکام دین اسلام به شمار می‌آورد که ضمن عقاید ایمانی می‌آید. این اندیشه سبب

۱- رک: مقدمه کتاب ما (نظام الحلقة بین اهل السنة و الشیعة) دارالدعوة السکندریة 1408 هـ.

۲- رک: کتاب ایشان (الشیعة و التصحیح - الصراع بین الشیعة و السنی). این کتاب به فارسی ترجمه شده است.

شد که عده‌ای در برابر آن، حالت تهاجمی بگیرند و از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه چون دید که مسأله‌ی امامت با اصول اسلامی سازگار نیست، در برابر آن به پا خواست.

به نظر او عقاید شیعه با عقاید غیراسلامی مرتبط است و یا حداقل خط مشی آنها یکی است. شیعه می‌گوید: «امامت تنها در میان فرزندان علی است و نصاری نیز می‌گویند: جهاد در راه الله وجود ندارد تا زمانی که مسیح رجال خروج کند و منادی از آسمان به زمین بیاید و رافضی‌ها می‌گویند: هیچ جهادی نیست تا زمانی که امام مهدی خروج کند و منادی از آسمان ندا دهد.»^۱ این دلیل اول بود؛ اما دلیل دوم اینکه پژوهشگران شیعه در باب اصول دین مسائلی را که دارای اهمیت بیشتر است ذکر می‌کنند و آن توحید، عدل و نبوت است سپس نسبت به امامت بسیار توجه کرده و بدان می‌پردازند. معتزله نیز برحسب اهمیت، اصول پنجگانه‌ی خود را مرتب نموده‌اند و اصل پنجم آنها امر به معروف و نهی از منکر است که مربوط به مسئله‌ی امامت می‌باشد.

ابن تیمیه از آنچه میان او و برخی شیوخ شیعه رخ داده است که در پی قانع کردن او در زمینه عقیده‌ی امامت و درست بودن آن بودند، خبر داده است. امامت نزد آنها لطف است و جایگاه ویژه‌ای دارد چرا که امام مردم را به واجبات امر کرده و از زشتی‌ها و بدی‌ها باز می‌دارد پس به ناچار باید معصوم باشد تا هدف از نصب امام، به کمال برسد و مردم اوامر دین را انجام داده و از نواهی دوری کنند؛ سلسله‌ی ائمه از امام علی ابن ابی طالب شروع شده و با امام منتظر صاحب سرداب به پایان می‌رسد.

شیخ ما با تفصیل به رد این عقیده از منظرهای مختلف پرداخته است. ابن تیمیه بر این

^۱ - برای امام منتظر خود چندین مکان تعریف کرده‌اند از جمله سرداب سامرا که به عقیده‌ی آنان امام در آن چاه پنهان شده است.

دیدگاه است که نباید برای امام منتظر اهمیتی قایل شد زیرا او مخفی شده و ما از امر و نهی او اطلاع نداریم و راهی برای شناخت وی پیدا نمی‌کنیم زیرا او مخفی شده و غایب است. و اینکه اطاعت از او فرض باشد، با توان و استطاعت انسان در تضاد است زیرا الله متعال بندگان را جز به اندازه‌ی توان‌شان مکلف نمی‌کند و فرض بودن اطاعت از وی در تکلیف ما لایطاق داخل است. سپس ابن تیمیه برای حدیثی که حلی (یکی از علمای شیعه معاصر شیخ الاسلام) بدان استناد می‌کند، سند می‌خواهد. اینکه شناخت امام واجب است و در صحت نقل این حدیث خدشه وارد کرده است زیرا از طریق راویان ثقه روایت نشده است و می‌گوید: ما ابتدا از آنها حدیثی با سند صحیح می‌خواهیم و اگر هم چنین روایتی با یک سند و یک نقل کننده، باشد، چگونه می‌توان یک اصل ایمانی را با روایتی که ناقل آن شناخته شده نیست، ثابت کرد. بر فرض اینکه ناقل شناخته شده باشد، امکان اشتباه و دروغ آن ممکن است و آیا یک اصل ایمانی جز با شیوه و طریق علمی ثابت می‌شود؟^۱ و حدیث صحیح با آنچه حلی در باب خروج مهدی و ندای منادی آسمان گفته متفاوت است.

حلی در باب امامت به تفصیل سخن گفته است و ما یکی از احادیثی را که به عنوان شاهد آورده است، بررسی می‌کنیم. نص روایت به این صورت است: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»^۲: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.»

اما توجیه ابن تیمیه، ایشان به قواعدی که اسلام بر آن بنا شده است، استناد می‌کند که

^۱ - منهاج السنه، ج 1، ص 27

^۲ - همان، ج 1، ص 2

اولین آنها شهادتین است. شهادتین سبب می‌شود نامسلمان وارد دایره‌ی اسلام شود و به سبب آن همراه با برپاداشتن نماز و پرداخت زکات و دیگر ارکان، مسلمان و برادر دینی می‌شوند. پیامبر هنگامی که مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند، ذکری از مساله‌ی امامت به میان نیاورد و به شهادتین بسنده کرد و چون ایشان امام مسلمانان بود، در زمان زندگی ایشان چنین نیازی احساس نمی‌شد و شیعه و سنی اتفاق دارند که مومنانی که هم عصر و یار رسول الله بودند، بدون اعتقاد به عقیده‌ی امامت، بهترین خلائق‌اند؛ امامتی که حلی آن- را از مهم‌ترین مسائل دین می‌داند، عقیده‌ای باطل و فاسد است زیرا ایمان صحیحی که رسول الله بیان نمود، بر توحید الله، نبوت محمد، ایمان به فرشتگان، کتاب‌ها، پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ، استوار است و برپا داشتن نماز و سایر عبادات و تکالیف به دنبال آن می‌آید.»^۱

و اگر امامت را مهم‌ترین مسائل دین بدانیم، باید قرآن با صراحت آن‌را بیان می‌کرد و پیامبر در مورد آن به مردم سفارش می‌کرد چرا که قرآن حاوی موضوعات مختلفی است و در آن ذکر الله متعال، صفات، آیات و فرشتگان او آمده است همچنین قصه‌های پیامبران و رسولان را آورده است و واجباتی را که مسلمانان مکلف به ادای آنها هستند نیز در آن آمده است و اگر امامت مهم‌ترین مسائل و موضوعات دین می‌بود، مسلماً در قرآن باید نصی درباره‌ی آن می‌آمد چنانکه در مورد موضوعات دیگر و با اهمیت کمتر آیاتی ذکر شده است و نص حدیث نیز به این صورت است: «من خلع یداً من طاعة لقی الله یوم القیامة لا حجة له و من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة»: «هرکس دست از فرمان‌برداری بردارد، روز قیامت در حالی الله را ملاقات می‌کند که حجت و برهانی ندارد و هرکس

^۱ - همان، ج 1، ص 16

بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد به مرگ جاهلی مرده است.»

این حدیث منطبق با حدیثی دیگر است که در آن رسول خدا از خروج از فرمان برداری و دوری از جماعت نهی کرده است و این حالت موافق و منطبق با احوال شیعه است چرا که آنها از اطاعت حاکم بیرون شده‌اند و از جماعت مسلمانان جدا شدند و تنها به حدیثی استناد می‌کنند که از نظر گاه انتقاد علم الدراية و علم الروایة سالم نمانده است.

با این همه همان روایت دلیلی علیه آنان است چرا که آنها امام زمان خود را نمی‌شناسند و ادعا می‌کنند که او غایب و منتظر ظهور است (امامی که هیچ‌کس او را ندیده و از او خبری ندارد و پرواضح است که این به معنای معرفت و شناخت امام نیست). حلی در پی پاسخ گفتن به اعتراضات اهل سنت در باب نظریه‌ی امامت برآمده و به طور خلاصه چنین می‌گوید:

اولا: آنها امامان را محصور در عدد معینی نمی‌دانند.

دوم: معتقدند که امامت بر شخص قریشی منعقد شده و به محض بیعت با او، اطاعت او بر تمام مسلمانان واجب است.

شیخ الاسلام با شیوه‌ی خود، به تحلیل و نقد و رد سخن‌های حلی پرداخته و مواردی را که حلی گفت به تفصیل زیر بیان می‌کند:

اولا: اهل سنت همگی قائل به عصمت پیامبران در ابلاغ رسالت هستند و معتقدند در ابلاغ هر امر و نهی از جانب الله متعال راستگویند و تمامی اهل سنت و جماعت بر این عقیده اتفاق دارند جز خوارج که عصمت پیامبران را تنها در آن بخش که از جانب الله ابلاغ می‌کنند، می‌دانند نه در آنچه امر و نهی می‌کند. چنین باوری نزد ابن تیمیه اشتباه است

و تحمیل گناهی بر مسلمانان به دلیل اشتباه عده‌ی اندکی جایز نیست. با این همه (جمهور ارتکاب گناهان صغیره را جایز می‌دانند و همچنین کسانی که ارتکاب گناهان کبیره از سوی آنها را جایز می‌دانند می‌گویند: پیامبران ارتکاب آنرا تکرار نکرده‌اند و بلکه با توبه از آن به منزلت و درجه برتری نسبت به قبل رسیده‌اند).^۱

اما بر ادعای عصمت امامان هیچ دلیل محکمی نیست جز ضرورتی که شیعه مبنی بر خالی نبودن دنیا از وجود معصوم می‌داند. و آن دلیل لطف و مصلحت است. ابن تیمیه مانند شیوه‌ی همیشگی خود، حوادث تاریخی را در این باب قرائت می‌کند تا ثابت کند که این لطف در عصر امامان دوازده‌گانه‌ی شیعه محقق نشده است حتی از این نیز بالاتر رفته و مقایسه‌ای میان حکومت علی ابن ابی طالب و خلفای سه‌گانه دارد به طوری که در زمان خلفا، مؤمنان در سایه‌ی آرامش و امنیت زندگی می‌کردند و لطف و مصلحت در وسیع‌ترین و بهترین شکل خود و بهتر از زمان علی که جنگ‌ها و فتنه‌ها رخ داد میسر بود.

از اشتباهات بزرگ عقیدتی، یکسان دانستن مرتبه و مقام امام غایب و اجداد او با رسول خدا است در حالی که تنها او معصوم بوده و وحی الهی بر او نازل شده است. و ثابت نشده که با یکی از امامانی که ادعای معصوم بودن او را دارند، بیعت شده و صاحب قدرت و شوکت باشد جز علی.

سپس در حاشیه‌ی کتاب خود عبارت ذیل را به صراحت ذکر می‌کند که در صحت معنای آن تردیدی نیست. (مصلحت و لطفی که در زمان علی متوجه دین و دنیای مؤمنان بود کمتر از لطف و مصلحت محقق شده در زمان سه خلیفه نخست بود، پس بطلان قطعی ادعای آنها مبنی بر تحقق لطف و مصلحت به خاطر وجود ائمه معصوم، روشن و آشکار

^۱ - منهج السنه، ج 3، ص 82

می‌گردد.^۱

اما در مورد محصور نمودن امامان به تعداد معین و ثابت، به آسانی می‌توان به عدم صحت آن استدلال نمود، الله متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را» (نساء: 59)

همچنین احادیثی که از رسول خدا روایت شده است، تعداد آنها را در عدد معینی محصور نمی‌کند و سخن حلی مبنی بر اینکه به مجرد بیعت با شخصی قریشی، وی امام می‌گردد به چند دلیل اشتباه است:

اول) نزد اهل سنت به مجرد بیعت با شخصی قریشی، امام واجب‌الاطاعه نمی‌گردد، بلکه باید شروط دیگری نیز در وی موجود باشد. عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «هر کس بدون مشورت با مسلمانان با مردی بیعت کند، نه او بیعت کرده است و نه با کسی که بیعت کرده بیعت شده است.»^۲

دوم) اهل سنت اطاعت از امام عادل را در معصیت و نافرمانی خداوند جایز نمی‌دانند پس اطاعت و فرمان‌برداری مشروط است به اینکه اوامر و نواهی امام، موافق با اوامر و نواهی شریعت باشد مانند امر به برپایی نماز، دادن زکات، راستی، عدل، حج و جهاد در راه الله که مصداق این آیه است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: 59)

پس اطاعت مطلق تنها از الله متعال است و فرمان‌برداری از پیامبر واجب است چرا که

^۱ - منهاج السنه، ج 2، ص 84

^۲ - منهاج السنه، ج 2، ص 85

او جز به آنچه الله متعال دستور کرده امر نمی‌کند و اطاعت و فرمانبری از اولی الامر داخل در اطاعت این دو قرار می‌گیرد زیرا لفظ اطاعت را برای اوالوالامر به کار نبرد چون از ولی امر به طور مطلق اطاعت نمی‌شود بلکه اطاعت از وی تنها در اعمال و امور خوب و نیک است.^۱

و احادیث بسیاری با هدف یکسان در معنای طاعت آمده است از جمله: «انما الطاعة فی المعروف»: «اطاعت در معروف است.» و اینکه: «لاطاعة فی المعصية»: «در معصیت و نافرمانی (خداوند) اطاعتی نیست.» و در حدیث دیگری آمده است: «لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق»: «در امری که در آن معصیت و نافرمانی خالق باشد، از مخلوق نباید پیروی شود.» و...

اما در مورد شرط قریشی بودن؛ ابن تیمیه هنگام عدم وجود آن، از این شرط چشم پوشی می‌کند. او فخر کردن به نسب را امری نیک نمی‌داند و یکی از برتری‌ها و فضائل اسلام را تشویق به دوری از فخر فروشی می‌داند چنانکه رسول خدا می‌فرماید: «انه اوحی الی ان تواضعوا حتی لا یفخر احد علی احد ولا یبغی احد علی احد»: «به من وحی شده است که تواضع پیشه کنید تا اینکه یکی از شما بر دیگری فخر نفرشد و یکی از شما بر دیگری گردن فرازی و بغاوت نکند.» و از گردن‌کشی و فخر فروشی بر مردم نهی کرده است و هرگاه کسی در طایفه‌ای با فضیلت و با اصل و نسب چون بنی‌هاشم یا قریش رشد کند، اگر به این خاطر بر دیگران گردن فرازی کند، کار بسیار اشتباهی کرده است زیرا فضل و برتری جنس مستلزم فضل و برتری شخص نیست. چه بسا سیاهی حبشی نزد

^۱ - همان: ص 85

الله متعال بر بسیاری از قریشی‌ها برتر باشد.^۱

امامت نزد ابن تیمیه عبارت از یک عقد است و به این اعتبار ابن تیمیه چیز جدیدی نیاورده است چرا که قبل از ایشان علمای اهل سنت همین دیدگاه را داشته‌اند. علمای فقه بر این مساله اجماع دارند چرا که امامت نزد آنها عبارت است از عقد مبیعه میان امام و اهل حل عقد.^۲

و از جمله تعاریفی که ماوردی بر این عقد آورده است به عنوان مثال می‌گوید: «عقدی است رضایی و با اختیار و عنصر اکراه و اجبار در آن دخیل نمی‌باشد.»^۳ اما ابن تیمیه با روشی خاصی توضیح می‌دهد که همگی به اتفاق از هر توافقی که مخالف کتاب الله باشد باز می‌دارند و اتفاق علما مبنی بر بطلان شروط ناقض حکم الله متعال را بازگو کرده و می‌گوید: «اینگونه شروط، با حکم الله و رسول مخالف است و به اتفاق مسلمانان در تمام عقود، باطل می‌باشند.»^۴

همچنین در این امور از نصوص بسیاری استدلال می‌کند از جمله این حدیث که در صحیحین آمده است: «من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع امیری فقد اطاعنی ومن عصا امیری فقد عصانی»: «هرکس از من اطاعت کند، از الله اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، از الله نافرمانی کرده است و هرکس از امیر من اطاعت کند از من اطاعت کرده و هرکس امیر مرا نافرمانی کند، از من نافرمانی

^۱ - ابن تیمیه: اقتضا الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم ص 164 - 165.

^۲ - محمد نجیب المطیعی: حقیقة الاسلام و اصول الحکم.

^۳ - ماوردی: الاحکام السلطانية، ص 5

^۴ - ابن تیمیه: نظرية العقد، ص 15

کرده است.»

به این ترتیب اگر شخصی به امارت گمارده شود و شرط امارت وی این باشد که به غیر حکم الله حکم کند، این شرط باطل است و بدان توجه نمی‌شود.

ابن تیمیه بر خود لازم دانست که علامات و نشانه‌های نظریه‌ی سیاست اسلامی را در رد امامیه بیان کند و آن‌را از زاویه‌ی آنچه سیاست شرعی نام نهاده درمان کند.

سیاست شرعی:

شیخ الاسلام ابن تیمیه در ابتدای کتاب خود «سیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی والرعية» جملاتی را در باب اصلاح فرمانروا و رعیت آورده است، ایشان می‌گوید: «اما بعد؛ در این رساله‌ی مختصر مجموعه‌ای از سیاست الهی گردآوری شده است»^۱ و در آن رابطه‌ی میان خالق و سیاست را بیان می‌کند و قرآن کریم مملو از آیاتی است که امر به معروف کرده و به پیروی از آن تشویق می‌کند و از ظلم نهی کرده و به اجتناب و دوری از آن امر می‌کند مانند این کلام الله متعال که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: «بی‌گمان الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها باز گردانید. و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.» (نساء: 58)

این آیه و دیگر آیات بر عدل و داد دلالت دارند، یعنی حاکم را نسزد که به هیچ وجه بر مردم ظلم کند، چرا که خداوند متعال راه محکم و میانه را ترسیم نموده است و حکم الله، بهترین احکام و شریعت او تعالی، همان است که او نازل کرده است و هر کس به آنچه الله

^۱ - منهج السنه، ج 3، ص 31

فرستاده حکم کند به عدل و عدالت حکم کرده است.^۱

اما در آیهی دیگر الله متعال مردم را به این صورت مورد خطاب قرار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امر تان را و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛» (نساء: 59)

این آیه هدفی را که آیهی اول در پی آن بود، تکمیل می‌کند؛ آیهی اول، متوجه والیان امور است و آنها را به حکم و قضاوت عادلانه فرا می‌خواند و آیهی دوم مربوط و مخصوص به رعیت است تا از والیان امور خود در مواردی که مطابق حکم الله حکم می‌کنند، اطاعت کنند. و هرگاه آنها را به نافرمانی از الله متعال فراخوانند در این حالت دیگر اطاعت و فرمانبرداری پذیرفته نیست و درحالت اختلاف نیز باید به کتاب الله و سنت رسول او رجوع کرد. آیه، پرداخت امانت‌ها به اهل آن و حکم کردن به عدل را واجب دانسته است و این دو جمع میان سیاست عدل‌گرا و ولایت صالحه است.^۲

رسول خدا بر شریعت عدالت‌محور تاکید نموده و ظلم نسبت به مسلمانان را چه زنده باشند و چه مرده، حرام دانستند همچنان که مال، جان و آبروی آنها را حرام کرده است به همین سبب، خطبه‌ی رسول خدا در حجه الوداع، متضمن و متشکل از این احکام بود: «به درستی که جان‌ها، اموال و آبروی شما بر شما حرام است مانند حرمت این روز و این ماه؛ آیا ابلاغ کردم پس آنکه حضور دارد، این موارد را به کسانی که حضور ندارند،

^۱ - ابن تیمیه: سیاسه الشرعیه ص 3

^۲ - منهاج السنة، ج 3، ص 33

برساند.^(۱)

اینها جملاتی بود که از شیخ الاسلام نقل شد.

شاگرد او ابن قیم به خوبی فکر و اندیشه‌ی عدالت را از جمله موارد و ویژگی‌های شریعت به کار می‌برد و عدالت نزد او موافق با احکام شریعت است و برعکس هرآنچه مطابق با احکام شریعت نباشد، عادلانه نیست. هدف شریعت اصلاح زندگی دنیا و آخرت انسان‌ها است پس مطابق با این اهداف، احکامی در نهایت عدالت فرستاد؛ پس ابن قیم، سیاست عادلانه را جزئی از اجزاء شریعت و یا انشعابی از آن نمی‌داند و نتیجه‌ی این اندیشه در باب عدالت و رابطه‌ی آن با شریعت بدین شکل نزد ابن قیم تجلی می‌کند که سیاست را به دو قسم تقسیم نموده و می‌گوید: «نوع اول سیاست ظالمانه و تاریک است که شریعت آن را تحریم نموده است و نوع دوم سیاست عادلانه که حق را از ظالم ستمگر بگیرد، عین شریعت است.»^(۲)

شاگرد ابن تیمیه، با جدایی سیاست از شریعت موافق نیست و معتقد است که سیاست عادلانه همان است که شریعت آورده و برای آن آمده است و میان این دو جدایی نیست و در مورد به کار بردن اصطلاح سیاست می‌گوید: ما آن را به خاطر مصلحت شما سیاست نامیده‌ایم.^(۳) چرا که در حقیقت نام آن عدل الله و رسول است؛ الله متعال پیامبران را فرستاد و کتاب‌های آسمانی را نازل کرد تا مردم در میان خود به عدالت و بر مبنای آن رفتار کنند، عدلی که آسمان‌ها و زمین بر آن بنا شده و برپا است.

^(۱) - منهاج السنة، ج 3، ص 33

^(۲) - ابن قیم، الطرق الحکیمه، ص 4

^(۳) - ابن قیم: الطرف الحکیمه، ص 14

در این صورت سیاست عادلانه جزئی از اجزای شریعت است؛ جزئی که ارکان آنها را کامل کرده تا به امورات مردم رسیدگی کند.

اما تقسیم روش‌های حکم به شریعت و سیاست و تقسیم دین به شریعت و حقیقت یا تقسیم آن به عقل و نقل، باطل است و چنین تقسیم‌هایی صحیح نیست بلکه باید چنین بگوییم: «سیاست، طریقت و عقل، همگی به دو قسم تقسیم می‌شود، صحیح و فاسد؛ صحیح بخشی از شریعت است و باطل متضاد و منافی با شریعت می‌باشد.»^۱ شریعت در ذات خود نسبت به دیگر احکام و قوانین شامل احکام کامل و ارزشمند است و نمی‌توان تصور کم‌کاری شریعت در محقق نمودن مصالح مسلمانان را داشت مگر به دو شکل:

اول: کوتاهی برخی افراد در شناخت شریعت و عدم توانایی آنها در مطابقت آن با واقعیت که به معطل گذاشتن اجرای حدود الهی و پایمال نمودن حق می‌انجامد و برخی گستاخی نموده و حرمت‌های شریعت را هتک کرده و به دیوار می‌کوبند و زیر پا می‌گذارند.

دوم: این گروه و این عملکرد، عملکردی افراط‌گرا و در برابر عملکرد قبلی است و به شیوه‌ی اشتباه و نادرست، احکام را با شریعت انطباق می‌دهند، به گونه‌ای که موافق با حکم الله و رسول نمی‌باشد.

«مشکل هر دو گروه این است که نسبت به آنچه الله متعال به سبب آن رسولان و کتاب‌های آسمانی را فرستاد، شناخت کافی ندارند.»^۲ یعنی هدف آنها، عدلی که الله متعال آسمان‌ها و زمین را بر آن پابرجا نموده است، نمی‌باشد.

^۱- ابن قیم، الطرق الحکیمه، ص 14

^۲- المقریزی: الخطط ج 3، ص 357

به کار بردن اصطلاح (سیاست شرعی) و تقسیمی که ابن قیم از آن بیان داشت، بعدها موثر واقع شد چنانکه ملاحظه می‌کنیم مقریزی (845 هـ - 1441 م) به هنگام بحث در این موضوع، این اصطلاح را به کار می‌برد و حدود آنرا معین می‌کند و ذکر می‌کند که مسلمانان زمان او و بلکه مسلمانان در زمان دولت ترکیه، احکام را به دو قسم احکام شرعی و سیاسی تقسیم می‌کردند. و احکام سیاسی دو نوع بود: احکام عادلانه که پیرو احکام شرعی بود و احکام ظالمانه که شریعت آنرا تحریم کرده بود. و سیاست کلمه‌ای مغولی است که اصل آن «یاسا» می‌باشد و بعدها حرف (س) را به ابتدای آن افزودند. اما افراد ناآگاه می‌پندارند که این کلمه عربی است. و مقریزی کتاب (الیاسا)^۱ را به چنگیز خان مغول نسبت می‌دهد کتابی که حاوی قانون و مجازات‌ها بوده و آنرا به عنوان قانونی برای قوم خود قرار داد. و این کتاب بعد از او میان فرزندان دست به دست انتقال می‌یافت و چنان به آن چنگ زده و بر آن پایبند بودند که اولین مسلمانان به قرآن ملتزم و پایبند بودند. زمانی که طوایف مغول زیاد شدند و در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند و به اسلام به عنوان دین خود گردن نهادند و تعالیم کتاب ارزشمند قرآن را فراگرفتند و احکام شریعت را آموختند، میان حقایق تعالیم شرعی و کتاب آسمانی و مفسد کتاب (یاسا) جمع نمودند و احکام عبادی و قضایای شرعی را با تاثیرپذیری از قواعد کتاب یاسا که کتاب جد و سرورشان چنگیز خان بود مصوب نمودند و این قواعد را «حاجب» نامیده و با آن اختلافات مالی میان مردم را برطرف می‌کردند.

۱- همان، ج 3، ص 359 و نک: کتاب نظام (الخلافة فی الفكر الاسلامی)، د. مصطفی حلمی، دارالدعوة

۳- مرجئه:

دیدیم که چگونه میان مسلمانان اختلاف افتاد و نتیجه‌ی این اختلاف ظهور و بروز آرا و نظریات فرقه‌هایی همچون شیعه و خوارج بود و اما در این میدان گروه دیگری نیز شروع به جولان کردند و آن فرقه‌ی مرجئه بود.

کلمه‌ی (مرجئه) مشتق از (ارجاء) است یعنی «امهل» مهلت داد. آنها امر و سرانجام کسانی را که در موردشان اختلاف دارند، به روز قیامت واگذار می‌کنند و برخی از آنها نام فرقه‌ی خود را، مشتق از «أرجاء» به معنی برانگیختن امید در انسان‌های گناهکار، می‌دانند و آنها هر مسلمانان گناهکاری را به توبه و بازگشت به سوی خدا، امیدوار می‌کنند.^۱

سپس این گروه به بحث مسائل سه‌گانه‌ای پرداختند که قبل از آنها، شیعه و خوارج در مورد آن بحث کرده بودند.

چنانکه بیان کردیم و روشن شد، خوارج مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانستند همچنانکه شیعه نیز امامت را رکنی اساسی در اسلام می‌دانست. مرجئه آمد و اعلان کرد ایمان یعنی شناخت الله متعال و رسولان او و هرکس لا اله الا الله محمد رسول الله را بشناسد، مومن است یعنی آنها عمل را همراه با ایمان شرط نمی‌دانستند و این در واقع واکنشی نسبت به خوارج بود که عمل بر فرایض و ترک گناهان کبیره را شرط ایمان می‌دانستند. همچنین این دیدگاه واکنش و پاسخی به شیعه بود چرا که شیعه اعتقاد داشت ایمان به امامت و اطاعت از امام، جزء ایمان است.

ابن تیمه دو اصل را، عوامل اساسی اشتباه در اندیشه‌های مرجئه می‌داند:

اول: آنها گمان کردند که ایمان تنها یک مرتبه و درجه دارد و گفتند: ایمان فرشتگان،

^۱-احمد امین، فجر الاسلام، ص 279

پیامبران و انسان‌های فاسق با هم برابر است. این در حالی است که ایمانی که الله متعال واجب کرده با این ایمان بسیار متضاد است؛ پس بر فرشتگان نوعی از ایمان واجب کرده که بر بشر واجب نکرده است یا بر پیامبران نوعی از ایمان واجب کرده که بر غیر نبی واجب نکرده است و مقصود ما در اینجا این نیست که تنها بر آنها عمل را واجب نموده است بلکه تصدیق و اقرار نیز لازم و واجب و ضروری است.

دوم: مرجئه قایل به تمییز و تفاضل مردم در انجام اعمال نیستند، در حالی که ایمان کسی که واجبات را به طور کامل انجام می‌دهد با کسی که برخی از آنها را انجام نمی‌دهد، یکسان نیست همچنین ایمان شخص دزد، زناکار و شراب‌خوار مانند ایمان غیر آنها نیست.^۱

۴- قدریه (نفی کنندگان تقدیر):

ابن تیمیه می‌گوید: در اواخر عهد صحابه، قدریه به وجود آمدند و اصحابی که باقی مانده بودند همچون ابن عمر، ابن عباس، وائله بن اسقع و ... با آنها مناظره و مباحثه کردند.^۲

آنها می‌گویند: امور پیش‌روی انسان به دست اوست و خداوند اعمال و امور را مقدر نکرده است. گفته می‌شود اولین کسی که این ایده و اندیشه را مطرح کرد، مردی از اهل بصره و از فرزندان مجوس بود؛ معبد جهنی اینها را از او فرا گرفت و غیلان از معبد جهنی آموخت.^۳

۱- ابن تیمیه، الفرقان بین الحق و الباطل، ص 29

۲- ابن تیمیه، النبوات، ص 142

۳- شرح عقیده الاسفراینی، ج 1، ص 251

در ادامه شرح و تحلیل ایمان به تقدیر خواهد آمد اما اکنون مختصری از آنرا برای خواننده بیان می‌کنیم. مذهب اهل سنت و جماعت در ایمان به تقدیر چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه بدان اشاره نموده است، به این صورت است که الله متعال خالق هر چیزی و رب و مالک آن است هیچ پروردگاری جز او نیست و هیچ خالقی جز او نمی‌باشد. هر چه بخواهد می‌شود و هر چه نخواهد نمی‌شود، هر نعمتی که به بنده برسد، الله متعال به وی عطا کرده و هر شری که به او برسد به سبب گناهان و کردار زشت او می‌باشد، چراکه الله متعال می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»: «هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید و (الله) از بسیاری (گناهان) در می‌گذرد.» (شوری: 30)

و همچنین می‌فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ»: «آنچه از نیکی‌ها به تو رسد، پس از جانب الله است و آنچه از بدی به تو رسد، از جانب خود توست.» (نساء: 79) یعنی هر نصرت و پیروزی که بدست می‌آوری، الله متعال به تو ارزانی کرده است و هر اندوه، پستی، بلندی و شری که به تو می‌رسد به سبب گناهان و اشتباهات تو است و تمامی امور تحت خواست، قدرت و خلق او می‌باشند پس بنده می‌بایست به قضا و قدر الله متعال ایمان بیاورد و به شریعت و اوامر الهی گردن نهد.

تقدیر، میان بنده و عمل مطابق با شریعت الله متعال حایل و مانع نمی‌شود، در صحیحین از علی رضی‌الله‌عنه روایت شده که می‌گوید: ما همراه رسول خدا در بقیع در تشییع جنازه‌ی شخصی بودیم، رسول الله فرمود: «ما منکم احد الا وقد کتب مقعده من النار و مقعده من الجنة»: «هیچ‌یک از شما نیست مگر اینکه جایگاه او در آتش و در بهشت

مشخص و نوشته شده است.» صحابه گفتند: ای رسول خدا، آیا به نوشته‌مان در لوح محفوظ اعتماد نکنیم و اعمال نیک را ترک کنیم؟ فرمود: «اعملوا فکل میسر لما خلق له، اما من کان من اهل السعادة فسیسر لعمل اهل السعادة و اما من کان من اهل الشقاوة فسیسر لعمل اهل الشقاوة»: «عمل کنید، زیرا هر انسانی برای چیزی که بخاطر آن آفریده شده آمادگی دارد. هر کس اهل سعادت باشد، به عمل سعادت‌مندان می‌گراید و هر کس اهل شقاوت باشد اعمال بدبختان و شقاوت‌مندان برایش می‌شود.» سپس این کلام الله متعال را تلاوت فرمود: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَّسِرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَّسِرُهُ لِّلْعُسْرَى»: «پس اما کسی که (در راه الله) بخشید و پرهیزگاری کرد. و (سخنان) نیک را تصدیق کرد. پس ما او را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم. و اما کسی که بخل ورزید و بی‌نیازی طلبید. و (نیز سخنان) نیک را تکذیب کرد. پس بزوری او را به (راه) دشوار سوق می‌دهیم.» (لیل: 10-5)

از این روشن شد که ارتباط افعال با نتایج آن در رفتار و زندگی انسان، مانند رابطه‌ی میان سبب و مسبب در عالم طبیعی و به حکم عقل و تجربه است؛ رشد گیاه بستگی به بذر و آب دادن دارد و سیری با خوردن محقق می‌شود و مرگ با قتل و... به همین دلیل رسول خدا دیگران را به عمل کردن تشویق می‌کرد و خود الگویی نیک بود در عمل به آنچه الله متعال دوست داشت و رضای او در آن بود؛ و ما را نیز بدان امر کرده است. در حدیث صحیح آمده که پیامبر فرمودند: «المومن القوی خیر واحب الی الله من المومن الضعیف وفي کل خیر احرص علی ما ینفعک واستعن بالله ولا تعجزن فان اصابک شیء فلا تقل لو انی فعلت کذا لکان کذا ولكن قل قدر الله

وما شاء فعل فان لو تفتح عمل الشيطان»: «مومن قوی نزد الله متعال از مومن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است و در هر دو خیر و خوبی است. در آنچه به سود تو است، حریص باش و از الله یاری بجو و درمانده نشو، اگر چیزی به تو برسد نگو اگر فلان کار را می‌کردم، فلان می‌شد بلکه بگو خداوند مقدر کرده بود و خداوند هر چه بخواهد می‌کند زیرا کلمه‌ی «اگر» دروازه‌ی وسوسه‌های شیطان را باز می‌کند.»

پیامبر ما را به دو چیز امر کرده است: اینکه بر آنچه به سود ما است، حریص باشیم و آن انجام اوامر خداوند یعنی عبادت و اطاعت از الله و رسول است و اینکه از الله یاری بجوییم و این متضمن ایمان به تقدیر است و هیچ توفیق و نصرت و یاری جز به توفیق او تعالی میسر نیست و هر چه بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد نمی‌شود.

اما اگر کسی چنین پندارد که بدون یاری و خواست الله، از او تعالی اطاعت و پیروی کرده - چنانکه قدریه می‌پندارند - با قدرت کامل و خواست نافذ و اینکه همه چیز مخلوق او می‌باشند، به مبارزه برخاسته است. از طرف دیگر اگر کسی چنین گمان کند که آنچه بخواهد انجام دهد، چه مخالف امر شرعی دینی و یا مخالف آن باشد، پسندیده و نیک است درحقیق با دین الله به مبارزه برخاسته و کتاب‌ها، پیامبران، وعده و وعید الله متعال را دروغ شمرده است و غضب و مجازات الله متعال نسبت به این شخص شدیدتر و بدتر از شخص قبلی است. از این‌رو انسان باید به تقدیر ایمان داشته باشد و به اوامر و نواهی شریعت، گردن نهد و اگر کار نیکی کرد، الله متعال را شکر و سپاس گوید و اگر عمل بدی از او سرزد، از او تعالی طلب آمرزش کند و بداند که اینها به قضا و قدر الهی بوده است، در این صورت این شخص از مومنان است. آدم علیه‌السلام وقتی گناه کرد، توبه کرد و الله او را برگزید و هدایت کرد اما ابلیس راه عناد و لجبازی درپیش گرفت و تکبر

نمود و مورد لعنت خداوند متعال قرار گرفت و او را از درگاه خود دور کرد. پس هرکس توبه کند، آدم است اما کسی که گناه کند و به تقدیر استناد کند ابلیس است. انسان‌های خوشبخت از پدر خود پیروی می‌کنند اما بدبخت‌ها از دشمن‌شان ابلیس پیروی می‌کنند.^۱ اینها چهار فرقه‌ای بودند که در عصر صحابه به وجود آمدند؛ عبدالله بن مبارک می‌گوید: «اصول بدعت چهار تا هستند: خوارج، شیعه، قدریه و مرجئه.»^۲

۵- جمهیه: پیروان جهم بن صفوان؛ بدعت جبر و نفی صفات پروردگار

جهم بن صفوان در سمرقند خراسان رشد کرد و پرورش یافت و شاگرد جعد بن درهم بود و منهج تاویلی وی را فراگرفت.

روایت شده است که خالد بن عبدالقسری (در خطبه‌ی نماز) خطاب به مردم گفت: (ای مردم، قربانی کنید، الله متعال از شما قبول کند و من نیز جعد بن درهم را قربانی می‌کنم چرا که او می‌پندارد، خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود برنگزیده و با موسی صحبت نکرده است؛ پاک و منزّه است الله متعال از آنچه جعد بن درهم می‌گوید. سپس از منبر پایین آمده و او را ذبح کرد.)

ذهبی می‌گوید: «جمهیه و معتزله چنین می‌گویند و در این موارد، کتاب الله را تحریف کرده و می‌پندارند که خداوند از این چیزها منزّه و مبرا است.»^۳ اعتقاد به جبر و نفی صفات پروردگار نیز به جهم منتسب است و علما او را بدعتی و فاسق می‌دانند زیرا تاویلات وی منحرف و مخالف با نصوص شرعی بود، چرا که نصوص

^۱ ابن تیمی: النبوات ص 142 - 143

^۲ مجموع فتاوی ابن تیمیة، ج 2، ص 63 - 73 باختصار

^۳ ذهبی: العلو للعی الغفار

شریعت صفات و اسامی نیکوی پروردگار را اثبات می‌کند و اثباتگر آزادی انسان و مسئولیت وی نسبت به اعمالش است و جبر را از او نفی می‌کند. امامان اهل سنت امثال ابن حنبل، ابن قتیبه، ابن مبارک و امثال آنها، او را رد کردند. جای تعجب اینجاست با اینکه جهم بن صفوان معتقد به جبر بود خود همراه حارث بن سریح بر علیه بنی امیه خروج کرد و جنگید برخلاف اعتقادی که در مورد جبر داشت چون اگر واقعا معتقد به جبر بود تاثیر این اعتقاد بر عملش آشکار می‌شد و او را از خروج بر علیه بنی امیه باز می‌داشت. او با وجود اینکه چنان که شهرستانی گفته است، جبری مسلک بود، در همان زمان یکی از شیوخ معتزله به شمار می‌آمد چرا که به نفی صفات پروردگار و خلق قرآن اعتقاد داشت.^۱

اشعری چهره‌ای واضح‌تر و دقیق‌تر از اعتقادات او برای ما ترسیم نموده است، وی می‌گوید: «درحقیقت هیچ‌کس هیچ عملی انجام نمی‌دهد جز پروردگار یکتا؛ و فقط او فاعل است و افعال مردم به طور مجازی به آنها منتسب می‌شود، چنانکه گفته می‌شود: درخت و زمین به حرکت درآمد و خورشید غروب کرد، درحقیقت الله متعال است که با خورشید، زمین و درخت چنین می‌کند و تنها تفاوت با انسان در این است که او تعالی برای انسان یک قوه و نیرو آفریده تا با آن کارها را انجام دهد و برای انجام این فعل، برای او اراده و اختیار قرار داده است همچنان که برای وی قامت، رنگ و روی آفریده است.»^۲

در این سخن به روشنی شاهد مغالطه هستیم به این صورت که او افعال بندگان و صفاتی را که این افعال بدان وجود می‌آیند، یکسان قرار داده است و آنها را یکی و متساوی

۱- احمد امین، فصیح الاسلام، ج 3، ص 81

۲- اشعری: مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 312 تحقیق محی الدین عبدالحمید، چاپ النهضه 1950 م.

دانسته است، در واقع خلقت طول و عرض و رنگ و دیگر صفات انسان با اراده و خواست و قدرت انسان نبوده است، اما افعال و اعمال انسان، تحت خواست و قدرت انسان می-باشند و این افعال از او و تحت قدرت و ارادی او می-باشند.^۱

در ابتدا صحابه اصطلاح «بدعت» را در برابر سنت به کار بردند چرا که هر چه علیه سنت و به دشمنی آن برخیزد، بدعت است (سنتی که تبعیت از آن واجب است، سنت رسول خدا می-باشد، سنت شامل اصول، اعتقادات، اعمال و عبادات می-باشد و هر دوی اینها در آنچه الله متعال خبر داده و امر کرده داخل می-شوند).^۲

ابن تیمیه بدعت را به دو نوع تقسیم کرده است: نوع اول بدعتی است که پیروان آن می-خواهند از نصوص پیروی کنند اما در فهم آیات قرآن و احادیث دچار خطا و اشتباه می-شوند مانند خوارج و شیعه‌ی میانه و معتدل و مرجئه؛ اما نوع دوم بدعت - همان جمهیه می-باشند - اصل دین آنان پیروی از قرآن و سنت نیست چرا که آنها صفاتی را که نصوص، تایید کرده‌اند، نفی می-کنند.

ابن تیمیه در عبارتی جامع می-گوید: «جایز نیست در قرآن مواردی باشد که مخالف صریح عقل و احساس انسان باشد مگر اینکه در قرآن معنای آن بیان شود، چرا که خداوند متعال قرآن را شفای دل‌ها و بیان روشنی برای مردم قرار داده است پس جایز نیست که خلاف آن باشد اما آثار رسالت در برخی مکان‌ها و برخی زمان‌ها، پنهان مانده است به-گونه‌ای که آن مردمان، آنچه را رسول خدا آورده است نمی-دانند و نمی-شناسند و این پنهان

۱- ابن تیمیه: منهاج السنة، ج 1، ص 58

۲- ابن تیمیه: النبوات ص 67 (سنت و بدعت با تفصیل)

۳- ابن تیمیه: النبوات، ص 95

ماندن یا به سبب عدم شناخت و معرفت نسبت به لفظ و معنای آن است که در این صورت به سبب عدم شناخت نور نبوت، در جاهلیت به سر می‌برند و به این ترتیب، شر و بدی و تفرقه به وقوع می‌پیوندد مانند فتنه‌هایی که در اثر جنگ بوجود می‌آید. بدین سبب، فتنه‌های قولی و عملی ناشی از جاهلیت است، جاهلیتی که به سبب پنهان ماندن نور نبوت از آنها به وجود آمده است و چون نور نبوت قطع شود در بدعت‌ها گرفتار شده و بدعت‌ها و گناهان به وجود آمده و شر و بدی میان آنان به وقوع می‌پیوندد. و اگر نزاع در اصول و فروع به الله و رسول او عرضه نشود حقیقت روشن نمی‌شود بلکه افراد درگیر همچنان سر درگم و بدون دلیل در کار خود باقی می‌مانند.

قبل از ورود به دایره‌ی متکلمین که این جدایی‌ها به آنان باز می‌گردد، خصوصاً بحث در مورد بزرگترین گروه‌های متکلمین یعنی معتزلی‌ها و اشعری‌ها، اکنون به بیان موضع سلف می‌پردازیم؛ ابوحنیفه با توصیف خود، گرایش صحیح را برای ما روشن می‌کند. گرایش و راهی که برای مسلمانانی که در نزاع و دیگری با یکدیگر به سر می‌برند، راه نجات و کمک کننده است؛ از ایشان در مورد جماعت پرسیده شده و ایشان فرمود: «جماعت هفت چیز است: اینکه ابوبکر و عمر را برتر از سایر صحابه و مردمان پس از انبیا بدانیم، عثمان و علی را دوست داشته باشیم، هر کس از اهل قبله که مرد و گناهکار بود، بروی نماز گذاری، با رای و نظر خود در مورد الله چیزی نگویی بلکه او را همان‌طور که خودش توصیف نموده، وصف کنی.»

همچنین امام ابویوسف که یکی از شاگردان و یاران اوست می‌گوید: «مذهب اهل جماعت نزد ما و فقیهانی که اهل بدعت و هوای نفس نیستند این است که: هیچ‌یک از اصحاب رسول خدا را دشنام ندهی، از آنها عیبجویی نکنی، اختلافات آنها را ذکر نکنی که

سبب انحراف و کج شدن قلوب می‌شود، در این شک نکنی که آنها مومن بودند، هیچ‌یک از اهل قبله را که به اسلام اقرار کرده و به قرآن ایمان دارد، تکفیر نکنی، حتی اگر گناهی کرده بود او را از دایره‌ی ایمان خارج نکنی، سخن قدری‌ها را نگویی، در دین با یکدیگر جنگ و دشمنی نکنید که از بزرگترین بدعت‌ها است.»

و اینچنین عقیده‌ی اهل سنت و جماعت روشن شد تا همچنین پاسخی باشد برای شکافی که در امت به دست معتزله روی داد چنانکه خواهیم دید.

۶- معتزله: اصول معتزله و اعتراض و انتقاد علمای اهل سنت نسبت به آن

تعریف:

تقریباً تمام مصادر تاریخی و کتاب‌های مربوط به فرقه‌ها آورده‌اند که به وجود آمدن مذهب اعتزال به اختلاف و اصل بن عطا با استادش حسن بصری (110 هـ) پیرامون حکم مرتکب کبیره، باز می‌گردد. و به همین سبب و اصل بن عطا مجلس حسن بصری را ترک گفت. به جز این روایت مشهور، ملطی (متوفی 377 هـ) بر این باور است که ایجاد معتزله به زمان اعتزال حسین بن علی از خلافت به نفع معاویه بازمی‌گردد، چرا که آنها از یاران علی بودند و از مردم جدا شده و به گوشه‌ی خانه و مساجد رفتند. درحالی که می‌گفتند: به علم و عبادت مشغول می‌شویم. و به این سبب «معتزله» نامیده شدند، اما قول بهتر و راجح، همان روایت اول است.

به هر حال، خوارج با عواملی که ذکر نمودیم، از جماعت جدا شدند و همین کار را معتزله با روشی دیگر انجام دادند و نام معتزله را برای خود برگزیده و اصول پنجگانه وضع نموده و بدان اعتقاد داشتند، از جماعت مسلمانان جدا شده و کنار کشیدند و بسیار بر جدایی و ظهور و اعلان عقاید خود، حریص بودند به همین دلیل از سوی علما، انکار و

طرد شدند چرا که آنها اندیشه‌ها و باورهایی را ایجاد کردند که هیچ‌یک از مسلمانان صدر اسلام به آن باور نداشتند مانند حکمی که در مورد مرتکب کبیره قایل شدند که در منزلگاهی میان بهشتیان و دوزخیان قرار دارد و تقدیر را نفی کردند. عبدالله بن مبارک مسلمانان را در مورد آنها بر حذر می‌داشت و می‌گفت: «ای طالب علم، نزد حماد بن زید برو؛ علم را با صبر و بردباری فراگیر و از بدعت‌های عمرو بن عبید دوری کن.»

از این مطلب به جدایی علمای حدیث و متکلمین از زمان طلوع و بروز مسائل کلامی پی می‌بریم. عمرو بن عبید قبل از این، در دایره‌ی جماعت اسلامی بود و مرتبط و متصل با اصول اسلامی و از بزرگ شدگان مکتب و حلقه‌ی درس امام حسن بصری، امام بصره‌ی بزرگ، به شمار می‌رفت اما وقتی اظهار داشت که دیدگاه وی مخالف با جماعت مسلمین است، به جرگه‌ی مبتدعین پیوست؛ ابن حبان به این صورت او را توصیف می‌کند که خداترس و عابد بود تا اینکه بدعتی ایجاد کرد و از مجلس حسن بصری جدا شد و گروهی نیز با او همراه شدند که معتزله نامیده شدند. صحابه را دشنام داده و در حدیث دروغ می‌گفت اما نه به عمد...

اصول پنجگانه نزد معتزله:

اصول پنجگانه‌ای که معتزله بر آن اتفاق دارند، عبارتند از: توحید، عدل، وعده و وعید، منزله بین منزلتین و امر به معروف و نهی از منکر؛ و هرکس به این اصول چیزی بیفزاید و یا کم کند لایق لقب اعتزال نیست.

افکار و اندیشه‌های معتزله، درخشان و براق است مانند معدن قلبی که چشم‌ها را می‌رباید اما کسی که دقت کند متوجه می‌شود درخشندگی آن، دروغین است؛ اگر به دقت به فهم و شناخت اصول آنها یک به یک پردازیم و آنها را تحلیل کرده و با عقاید اهل سنت

مقایسه کنیم، تقلبی بودن عقاید آنها بر ما آشکار می‌شود.

مقصود آنها از توحید^۱ نفی صفات خداوند متعال است. امام ابوالحسن اشعری در

۱- معتزله با انتخاب خود این اصول پنجگانه را به کار گرفتند چنانکه در مقدمه‌ی این کتاب و در باب مسئله‌ی اصطلاحات و کیفیت به کارگیری آنها در جرگه‌ی علوم اسلامی بیان کردیم. آنها به دو اصل از این اصول می‌بالیدند و آن دو توحید و عدل هستند؛ و درحقیقت قصد آنها از توحید، نفی صفات پروردگار و از عدل، نفی تقدیر است. قبل از وارد شدن به توضیح این اصول پنجگانه، ضروری است که ابتدا موضوعاتی که در دایره‌ی اسلام قرار می‌گیرد، بشناسیم و اینکه اصل توحید نزد اولین مسلمانان که آن را از کتاب و سنت فهمیده بودند، چه بوده است؟ شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «توحیدی که الله با آن پیامبرش را فرستاد و کتابش را نازل کرد، عبادت خداوند یگانه و بی شریک است. این توحید، توحید الوهیت است که متضمن توحید ربوبیت می‌باشد چنانکه الله متعال می‌فرماید: «وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» و الله شما الله یگانه است.» (بقره: 163)

و اینکه می‌فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِذَا تَوَلَّى فَرَغَ مِنْهُ» «دو معبود را نگیرید، فقط او معبود یگانه است، پس (تنها) از من بترسید.» (نحل: 51)

و اینکه می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» «و (ما) پیش از توهیج پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید.» (انبیاء: 25)

به این ترتیب، دعوت پیامبران که بر پایه‌ی این توحید استوار است، با عقیده‌ی شرک‌آمیزی که مشرکان به آن گردن می‌نهادند، منافات دارد چرا که مشرکان اقرار می‌کردند که پروردگار جهانیان یکی است اما همراه با او غیر او را نیز عبادت می‌کردند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» «و بیشتر آن‌ها به الله ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه آنان (به نوعی) مشرک‌اند.» (یوسف: 106)

و خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» «و اگر از آن‌ها

کتاب (مقالات الاسلامیین) به طور کامل عقیده‌ی آنها را آورده است و ما نیز جرعه‌ای از این کتاب می‌نوشیم و مواردی را که در ذیل این اصل بدان معتقدند، بیان می‌کنیم. آنها اجماع دارند که خداوند یگانه است و هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست. جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست. مکان او را احاطه نکرده است و زمان بر وی جاری نیست. ممارست و رنج، بر او جایز نیست و در مکان‌ها حلول نمی‌کند. بر چیزی از صفات مخلوقات که دلالت بر حدوث آنها دارد، توصیف نمی‌شود و هر چیزی که به ذهن خطور کند و با وهم و گمان انسان تصور شود، شبیه خداوند نیست. قبل از موجودات و خلق مخلوقات، موجود بوده و همیشه عالم، قادر و زنده بوده و هست و خواهد بود. چشم‌ها او را نمی‌بیند و بر او احاطه ندارند.

اشعری عقاید آنها را برای ما بیان نموده است چرا که وی به عقاید آنها آگاه است و مدت چهل سال با آنها بوده است و برای ما عقاید آنها در مورد توحید را بیان کرده است. برای اطلاع از عقاید آنها، شناخت الفاظ و اصطلاحات فلسفی لازم است علاوه بر شناخت اوصاف ناشایستی که به کار برده‌اند که باعث می‌شود بدانیم چقدر قلب‌ها عاری و خالی از هیبت و ترسی است که در دل اولین مسلمانان بود و همچنین سخنی را که منسوب به جنید است درک می‌کنیم که می‌گوید: «نفی عیب از آنجا که عیب در مورد خداوند محال است، خود عیب است.» گویا مقصود وی اطلاق کلمات مترادفی است که آنها از خداوند نفی می‌کنند و می‌گویند: «نه گرما دارد و نه رطوبت، نه سفت است و نه طول، عرض و عمق دارد...» و دیگر الفاظی که با ادب سخن گفتن در مورد پروردگار

پرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید؟!» مسلماً می‌گویند: «الله» (لقمان: 25) نک: شرح

العقیده الاضفهانیه ص 20-21، ابن تیمیة، چاپ کردستان، مصر، سال 1329 هـ.

عالمیان منافات دارد. به این ترتیب حکمت سکوت سلف صالح از گفتن امثال این سخنان و اکتفا نمودن به قرآن کریم را متوجه می‌شویم و این دلیلی بر ایمان عمیق و توجه زیاد آنها به کتاب خداوند متعال است؛ هم آن را تلاوت می‌کردند، هم حفظ نموده و هم به آن عمل می‌کردند و به یقین می‌دانستند که قرآن آنها را از همه چیز بی‌نیاز می‌کند.

مفهوم توحید به عنوان اصل اول نزد معتزله، اثبات یگانگی خداوند و نفی صفاتی است که به گمان آنها، اثبات آن صفات منجر به شرک می‌شود. دیدن خداوند متعال در آخرت را انکار کردند. همچنین فرع دیگری از این اصل ناشی می‌شود و آن محدث و مخلوق دانستن قرآن است اما علمای اهل سنت در کمین آنها نشستند و با براهین عقلی، عقیده‌ی آنها را باطل کردند و مجادله‌ی امام احمد با آنها مهمترین سند برای عقیده‌ی راستین اهل سنت و جماعت است.

معتزله گمان کردند که با نفی صفات پروردگار، بر عقیده‌ی توحید تاکید می‌کنند. آنها تشبیه، تجسیم و سخنان ناروا در مورد پروردگار را رد می‌کردند و مخالفین خود را با این صفات توصیف می‌کردند و اولین کسانی هستند که مخالفان خود را با این صفات نکوهش کردند.

ابن تیمیه در انتقاد از آنها معتقد است اسم‌هایی که در دین مدح و یا نکوهش به آنها تعلق گرفته است، فقط همان اسامی است که خداوند دلیلی در مورد آنها فرستاده است و قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت می‌کند مانند اسامی مومن، کافر، عالم، جاهل، مقتصد و ملحد؛ اما این الفاظ سه‌گانه نه در کتاب الله و نه در حدیث رسول خدا نمی‌باشد و هیچ‌یک از آنها به طور مطلق بر سلف و امامان امت منطبق نمی‌باشد به همین سبب، توحید نزد آنان اصطلاحی است که با آن تمام صفات پروردگار را نفی می‌کنند و هر کس چیزی از آن

صفات اثبات کند، او را به تشبیه و تجسیم متهم می‌کنند حتی اگر کسی بگوید: «خداوند می‌بیند» یا «او علم دارد»، نزد آنان مشبهه و مجسمه است. اما توحیدی که خداوند با آن پیامبران را فرستاده و کتاب‌های آسمانی را نازل کرد، هیچ‌یک از این مصطلحات را شامل نمی‌شود، بلکه الله متعال به بندگانش امر نمود که تنها او را عبادت کنند و با او چیزی را شریک نگیرند. هیچ‌کس بهره و نصیبی از عبادت و توابع آن ندارد، این در عمل است. و در قول: ایمان به چیزی است که خداوند خود را به آن توصیف نموده است و پیامبر، خداوند را به آن توصیف کرده است. پس توحید با قول و کلام است و به این معنا که خداوند را به آنچه پیامبران او را توصیف نموده‌اند وصف کنند و حتی این به تنهایی برای نجات و سعادت کافی نیست بلکه باید خداوند یگانه را عبادت کرد و او را به تنهایی به عنوان معبود برگزید و این معنای قول «لااله الاالله» است. این جدایی میان علم و عمل و برگزیدن یک بخش بر دیگری و جدل در قضایای ثابت، همه این عوامل، آنها را به فلاسفه نزدیک می‌کند و عقیده والای حاکم بر زندگی را دگرگون کرده و جای آن را به آرا و نظریاتی می‌دهد که مناقشه، اختلاف و نظرات متفاوت در رد و قبول پیرامون آن می‌باشد.

علاوه بر این، هر مقایسه‌ای میان صفات خداوند متعال و افعال و نام‌های نیکوی او و میان آنچه آنها به بهانه‌ی توحید بیان کرده‌اند، به ما نشان می‌دهد که مصطلحات آنها به الفاظ فیلسوفان یونان نزدیک‌تر است تا به آیات قرآن؛ قرآن کریم مملو از اثبات صفات پروردگار و اسامی نیکوی او تعالی است. در باب علم این کلام خداوند متعال را می‌خوانیم: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»: «و (آگاهی از) غیب آسمان‌ها و زمین از آن الله است و همه‌ی کارها به سوی او باز گردانده می‌شود، پس او را بپرست و بر او توکل کن و

پروردگارت از آنچه می‌کنید، (هرگز) غافل نیست.» (هود: 123)

الله عزوجل می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى * وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت. از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر خاک (پنهان) است. و اگر سخن آشکارا بگویی (یا آن را پنهان داری) بی‌گمان او (راز) نهان و پنهان‌تر را می‌داند. (او) الله است، که هیچ معبودی جز او نیست، نام‌های نیکو از آن اوست.» (طه: 5-8)

و در جایی دیگر می‌فرماید: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ»: «الله می‌داند آنچه را که هر ماده‌ی بدن باردار می‌شود و آنچه را که رحم‌ها می‌کاهند و آنچه افزون می‌کنند و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد. (او) دانای غیب و آشکار، بزرگ بلند مرتبه است.» (رعد: 8-9)

و قدرت خود را چنین توصیف می‌کند: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: «آن بدان خاطر است که (بدانید) خدا حق است و او مردگان را زنده می‌گرداند و بر هر چیزی توانا است.» (حج: 6)

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ»: «هر چه بخواهد می‌آفریند و الله بر هر چیز تواناست.» (مائده: 17)

پس به قدرت او نگاه کن که اگر انسان به اصل خود، جدایی، زندگی، مرگ و برانگیخته شدن خود نگاه کند، قلب‌ها دگرگون شده و عقل‌ها متحیر و مات و مبهوت

می ماند!!! خداوند متعال می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ»:

«و به راستی انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. سپس او را از نطفه‌ای در قرار گاهی استوار (= رحم) قرار دادیم. سپس نطفه را (به صورت) علقه (= خون بسته) گردانیدیم، آنگاه علقه را (به صورت) مضغه (= پاره گوشتی) در آوردیم، آنگاه مضغه را (به صورت) استخوان‌هایی گردانیدیم، پس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس آن را آفرینشی دیگر بخشیدیم، پس (پر برکت و) بزرگوار است، الله که بهترین آفرینندگان است. سپس مسلماً شما بعد از این خواهید مرد. آنگاه یقیناً شما روز قیامت بر انگیخته می شوید.» (مومنون:

(16-12)

برای روشن شدن بیشتر مطلب، در مورد مبحث زیر صحبت خواهیم کرد:

آثار ایمان به صفات پروردگار در زندگی دنیوی ما:

کسی که با توجه ژرف، قرآن را بخواند و بر سنت نبوی مطلع شود، عنایت روشن و آشکار این دو مصدر وحی به اثبات اسما و صفات پروردگار برایش مشهود می‌شود و اینگونه به نتیجه، فواید و آثار آن در حیات بشری خود پی می‌بریم و به امید و آرزو دل بسته و در برابر عوامل غلبه و ترس کرنش می‌بریم و لباس ضعف از تن درآورده و ناکامی و ناامیدی را از خود دور می‌کنیم و از کسی آگاه می‌شویم که دست ما را می‌گیرد و آمال و آرزوهای ما را برآورده می‌کند و در درونمان آرامش می‌افکند، آرامشی در وسط دریای خروشان زندگی!!

قبلا گفتیم، انسان همراه با شناخت پروردگار خود و اقرار به وجود او خلق شده است و امروز می‌توانیم بگوییم: «از روی یقین و نه شک و تردید، لایه‌های اندیشه‌ی بشر، شاهد انسانی نیست که به اله عقیده نداشته باشد. اما میان بشر به سبب اختلاف در اساس اعتقاد به وجود الله، اختلافی در تصور و اندیشه به وجود آمد.^۱»

مثلا فلسفه‌ی ارسطو، مبدا ابتدایی را به یک واجب الوجود توصیف می‌کند اما واجب الوجود ارسطو، ذاتی خالی از هر وصفی است، در هیچ‌یک از ذرات عالم دخل و تصرفی ندارد و با این توصیفات دیگر دریچه‌ی دعا و پنا بردن بسته شد و بلکه امیدها و آرزوهای انسان‌ها قطع شده و جایگاهی ندارد و دیگر امیدی نمی‌ماند چرا که هیچ راه ارتباطی و پل ارتباطی میان او و میان مبدا اول وجود ندارد. همچنان که این اندیشه و این فلسفه چنین می‌پندارد.

عکس این عقیده، عقیده‌ی اعراب جاهلی اینگونه بود که تمام صفات خدا را به اشخاص و مخلوقات او نسبت می‌دادند مانند توانایی زنده کردن، رزق، علم و ... این عقیده نیز امید به دراز کردن دست نیاز به سوی یک اله و پناه بردن به او را قطع کرد و از بین برد که پس از آن آیات روشن‌گر قرآن و احادیث نبوی آمد و انسان را متوجه صفات پروردگار نمود و او را از علم، قدرت و سایر صفات و اسامی مبارکش، آگاه نمود.

او خدایی است پاک و منزّه، زنده و پابرجا است. دعای فرد مضطر را قبول می‌کند چون او را بخواند و شر و بدی را از او دور می‌کند و (علم او) از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است و با علم خود، همیشه و همه جا همراه انسان است، قلب او را آرام می‌کند

^۱ - د. زکی نجیب محمود: الله و حياة الانسان في فكره وسلوكه ص 18-19 مجله الهلال - جمادی

و او را به یاری و مدد خداوند، بسیار مطمئن می‌گرداند تا جایی که این انسان ایمان می‌آورد که هیچ پناهگاهی جز به سوی او نیست، هنگام مصیبت صبر نموده و هنگام نعمت شکر می‌کند، از او یاری می‌خواهد و او را یاری می‌کند، از او می‌خواهد به وی می‌دهد، از او تقاضای آب و رفع تشنگی می‌کند، تشنگی اش را برطرف می‌کند، خود را به او نزدیک می‌کند، او نیز به سویش می‌آید.

اینچنین اسما و صفات پروردگار، یادآور نیاز دائمی انسان به خالق و رازقش می‌باشد و هیچ وقت گمان بی‌نیازی از مولای خود نمی‌کند و در پیشاپیش او دروازه امید به زندگی دائمی و بهتر، چه در دنیا و چه در عقبی باز می‌شود.

شناخت ذات و صفات پروردگار چنان تاثیری در او دارد که به خوبی درک می‌کند الله در تمام حرکات و سکانات وی مراقب اوست، در پنهان و آشکار ناظر بر اعمال اوست و این در او تقوی و ترس ایجاد می‌کند و بسان انسانی عابد، نیازمند و متضرع، او را پناه خود دانسته و به وی پناه می‌برد.

چون به بحث و بررسی عقاید ملت‌ها و گروه‌های دیگر مانند یهود، نصاری و مجوس پرداخته شود، در اندیشه‌های الهی و معنوی آنها تصویری مانند تصور یک مسلمان نسبت به پروردگارش، دیده نمی‌شود. چرا که درحقیقت تصور آنها نیاز به الوهیت انسان غربی و جایگزینی علم و خدایانی است که در زمین زندگی می‌کنند. که باید بعد از این به مشکلاتی که این الوهیت جدید، الوهیت علم و انسان در قرن 20 تدبر کنیم.

بدتر از این آن است که وقتی عقیده ما مسلمانان نسبت به توحید ضعیف شد، توحیدی که برای برطرف شدن این آلودگی‌ها به آن پناه می‌بردیم، فساد و تباهی به ما روی آورد؛ بعد از نفوذ انحراف غرب در میان مسلمانان، چنان در برابر آن کرنش کردیم که

نزدیک بود به طور کامل مانند آن شویم و نزدیک بود اکثر و بیشتر ما با تکیه بر ظواهر عقل و بیش خود از خداوند، خالق این هستی، سبقت گیرد.^۱

در میان تمدن‌ها، تمدن اسلامی بر عقیده‌ی توحید بنا شده است. مسلمانان پیوسته در ایجاد توزان میان ایمان به الله، غیب، ذات و صفات او و میان لشکریان و سلاح‌های مجهز آن زمان دشمن، در سایه‌ی تمسک به توحید حرکت می‌کردند و به توحید متمسک می‌شدند و به همین شکل و به سبب ایمان‌شان به الله متعال، دو امپراتوری فارس و روم را از پای درآوردند چرا که یقین کردند، خداوند یاور آنها است؛ به همین خاطر لشکر مجهز و قوی دشمن آنها را متزلزل نکرد و مشاهده‌ی عده و عده‌ی دشمن، ترس در وجودشان نینداخت چرا که آنها به یقین می‌دانستند خداوند متعال از پشت پرده‌ی غیب، آنها را کمک کرده و ایشان را یاری می‌کند. و در چنین شرایطی اصل دوم نقش خود را بازی می‌کند.

مقصود از اصل دوم عدل است و آن بازگرداندن هر عمل به انسان برای تفسیر ظهور شر و نسبت آن فقط به انسان است. و اگر تمام مسلمانان به عدل خداوند متعال ایمان داشتند، معتزله کلام را از این اصل منشعب نمودند و این عقیده آنها را به وجوب صالح و اصلاح بر خداوند متعال کشاند و از چنین تفکری، حسن و قبح عقلی ناشی شد و این حسن و قبح، ذاتی و عقلی می‌باشد. همچنین دیگر مساله‌ای که از تفکر آنها برآمد، مساله‌ی خلق افعال بندگان بود، گفتند: «اراده‌ی شر و گناه از سوی خداوند، محال است.» و همچنین گفتند: «خداوند اراده‌ی چیزی را دارد که واقع نمی‌شود و همچنین اموری رخ می‌دهد که خداوند نخواسته است.» و چنین پنداشتند که خداوند متعال برای کافر اراده‌ی ایمان کرده

^۱ ابوالحسن ندوی: دعاء النی معجزة من معجزات السیرة ودلیل من دلائل النبوة - مجلة البعث الاسلامی

- لکهنو (الهند) ص 17، 16 جمادی الاولی 1396 هـ - مایو 1976 م.

و می‌خواسته که او مومن باشد هر چند که اراده‌ی او واقع نشده است. و همچنین می‌خواهد که شخص فاسق، عبادت کند نه فسق و گناه؛ و این عقیده تا آنجا پیش رفته که پنداشته‌اند، بیشتر چیزهایی که از سوی بندگان واقع می‌شود، برخلاف اراده‌ی خداوندی است، الله پاک و منزّه است از این نسبت‌های ناروا.

ظاهراً عقیده‌ی آنها، منزّه شمردن پروردگار متعال است ولی هنگامی که آرا و نظرات علمای اهل سنت را بیان کنیم، خواهیم فهمید که آنها چقدر اشتباه و خطا داشته‌اند و نتوانسته‌اند میان امر، رضا و محبت پروردگار تفاوت قایل شده و تمییز بدهند چرا که محبت جز در خیر و خوبی نیست اما اراده به هر چیز ممکن تعلق می‌گیرد و مانند محبت نیست، همچنان که علامه ابن تیمیه می‌گوید: الله متعال فرموده است: «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»: «و هرگز کفر (ناسپاسی) را برای بندگان نمی‌پسندد.» (زمر: 7)

اما اگر گفته شود الله متعال فرموده است: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»: «الله برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.» (بقره: 185) و فرموده است: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا»: «و هنگامی که بخواهیم دیاری را نابود کنیم، به مترفین (و سرکشان) آنجا فرمان می‌دهیم، پس چون در آنجا به فسق (و فساد) برخاستند.» (اسراء: 16) مقصود و مراد از این اراده، اراده‌ی کونی متصل به حکمت خلقت جهانیان است، اما اراده‌ی دینی متصل به اوامر شرعی، مترادف رضایت و محبت است. عبارت قاضی عبدالجبار، موضع معتزله را به طور خلاصه برای ما بیان می‌کند وی می‌گوید: «پاک است کسی که از فحشا منزّه است.» که از دیدگاه اهل سنت و جماعت در رد ابواسحاق اسفرانی می‌گوید: «پاک است کسی

که در ملک وی چیزی رخ نمی‌دهد مگر آنچه می‌خواهد.^۱ از این مباحث، سخن از ایمان به تقدیر و رابطه‌ی آن با اراده‌ی انسان منشعب می‌شود:

ایمان به تقدیر و رابطه‌ی آن با اراده‌ی انسان: بهترین و آسان‌ترین پاسخ این موضوع، پاسخ امام جعفر صادق به این سوال است. شخص از ایشان در مورد این کلام الله متعال: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»: «آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و همانا شما به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید؟!» (مومنون: 115) پرسید که چرا خداوند مخلوقات را آفرید؟ ایشان پاسخ داد: چون خداوند در مورد آنچه همیشگی است و به سوی همیشگی بودن در حرکت است، محسن می‌باشد، خداوند خواسته است که احسان خویش را به مخلوقات خود نیز برساند در حالی که از همه‌ی آنها بی‌نیاز است و آنها را برای کسب منفعت و یا دفع ضرر خلق نکرده است بلکه آنها را آفریده و به آنها نیکی نموده و پیامبرانش را به سوی آنها فرستاده است تا میان حق و باطل را جدا کند و هرکس احسان کند خداوند در برابر آن بهشت به او می‌دهد و هرکس نافرمانی و سرپیچی کند در برابر آن آتش نصیب و بهره‌ی او می‌شود.^۲

ابن قیم انواع آزمایشاتی را که انسان در طول زندگی بدان مبتلا می‌شود بیان نموده و برای هر یک آیات قرآن را برشمرده است. و بیان می‌کند که الله متعال بندگان را با نعمت‌ها آزمایش می‌کند همان‌گونه که آنها را با مصیبت‌ها آزمایش می‌کند و همه‌ی اینها، آزمایش است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»: «و شما را به بدی و نیکی (کاملاً) آزمایش می‌کنیم.» (انبیاء: 35)

^۱ - شرح عقیده الاسفرائینی، ص 231-232

^۲ - ابن تیمیة شرح حدیث النزول ص 159 - منشورات المکتب الاسلامی، 1389 هـ. 1969 م.

و می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»: «پس اما انسان هنگامی که پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، (مغرور می‌شود و) می‌گوید: «پروردگرم مرا گرامی داشته است». و اما هنگامی که او را بیازماید، پس روزیش را بر او تنگ گیرد (نا امید می‌شود و) می‌گوید: «پروردگرم مرا خوار کرده است» (فجر: 15-16) ۱ در جایی دیگر می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»: «(همان) کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید.» (تبارک: 2) همچنین می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»: «و او کسی هست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است.» (هود: 7)

الله متعال بیان نموده است که عالم بالا و پایین را خلق نموده و اجل بندگان را مقدر کرده است و آنچه را در زمین است برای ابتلا و آزمایش آفریده است و این ابتلا، آزمایش صبر بندگان و شکر آنها در خیر و شر و خوشی و ناخوشی است. احادیث زیادی نیز در این معنای که مومن در طول زندگی با آزمایشات مختلف روبرو می‌شود، آمده است از جمله اینکه: صهیب رومی رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا فرمودند: «عجبا لامر المومن، ان امره له كله خير وليس ذلك لاحد الا للمومن، ان اصابته سراء شكر فکان له وان اصابته ضراء صبر فکان خيرا له»: «از

۱- در تفسیر ابن قیم آمده است: خداوند متعال فرمود: کلا، یعنی: امر آنچنان که انسان می‌گوید نیست بلکه با نعمت من آزمایش می‌شود و با مصیبت و بلا به وی پاداش می‌دهم.

وضعیت انسان مومن در شگفتم؛ کار و بار او همگی خیر است و این فقط ویژگی مومن می‌باشد، اگر به او ناخوشی برسد شکر می‌کند و این برایش خیر و خوبی است و اگر ضرر و بلائی به او برسد، صبر می‌کند و این برایش خیر و خوبی است.» به روایت مسلم.

مصعب بن سعد از پدرش روایت می‌کند که گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از مردم بیشتر سختی می‌کشند و آزمایش می‌شوند؟ فرمود: «الانبياء ثم الامل فالامل، یبتلی الرجل علی حسب دینه، فان کان دینه صلبا اشدت بلاوه، وان کان فی دینه رقة ابتلاه اله علی حسب دینه، فما یرح البلاء بالعبد حتی یمشی علی الارض وما علیه خطیئة»: «پیامبران، سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آنها نزدیک‌ترند. مومن بر حسب ایمان خود آزمایش می‌شود، اگر ایمانش محکم و استوار باشد سختی وی زیاد می‌شود و اگر دین او سست باشد خداوند به اندازه ایمان وی، او را مبتلا می‌کند و همچنان بر بنده‌ی مومن بلا و مصیبت می‌رسد تا اینکه در حالی بر زمین راه می‌رود که بر او گناهی نیست.» (ابن ماجه، ابن ابی الدنيا، ترمذی و گفته است: این حدیث حسن صحیح می‌باشد.)

بنده‌ی مومن نعمت‌های الله متعال را شکر کرده و در هنگام بلا و مصیبت صبر می‌کند تا اینکه از این دنیا به جایگاه اصلی خود یعنی بهشت برده شود. چنانکه الله متعال به او وعده داده است (و الله او را از چیزی محروم نمی‌کند مگر اینکه آن را به او می‌دهد، او را مریض نمی‌کند مگر اینکه شفا می‌دهد، او را نیازمند نمی‌کند مگر اینکه بی‌نیازش خواهد کرد و نمی‌میراند مگر اینکه زنده می‌کند و پدر و مادر او را از بهشت بیرون نکرد مگر اینکه به بهترین شکل آنها را بدان باز می‌گرداند. چنانکه گفته شده: ای آدم از اینکه گفتم از بهشت بیرون شو، ناراحت نشو، من بهشت را برای تو آفریده‌ام و تو را بدان باز خواهم

گرداند.^۱**موضع انسان:**

انسان در برابر این حقیقت نمی‌تواند فرار کند و او میان امر و نهی قرار دارد که باید به امر گردن نهاده و از نواهی اجتناب کند و صبر بر این دو، لازم و ضروری است و از دو شکل خارج نیست:

اول: موافق هوس، اراده و خواست او است مانند سلامتی، مقام و مال.

و دیگری: با خواست و هوس وی مخالف است و این خود بر دو بخش می‌باشد:

الف) با اراده و اختیار وی رابطه دارد مانند عبادات و گناهان و بر آن اجر و پاداش مترتب می‌شود.

ب) با اراده و اختیار او ارتباط ندارد مانند مصیبت‌ها؛ و این سبب از بین رفتن گناهان و ترفیع درجات می‌شود.^۲

انسان در برابر مقررات و مزایای فطری مانند هوش، سلامتی، مرد یا زن بودن، اختیاری ندارد و همچنین اختیاری در انتخاب پدر و مادرش و ویژگی‌هایی که از آنها به ارث می‌برد، ندارد. همچنین انتخاب زمان و محیط مناسب برای رشد و نمو، در زمان کودکی، در اختیار خود انسان نیست؛ تمام این امور از اراده و خواست شخص خارج است و در مورد اینها مسئولیتی ندارد.^۳

کسانی که اعمال و افعال انسانی خود را به دوش تقدیر انداخته و تقدیر را علت آن

^۱ - ابن قیم، عده الصابرين و ذخیره الشاکرين، ص 47، 51، 62

^۲ - همان

^۳ - شیخ طنطاوی: تعریف عام بدین الاسلام، ص 131، 132 دار الرائد، 1395، هـ 1975 م.

می‌دانند، به آیاتی از قرآن استناد می‌کنند که آنها را مطابق با هوای نفس خود گلچین نموده و تفسیر می‌کنند، مانند این رهنمود الهی: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: «هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد، هدایت می‌نماید.» (نحل: 93)

اما این استدلال و استناد سریع و گذرا، در برابر سایر آیاتی که انسان را میان دو کار مخیر دانستند، ساقط می‌شود، مانند این قول الله متعال: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»: «همانا ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاس‌گزار باشد یا ناسپاس.» (انسان: 3)

و اینکه می‌فرماید: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»: «و سوگند به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید. سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را (به او) الهام کرد.» (شمس: 7-8)

و قرآن بخشی از آن بخش دیگر را تفسیر می‌کند و این تفسیر، دقیق‌ترین تفسیری است که علما بیان نموده‌اند زیرا قرآن برای هر صاحب بینش و خردی، آسان است. «وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»: «و یقیناً ما قرآن را برای تذکر آسان نمودیم، پس آیا کسی هست که متذکر شود؟!» (قمر: 17).

با این فهم و بینش، تفسیر آیه‌ی سوره نحل روشن و واضح می‌شود به طوری که هیچ غموض و پیچیدگی ندارد. معنای آن این است که گمراه نمودن شخصی از سوی خداوند به این شکل است که آن شخص راه ضلالت و گمراهی را بر راه روشن حق ترجیح می‌دهد و الله متعال نیز وی را بر مراد و خواسته‌اش تایید نموده و گمراهی را که خود برای خود خواسته میسر می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»: «پس چون آن‌ها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌های‌شان را

منحرف ساخت و الله قوم نافرمان را هدایت نمی‌کند.» (صف: 5)

پس به این ترتیب معنای این آیات «يُضِلُّ مِنْ يَشَاءُ»، «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» *
الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: «و تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد.

کسانی که پیمان الله را، پس از محکم ساختن آن می‌شکنند.» (بقره: 27 - 26)

و (یهدی من یشاء) تعارض و تضاد ندارد با توجه به اینکه الله متعال ارزش اراده‌ی
انسان را بدین صورت بیان می‌کند: «قُلْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ
* الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»: «ای
پیامبر! بگو: «بی‌گمان الله هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس که باز گردد (و
توبه کند) به سوی خویش هدایت می‌کند.» (همانا) کسانی که ایمان آوردند و دل‌های‌شان
به یاد الله آرام می‌گیرد، آگاه باشید! (تنها) با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرند.» (رعد: 28 -

(27)

سپس نوبت به مناقشه در استدلال به احادیث نبوی می‌رسد و چه بسا بیشتر آنها به
حدیث زیر استدلال می‌کنند و به اشتباه آن‌را دال بر جبر و نفی آزادی انسان می‌دانند. اینکه
رسول الله فرمودند: «ما منکم من احد و ما من نفس منقوسة الا و قد کتب مقعده من النار
و مقعده من الجنة»: «جایگاه هریک از شما و هر نفس آفریده شده‌ای در دوزخ و بهشت
نوشته شده است.» اصحاب گفتند: آیا بر آنچه در مورد جایگاه ما در لوح محفوظ نوشته
شده اعتماد کرده و عملی انجام ندهیم؟ پیامبر فرمود: «اعملوا فکل میسر لعمل خلق
له، اما من کان من اهل السعادة فیصیر لعمل اهل السعادة و اما من کان من اهل
الشقاوة فیصیر لعمل اهل الشقاوة ثم قرا: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صَدَّقَ
بِالْحُسْنَى * فَسَنِّي سِرَّهُ لِيَسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى * وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى *

فَسَنِيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى» (لیل: 5-10): «عمل کنید، زیرا هر انسانی برای چیزی که بخاطر آن آفریده شده آمادگی دارد. هرکس اهل سعادت باشد، به زودی به عمل سعادت‌مندان می‌گراید و هرکس اهل بدبختی باشد اعمال بدبختان و اهل شقاوت برایش میسر می‌شود. سپس رسول خدا این آیات را تلاوت کردند: «پس اما کسی که (در راه الله) بخشید و پرهیزگاری کرد و (سخنان) نیک را تصدیق کرد. ما او را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم. و اما کسی که بخل ورزید و بی‌نیازی طلبید. و (نیز سخنان) نیک را تکذیب کرد. پس بزوری او را به (راه) دشوار سوق می‌دهیم.»

انسان تیزهوش و دوراندیش، در این حدیث هیچ غموض و ابهامی نمی‌بیند و معنا و مفهوم برای آنها واضح و روشن است.^۱

اما سبقت علم الهی نمی‌تواند به عنوان دلیل و حجتی باشد برای کسانی که تقدیر را عامل گناهان خود می‌دانند، خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ»: «و ما آن قبله‌ای را که بر آن بودی (قبله) قرار دادیم. مگر برای اینکه بدانیم کسی را که از پیامبر پیروی می‌نماید از کسی که بر پاشنه‌های خود به عقب باز می‌گردد.» (بقره: 143)

و می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ»: «آیا پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) به بهشت داخل می‌شوید؛ درحالی که الله هنوز مجاهدان از شما معلوم نداشته و صابران را مشخص و جدا نساخته است؟!» (آل عمران: 142)

و همچنین می‌فرماید: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ

^۱ - شیخ غزالی، عقیده المسلم، ص 140 و حدیث را بخاری با الفاظ مشابه روایت کرده است.

و نَبَلُوا أَخْبَارَكُمْ»: «و (هَمْ) شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا از میان شما مجاهدان و صابران را معلوم کنیم و (اخبار و) احوال شما را بیازماییم.» (محمد: 31)

از ابن عباس در مورد این کلام الله متعال «الا لنعلم» روایت شده که معنای آنرا بدین صورت تفسیر می‌کند: یعنی (تا ببینیم) و در روایت دیگری آمده است: «تا مشخص کنیم؛ همچنین اکثر مفسرین گفته‌اند: (تا ببینیم و مشخص نماییم) و گروهی از علما نیز گفته‌اند: (تا موجود شدن و به وقوع پیوستن آنرا بعد از آنکه خداوند به رخ دادن آن علم داشت، بدانیم و ببینیم.) و برخی گفته‌اند: (علم بر دو نوع است، علم به چیزی قبل از وجود آن و علم به آن بعد از وجود؛ و حکم به علم بعد از وجود مترتب می‌شود چرا که این نوع از علم موجب پاداش و یا مجازات است.) پس معنای این کلام الهی «لنعلم» این است که: تا بدان علمی که عامل آن استحقاق پاداش و یا مجازات پیدا می‌کند، آگاه شویم و شکی نیست که الله متعال می‌داند که آن واقع می‌شود، اما وجود آن هنوز معلوم نشده است.»^۱

اصل سوم مربوط به وعده و وعید است و مضمون آن همچنان که شهرستانی از وی بیان نموده، این است که هر گاه مومن با بندگی و توبه از این دنیا برود، مستحق پاداش است و اگر بدون توبه از گناهان کبیره از دنیا برود، مستحق جاودانگی در آتش است اما مجازات او آسان‌تر از مجازات کافران است.^۲

بیان این اصل از سوی معتزله، با دفاع آنها از آزادی انسان و حکم عقل مرتبط است بگونه‌ای که پاداش و مجازات نزد آنها، تنها منتسب به افعال انسان و مقتضای آن عدل است و معنای این عقیده این است که پاداش شخص فرمانبردار و مجازات شخص

^۱ - ابن تیمیه، الرد علی المنطقیین، ص 446، چاپ لاهور، 1396 هـ. - 1976 م

^۲ - الملل و النحل، ج 1، ص 95

گناهکار اگر توبه نکند امری حتمی و واجب بر خداوند متعال است که باید چنین کند. و میان وعده و وعید، خلط نمودند. این در حالی است که اهل حدیث و اهل سنت اعتقاد دارند که برخلاف وعید عمل کردن برای الله متعال جایز است اما خلاف وعده نه. و فرق میان این دو این است که وعید، حق خداوند متعال است و می تواند آنرا ببخشد و موجب اسقاط آن، کرم، بخشش و احسان پروردگار است اما در مورد وعده، خداوند خلف وعده نمی کند و اهل سنت اعتقاد دارند که یکی از موانع حصول و وقوع وعید، توبه، توحید، نیکی های زیاد و مصیبت هایی است که کفاره گناهان است و اقامه حدود در دنیا و مواردی از این دسته است.

آنها اصلی به نام «منزلة بین منزلتین» به وجود آوردند، اصلی که با آن از جماعت مسلمانان جدا شدند تا اعتقادی را بر آن بنا کرده و بگویند: مرتکب گناه کبیره فاسق است و این جایگاهی میان کفر و ایمان می باشد. اما آنها چنین شخصی را تکفیر نمی کنند چنانکه خوارج تکفیر کردند و اموال و خونس را در دنیا حلال نمی دانستند. (اما سرانجام هر دو عقیده یکسان بود: جاودانگی در آتش)

اما در مورد اصل آخر، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، باید گفت که تنها معتزله بدان اعتقاد ندارند بلکه این اصل، اصل و اساسی اسلامی است که تمام گروه ها بر آن گردن نهاده اند و مقتضای چنین اصلی: دستور دادن مسلمانان و مکلف کردن آنها برای جهاد در راه الله متعال می باشد. و این به دستور آیه می باشد که می فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و باید از میان شما، گروهی باشند که (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنانند که رستگارند.) (آل عمران: 104)

آنها اعتقاد دیگری علاوه بر این اصول دارند که در آن نیز اختلاف کرده‌اند مانند این قول آنها که علم و شناخت نسبت به خداوند متعال با نظر و استدلال حاصل می‌شود یعنی بوسیله مقایسه‌های عقلی؛ و در این روش با اکثریت فقها، صوفیان و عموم اهل حدیث و ... مخالفت نموده‌اند، چرا که سلف و امامان امت اتفاق دارند که شناخت خداوند متعال و اقرار به آن منوط به هیچ کدام از راه‌هایی که اهل رای ذکر نموده‌اند، نیست (زیرا اصل شناخت و اقرار به وجود آفریدگار، بدیهی و ضروری است و منوط به نظر و استدلال نیست. ابن تیمیه در این مورد اینگونه استدلال نموده است که تمام امت‌ها، با وجود شک و کفر بزرگی که داشتند، به وجود آفریدگار اقرار می‌کردند (به همین خاطر هر امت و گروهی خداوند را براساس تصور و اندیشه‌ی خود نام گذاری نموده است و هیچ کس جز آنچه را شناخته، نام نمی‌نهد و کسی که چنین اسمی را می‌شنود بدون درخواست هیچ دلیلی، ثبوت مسمی را براساس سرشت و فطرت خویش می‌پذیرد. اما قبول نمودن سایر اسامی، با حس و عقل شناخته می‌شود، مانند خورشید، ماه، یک و دو، بلکه این کامل‌تر است. همچنین آرا و نظرات دیگری از سوی علمای اهل سنت در رد معتزله آمده است.

پاسخ معتزله:

علمای اهل سنت، معتزله را نکوهش می‌کنند چرا که آنها احادیثی را که موافق با اغراض، اهداف و مذهب‌شان نباشد، رد می‌کنند و ادعا می‌کنند که آن احادیث مخالف با عقل است (پس بدون نیاز به دلیلی باید آنها را رد نمود، مانند منکرین عذاب قبر، صراط، میزان، دیدن پروردگار عزوجل در آخرت).^۱ علاوه بر اختلاف آنها در اعتقاد به شفاعت

۱- الشاطی: الاعتصام ج 1، ص 145

پیامبر در روز قیامت و انکار برخی معجزات رسول خدا.^۱

و تمام این گمراهی‌ها به سبب تکیه‌ی آنها بر دلایلی است که عقل آنها جایز می‌داند. پیوسته گرایش اعتزال، افرادی را با سحر (عقل) و احکام آن به خود جذب نموده است و امروزه اعتزال پس از اینکه از مرز یک گروه با اصول و مذهب خود گذشت، تبدیل به یک گرایش شده است.

به همین سبب توضیح دیدگاه علمای سلف در مورد استدلال‌ات عقلی و به فتنه افتادن آنها بوسیله تکیه به عقل را چنانکه گویا در نظر آنان دلایل شریعت مستند به عقل نیست، شاهد خواهیم بود. ما برای روشن نمودن این نکته‌ی دقیق، نیاز به شرح و توضیح بیشتر داریم چرا که این نکته سبب غموض و التباس نزد برخی شده است.

آفت حقیقی در فکر اعتزالی بطور کلی شامل دو نکته است:

اول: گمان اینکه مقدم داشتن (عقل‌های آنان) بر نصوص شریعت سزاوارتر است.

دوم: رد کردن برخی از احادیث پیامبر و انکار آن یا عیبجویی از سنت به طور کلی.

اول: احکام عقل:

در مورد این نکته می‌بینیم که ابن تیمیه به طور کوبنده آن را رد نموده است و رابطه‌ی میان ادله را تضعیف کرده و بسیاری از مفاهیم اشتباه در باب دلایل را هنگام سخن از اصول دین، تصحیح نموده است، در سخنی جامع می‌گوید: «اینکه گفته می‌شود دلیل عقلی یا سمعی است، صفتی مقتضای ستایش و یا نکوهش و یا درستی و فساد نیست بلکه این مطلب راهی که از طریق آن علم بدست می‌آید بیان می‌کند که همان عقل یا گوش

^۱ - بنگر به کتاب «موقف المعتزلة من السنة النبوية ومواطن انحرافهم عنها» تالیف: ابولبابه حسین، ص

است؛ و شنیدن ناچار باید همراه با تعقل باشد و همچنین عقلی و یا نقلی بودن نیز چنین است.

اما شرعی بودن، در مقابل عقلی بودن نیست بلکه شریعت در مقابل بدعت است چرا که شریعت در تقابل با بدعت است و شرعی بودن، صفت مدح و ستایش و بدعی بودن صفت ذم و نکوهش است. و آنچه با شریعت مخالف باشد، باطل است و دلیل شرعی گاهی شنیداری و گاهی عقلی می‌باشد. و مراد از اینکه دلیل شرعی است، این است که شریعت آن را اثبات نموده و چه بسا با عقل همچنین معلوم باشد. اما شریعت از آن خبر داده و بر آن نیز دلالت می‌کند از این رو شرعی و عقلی است. و این همچون دلایلی است که خداوند متعال در کتاب خود در غالب مثال و ... بیان نموده است که دلالت بر توحید و راستی پیامبران و اثبات صفات او تعالی و معاد می‌کند. آن دلایل، دلایلی عقلی است که درستی آنها با عقل فهمیده می‌شود و آنها مقایسه‌ها و دلایلی عقلی است و با وجود این شرعی نیز می‌باشد.

اما دلیل شرعی تنها با اخبار پیامبر دانسته می‌شود، پس اگر او خبری را بدهد که جز با خبر دادن وی دانسته نمی‌شود، چنین خبری، شرعی و شنیداری است. بسیاری از اهل کلام بر این پندارند که دلایل شرعی تنها و منحصر در خبر پیامبر می‌باشد و کتاب و سنت جز از این طریق بر امری دلالت نمی‌کنند به همین سبب اصول دین را دو نوع قرار داده‌اند:

عقلیات و سمعیات (شنیداری‌ها) و قسم اول را در مواردی دانسته‌اند که با کتاب و سنت قابل شناخت نیست و بدست نمی‌آید و این اشتباهی از سوی آنان است، بلکه قرآن بر دلایل عقلی، دلالت می‌کند و آن را بیان نموده و بدان خبر داده است. یکی از دلایل عقلی، دلایلی است که با چشم و مشاهده دانسته می‌شود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

«سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»: «به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟!» (فصلت: 53)

و اگر مراد از دلیل شرعی، آنچه شریعت مباح نموده و به آن اجازه داده، باشد، آنچه پیامبر از آن خبر داده و آنچه بر آن دلالت کند و اخبار قرآن و آنچه بر آن دلالت کرده و موجودات بدان شهادت دهند، داخل در آن می‌باشد.

شارع، دلیل را در مواردی تحریم نموده چرا که در آن دروغ می‌باشد، مثلا:

الف) اینکه یکی از مقدمات آن باطل باشد، دروغ است و خداوند متعال دروغ را خصوصا دروغ بستن به او تعالی را حرام کرده است؛ مثلا می‌فرماید: «أَلَمْ يَأْمُرْ بِالْحَقِّ وَالْأَدْلِ وَالْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ لِلدِّينِ الْحَقُّ وَالْأَدْلُ وَالْإِيمَانُ» (آیا پیمان کتاب (الله) از آن‌ها گرفته نشده است که بر الله جز حق نگویند؟ و آنچه در آن است خوانده‌اند؟) (اعراف: 169)

ب) آنرا تحریم کرده در مواردی که متکلم، بدون علم صحبت می‌کند همچنان که الله تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»: «و از آنچه به آن علم نداری، پیروی نکن.» (اسراء: 36)

و می‌فرماید: «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: «و چیزی را که نمی‌دانید به الله نسبت دهید (حرام نموده است).» (اعراف: 33)

ج) آنرا تحریم کرده آنگاه که پس از روشن شدن حق به جدال با آن برمی‌خیزد. خداوند متعال می‌فرماید: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَىٰ

الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ»: «آنها پس از آن که حقیقت آشکار شد، در بِلَاَ حق (= جهاد) با تو مجادله می کنند، گویی به سوی مرگ رانده می شوند و خود می نگرند.» (انفال: 6)

و می فرماید: «وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ»: «و به باطل جدال کردند، تا با آن حق را از میان بردارند، پس من آنها را (فرو) گرفتم پس (بنگر) عقوبت من چگونه بود؟!» (غافر: 5)^۱

با توجه به آنچه شیخ الاسلام در این زمینه می نویسد جایز نیست، دلیل شرعی معارض و مقدم بر دلیل شرعی باشد. و گرنه عاقلانه است بدعتی که خداوند متعال تشریح نکرده، بر شریعتی که بدان امر کرده، پیشی بگیرد؟ یا دروغ بر راست پیشی بگیرد؟ یا خبر غیر پیامبر بر خبر پیامبر مقدم شود یا اعتبار آنچه خداوند از آن نهی کرده بهتر از آن چیزی باشد که بدان امر کرده است؟ بدون شک تمامی این موارد محال می باشد.^۲ و چون در مورد رابطه‌ی میان عقل و عالم غیب که عقل از احاطه بر آن عاجز است، سخن بگوییم مطلب روشن تر می شود.

عقل و عالم غیب:

مناقشه‌ی با کسانی که گرایش اعتزالی دارند می طلبد که با دلیل و براهین عقلی آنها را مورد خطاب قرار دهیم و بیان کنیم که حقایقی که شریعت آورده است، هیچ گونه منافاتی با احکام عقل انسانی و معیارهای آن ندارد:

1. شریعت به روشنی از عالم غیب به ما خبر داده است و به صورت دقیق تفصیلات آن را آورده است چنانکه مانند خورشید روشن است. انسان بیش از عالم مشهود نیاز به

^۱ - بیان موافقه صریح المعقول لصحیح المنقول ج 1، ص 116

^۲ - همان، ص 115

شناخت عالم غیب دارد. چرا که این دنیا جایگاهی موقتی و ناپایدار است و زندگی ابدی ما در عالم غیب می‌باشد. ما با تجربه‌ی خویش دانسته‌ایم که به شناخت و دانستن علوم دنیا بسیار حریص هستیم و برای آگاهی در این زمینه بسیار تلاش نموده و سختی‌های پیش‌رو را با کسب علوم صنعتی، پزشکی، کشاورزی، اقتصاد، هندسه و ... پشت سر می‌گذاریم. اما علم به حقایق عالم غیب و از جمله عالم آخرت، شایسته‌تر و سزاوارتر است چرا که عالم جاودانگی و دوام است.

2. شناخت ماهیت زندگی پس از مرگ - که در شناخت ان مصدری جز شریعت نداریم - چه در مورد برزخ و چه آخرت، انسان را از ارتکاب بسیاری از گناهان و لغزش‌ها باز می‌دارد و مانع ارتکاب گناهان کوچک و اشتباهات می‌شود، اموری چون شناخت عذاب قبر و سوال دو فرشته و گذر از پل و ترس و شدت روز قیامت و حساب و کتاب و عذاب آن.

3. تعجب می‌کنیم چگونه عقل سرگردان شده و در برابر عالم مشهود سرسپرده می‌شود، - خصوصاً در این عصر و زمان - اما آنچه رسول الله در مورد عالم غیب گفته را بعید دانسته و در آن شک می‌کند؟ اگر چشم‌ها را در برابر جهان حاضر باز کنیم، دچار حیرت خواهیم شد و حقایق علمی، عقل‌ها و اندیشه‌های ما را خواهد برد و دروازه‌ای بزرگ به روی جهان گسترده به روی مان می‌گشاید و عقل و خرد بشر را حیران و سرگردان می‌کند که احساس و عقل آدمی از درک آن عاجز و ناتوان است و اکتشافات دانشمندان تنها اندکی از اسرار مخلوقات خداوند متعال را دریافته است؛ مخلوقاتی که جز او تعالی کسی از آنها آگاه نیست. به طور مثال دانشمندان نجوم و ستاره‌شناسان دریافته‌اند که میلیاردها ستاره جهان هستی را احاطه کرده است و این جهان نسبت به انسان و توان او

نامتناهی و بی‌پایان است پس اندیشه ما در مورد عالم غیب چگونه خواهد بود؟

4. آنچه را برخی احکام عقلی نامیده‌اند، در حقیقت کرنش در باب یک امر مالوف و تکراری است و اگر از آن خود را خلاص کنیم و چشم در برابر عجایب و حوادث عالم غیب باز کنیم، سرگردان و متحیر خواهیم شد و آن عجایب و حوادث را انکار خواهیم نمود. علامه استاد مودودی رحمه‌الله، تعدادی از عجایبی را که می‌بینیم و برای ما ملموس است و اصلاً بدان توجه نمی‌شود، برشمرده است.

بذر شکم زمین را شکافته و وارد آن می‌شود و مدت‌ها بعد به درختی تنومند تبدیل می‌شود. قطره‌ای منی وارد رحم زن می‌شود و به شکل انسانی از آن بیرون می‌آید. آب با اجتماع دو مولکول هیدروژن و یک اکسیژن به وجود می‌آید و تبدیل به بخار می‌شود. و بخار نیز آب می‌گردد و این رویه پیوسته تکرار می‌شود. میلیون‌ها ستاره و سیاره در فضای جهان هستی در حرکت‌اند و برخی از آنها با یکدیگر ارتباط دارند بدون اینکه ارتباطی آشکار و ظاهر میان آنها برقرار باشد. و در پایان ما را چنین متوجه می‌کند. (شما همیشه شاهد این امور هستید و دیدن آنها شما را به تعجب و حیرت وانی دارد و آنها را اموری عادی برمی‌شمرد ولی اگر چنین اموری را نمی‌دیدید و در نظام و عالمی غیر از این نظام بوده و با آن خو گرفته بودید، اینها را مافوق عقل و قیاس پنداشته و به شدت امکان چنین اموری را انکار می‌کردید.^۱

دوم: رد برخی از احادیث نبوی و انکار آن

همچنان که پیشتر بیان کردیم، اعتقاد داریم که ادامه‌ی مسیر تاویل کلامی نزد معتزله اگر پیوسته باشد و باز نایستد، در عقل برخی از آنان انکار حدیث پیامبر و عیبجویی از آن‌را

^۱ - مودودی: الحضارة الإسلامية، ص 248 - 249

زنده می‌کند هر چند انگیزه‌ی آنان با انگیزه و مشوق‌های پیشینیان آنان و امامان اعتزال متفاوت باشد.

برای مواجهه با اینان تنها استدلال‌های عقلی در قالب جملاتی کوتاه و آسان کافی است، جملاتی که یک متفکر غربی که در فرهنگ و تمدن غرب و در محیط غربی رشد یافته نوشته است. او در اسلام گم‌شده‌ی دلخواه خود را یافت و بعد از سال‌ها مطالعه، به اسلام گردن نهاد. وی در مورد سنت نبوی چنین می‌گوید: «سنت پیامبر، پیرو قرآن است و مصدر دوم شریعت اسلام و زندگی شخصی و اجتماعی افراد می‌باشد. از این رو بر تمام مسلمانان واجب است که سنت را تنها شارح تعالیم قرآن بدانند و تنها وسیله برای اجتناب و دوری از اختلاف در تاویل این تعالیم و تطبیق آن در زندگی عملی باشد اما با کمال تاسف امروزه سخنان و تعبیری با این مضمون به گوش ما می‌رسد که: (باید به قرآن کریم بازگردیم ولی نباید از سنت پیروی کنیم.) و این دلالت بر جهل نسبت به اسلام دارد و مثال آنان مانند شخصی است که می‌خواهد وارد قصری شود اما نمی‌خواهد از تنها کلید اصلی برای داخل شدن به قصر استفاده کند.) اما در مورد اشکالاتی که بر صحت مصادر وارد می‌شود، عیب‌جویان برای موضع خویش هیچ دلیل قابل قبولی ندارند و امکان ندارد بتوانند دلایل قانع‌کننده‌ای ارائه کنند تا حتی یک مرتبه عدم اعتماد به احادیث منسوب به رسول خدا را ثابت کند. برای آنان بسیار مشکل است که بتوانند دلایل قانع‌کننده‌ای ارائه کنند که حتی یک مرتبه عدم اعتماد به احادیث منسوب به رسول خدا را ثابت کند. برای آنان بسیار مشکل است که بتوانند انتقاد عاطفی خود را از طریق بحث علمی تایید و تقویت کنند، زیرا کسانی که ابتدا به جمع‌آوری کتاب‌های حدیث همت گماشتند، خصوصاً امام بخاری و مسلم، قواعدی بسیار محکم و بلکه هر قاعده‌ای که برای صحت یک حدیث در

توان بشر باشد، وضع نمودند و قواعدی بسیار محکم‌تر از آنچه مورخان اروپایی با نگاه به مصادر قدیمی تاریخی از آن بهره برده‌اند.

هر پژوهشگر علم مصطلح الحدیث می‌داند که این علم توانسته است از زاویه‌ی تاریخی، سلسله‌ای از شرح حال مفصل در مورد تمام کسانی که به عنوان راوی و یا محدث ذکر شده‌اند، بیان کند. شرح حال این زنان و مردان از هر زاویه‌ای مورد دقت و بررسی قرار گرفته است و تنها کسانی از آنها در زمره‌ی ثقات قرار گرفته‌اند که زندگی و طریقه‌ی روایت آنان با تمام قواعدی که محدثان وضع کرده‌اند متفق و هماهنگ باشد؛ این قواعد در نهایت دقت وضع شده‌اند؛ به این ترتیب اگر امروزه شخصی بر یک حدیث مشخص و یا تمامی احادیث طعن وارد کند و بر حدیث یا احادیثی اعتراض وارد کند بر او لازم است که اعتراض خود را ثابت کند و اگر نتوانست دلیلی معقول یا علمی بیاورد که این مصدر ناقص و اشتباه است، در این هنگام باید آن حدیث را به عنوان حدیث صحیح بپذیرد. بدون بازگشت به سخن از همه احتمالاتی که در حدیث طعن وارد می‌کند مگر اینکه تکاپوی همه جانبه در برابر اسلوب علمی نقد وجود داشته باشد. اما علم حدیث زمانی آغاز شد که ضرورت اقتضا می‌کرد حدیث صحیح از موضوع جدا شود و صحیحین امام بخاری و مسلم نیز نتیجه‌ی مستقیم همین تمیز و جداسازی می‌باشد.

اکنون تنها یک سبب باقی می‌ماند که برخی را به مخالفت با حدیث می‌کشاند و جمع میان شیوه‌ی زندگی ما در عصر حاضر و افکار قهقرایی ما و روح اسلام صحیح را محال می‌داند و این به سبب نفوذ تمدن غربی در سرزمین‌های اسلامی است. مسلمانان عصر حاضر برای بزرگ کردن هر چیزی که محصول تمدن غرب باشد و برای پرستش تمدن بیگانه، مستعد و آماده‌اند چرا که مدنیت غربی از زاویه‌های مادی بسیار قوی و چشم‌نواز

است.

سپس محمد اسد ما را اینگونه بر حذر می‌دارد: «جاهلان و دروغگویان برای نقد حدیث تلاش می‌کنند. ناتوانی بیان خود را آشکار کرده و می‌کوشند تا ضرورت پیروی از سنت را از بین ببرند چون اگر بتوانند چنین کنند می‌توانند آموزه‌های قرآن کریم را مطابق با امیال و خواسته‌های خود تاویل کنند و هریک مطابق اندیشه و آرمان خود آیات را تاویل کنند. اما یکی از ویژگی‌های ممتاز اسلام این است که اسلام، نظامی اخلاقی و علمی و نظامی فردی و اجتماعی است و با این روش بر حملات و یورش‌های پی در پی فایق آمده و آنها را محو و نابود می‌کند.»^۱

این مختصری از اندیشه این متفکر مسلمان بود که در دامان تمدن غرب پرورش یافته بود و هدف وی از بیان این اندیشه‌ی محکم و مدلل، تقویت و تحکیم آن دیدگاهی است که ما درست می‌دانیم. و آن اینکه به طور خلاصه از گذشته تا به حال گرایش سلفیت، موضع صحیح نسبت به اسلام است و سلفیت محصور در تفسیر تاریخی که زمان آن گذشته و محو شده، نیست بلکه همواره در سایه دو منبع اصیل و بزرگ به نام کتاب الله و سنت رسول الله به اسلام می‌نگرد.

اکنون به طور خلاصه به سبب مخالفت ابن تیمیه با علم کلام اشعری می‌پردازیم و آن اینکه کلام اشعری از قواعدی شروع می‌کند که از قرآن و سنت استنباط نشده است و این خود به نتایجی می‌انجامد که مخالف با عقاید اصحاب و تابعین است در صورتی که پیروان این منهج ادعا می‌کنند بر مسیر و منهج سلف قدم گذاشته‌اند.

۷- اشعری‌ها:

^۱- الاسلام علی مفترق الطرق، ترجمه د. عمر فروخ، چاپ: دارالعلم للملایین-بیروت.

از آنچه گذشت معلوم شد که سلف صالح، به شدت در برابر علم کلام موضع گرفتند و با اهل کلام مخالفت و مبارزه نموده و از غوطه‌ور شدن در این علم دوری گزیدند. زمانی که معتزله قوت گرفتند، به میدان آمده و در برابر آنان ایستادند و با منهجی مخالف با منهج و روش آنان، علامات منهج خالص سلفی را در عنایت و توجه به حدیث نبوی و اتخاذ قرآن و احادیث به عنوان نقطه‌ی شروع، آشکار نمودند مانند عدم تاویل خارج از مدلولات قرآن و سنت و محافظت از تفسیری که از صحابه و تابعین روایت شده است.

بارزترین نشانه‌های موج خروشان کلام معتزلی که پیش‌تر بیان کردیم، دشمنی با اهل حدیث و طعنه وارد کردن در احادیث نبوی است. معتزله بر محدثین هجوم برده و روی به جدال آوردند و بر اصولی که به گمان آنها اصولی عقلی و بدور از نقل است، تکیه کردند و آیات متشابه قرآن کریم را به گونه‌ای تاویل نمودند که سلف صالح چنین تاویلاتی را بیان نکرده بودند و مساله‌ی صفات پروردگار، از مهم‌ترین مسائل مورد اختلاف و درگیری میان آن دو بود تا اینکه تبدیل به علمی در میان این دو گروه گشت.

شهرستانی می‌گوید: «گروه بزرگی از سلف، برای خداوند متعال صفاتی ازلی و همیشگی اثبات می‌کردند از جمله علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر، کلام، جلال و اکرام، جود، انعام، عزت و عظمت؛ و میان صفات ذاتی و فعلی تفاوتی قایل نبودند. بلکه کلام را یکی می‌دانستند. همچنین صفات خبری مانند «یدین» و «رجلین» را نیز اثبات می‌کردند و آنها را تاویل نمی‌کردند. و تنها آن صفات را صفاتی خبری می‌دانستند. و چون معتزله صفات پروردگار را نفی و سلف صفات او تعالی را اثبات می‌کردند، سلف، صفاتی و معتزله، معطله نامیده شدند.

موج اعتراض در برابر معتزله به صورت دو گرایش شکل گرفت، گرایش اول گرایش سلفی است که در طریقه و شیوه‌ی خود به روش اولین مسلمانان متمسک شده‌اند؛ سپس گرایشی جدید شکل گرفت که ادعای ارتباط و اتصال به سلف را داشت و این مدرسه‌ی اشعری است که با ابن کلاب شروع شد و ابوالحسن اشعری نیز از او پیروی کرد و بعد از او شیوخ و بزرگان مذهب عبارت بودند از امثال باقلانی، جوینی، غزالی، شهرستانی، رازی و ...

این دو گرایش در تفکر اسلامی، پیوسته و تا به امروز بر پا و زنده‌اند در حالی که تاثیر دو مدرسه‌ی طحاوی و ماتریدی بسیار کم رنگ شده است. همچنین نمی‌توان از توجه شیعیان متاخر نسبت به تاویلات کلامی معتزله چشم پوشید.

اشعری‌ها و علم کلام:

تردید نیست که علاقه و انگیزه دفاع از عقیده‌ی اهل سنت به طور خاص و دفاع از اسلام به طور کلی، عاملی بود که اشاعره را به استفاده از کلام و - به گمان آنها منهج و - شیوه‌ی درست برای رسیدن به این هدف سوق داد اما پس از تجربه‌ی کلام بر ایشان روشن شد که این شیوه درست نبوده است و از آن باز آمدند و شاید مهم‌ترین شخصیتی که از کلام دوری گزید و روش سلف بازگشت، ابوالحسن اشعری باشد و داستان بازگشت وی از اعتزال به روش و عقیده‌ی امام احمد گواهی روشن بر این مدعا است.

کسانی که شخصیت اشعری را معرفی نموده‌اند که بارزترین آنها ابن عساکر است، در کتاب «تبیین کذب المفتری» ثابت کرده که کتاب «الابانة» از آخرین کتاب‌های ابوالحسن اشعری بوده و دلیلی است بر استقرار ایشان بر روش امام احمد و بیانگر آن

است که در منهج و عقیده پیرو عقیده‌ی سلف بوده است.

امام اشعری مدت زیادی در آرا و نظریات معتزله تدبیر کرد و اضطرابی فکری و آزار دهنده میان عقیده‌ای که چهل سال در آن غرق بود و از شراب آن نوشیده بود و آن را به طور کامل فرا گرفته بود و بین آنچه حق می‌دانست احساس می‌کرد. اما پس از اندیشه و دقت- نظر، از فکر اعتزالی بیرون شد و از معتزله برائت جست و اعلان کرد که راه فراری از ترجیح و انتخاب منهج صحیح یعنی روش سلف نیست.

آیا او به یک‌باره از یک نقیض به ضد و نقیض آن بازگشت؟

به نظر می‌رسد تفسیر روانشناسانه این مساله متقاعد کننده نیست، صحیح‌تر این است که وی پس از تامل در افکار خود در جستجوی اندیشه‌ای جدید برای جایگزین کردن آن برآمد پس به گمان خود به راه حل میانه روی آورد و چون دانست که آن هم راه حل مناسب نیست و بدون تردید با روش جدید و تامل در آن احساس حیرت و سرگشتگی نمود و دانست که این روش نیز مشکلات جدیدی را برای وی به دنبال دارد و این منهج همان بود که در ایام اعتزال خود کوشش می‌کرد تا از آن بیرون برود اما در نهایت حل این مشکل را در منهج سلف یافت و آن را در کتابش به نام «الابانة»^۱ آورد و این عقیده به طور کامل با

^۱ - اما این سوال مطرح است که کدام یک از این دو کتاب را زودتر نوشته است. کتاب «اللمع» یا «الابانة»؛ تا آنجا که می‌دانیم این مساله پیش‌تر بیان نشده مگر از طریق شیخ کوثری که می‌گوید این تنها سلفی‌ها هستند که ادعا می‌کنند آخرین کتاب اشعری «الابانة» بوده است در حالی که اولین امری که در این موضوع قابل توجه است این است که استناد ابن تیمیه در این قضیه به خود اصحاب اشعری بازمی‌گردد و می‌گوید: (اصحاب اشعری ذکر کرده‌اند که الابانة آخرین کتابی بوده که نوشته است و به آن در دفاع از او به هنگام عیبجویی از وی اعتماد کرده‌اند.) ابن تیمیه: العقیة الحمویة، ص 149؛ و بنگر به کتاب «اللمعة فی تحقیق باحث الوجود والحدوث والقدر وفعال العباد» نوشته حلبی 1190 م. که در آن می‌گوید: کتاب

آنچه در کتاب «المقالات الاسلامیین» آورده، تطابق دارد.

پس از او امام باقلانی (402 هـ) آمد و بسیار مشتاق بود که به امام احمد بن حنبل منتسب شود تا جایی که در برخی پاسخ‌های خویش نوشته است: محمد بن الطیب الحنبلی^۱.

ائمه مذهب اشعری پس از او روش مشابهی برای آگاهی پیمودند که جالب توجه می‌باشد و به بررسی این مساله فرامی‌خواند - اگر بر چیزی دلالت کند - این مساله از جهتی دلالت به اخلاص در تحقیق و بررسی برای رسیدن به حقیقت می‌کند چنانکه از جهتی دیگر بیانگر آن است که هیچ راهی برای شناخت اصول دین جز از طریق مصادر آن یعنی کتاب و سنت نمی‌باشد.

امام حرمین جوینی (478 هـ) در کتاب «الرسال النظامیة» به اختلاف مسالک و مذاهب علما در مورد این ظواهر اشاره نموده است، برخی از آنها این ظواهر را تاویل کرده‌اند و این مورد به آیات قرآن و سنت صحیح پایبند می‌باشند.

اما ائمه سلف بر این باورند که باید از تاویل دست برداشت و باید ظواهر را بر همان شکلی که وارد شده‌اند بیان کرد و معانی آن‌را به پروردگار تفویض نمود، سپس تصریح

الابانة آخرین تصنیف اشعری می‌باشد چنانکه حافظ ابن تیمیة حنبلی ذکر می‌کند و همین مورد اعتماد اوست.)

^۱ - ابن تیمیة: موافقة.. ج 2 ص 9، 51

^۲ - اعتقاد و باور سلف صالح در باب صفات خداوند متعال تفویض معنای این صفات به خداوند متعال نیست بلکه تفویض کیفیت صفات می‌باشد و تفویض معنا اعتقاد اشاعره می‌باشد. مقصود از تفویض در کلام سلف، تفویض کیفیت صفات می‌باشد نه اینکه معنای صفات و روایات وارد شده در باب صفات را به خدا بسپارند، چنانکه اهل بدعت همچون اشاعره و... این مذهب را اختیار کرده و معانی صفات را

اثبات نکرده و آنرا به خداوند می‌سپارند. زمانیکه از امام مالک رحمه‌الله در مورد استواء سوال شد، فرمود: «الکیف غیر معلوم والاستواء غیر مجهول والایمان به واجب والسوال عنه بدعة»: «کیفیت و چگونگی استوی معلوم نیست و (معنای) استوی مجهول نیست و ایمان به آن واجب است و سوال از چگونگی و کیفیت آن بدعت است.»

علامه عبدالله بن یوسف الجدید حفظه‌الله در «العقیده السلفية» (ص 58) می‌گوید: «هرکس در پاسخ امام مالک به سوال از کیفیت استواء بر عرش دقت کند، نکات مهم و دقیقی بر وی روشن می‌شود:

- 1- کیفیت و چگونگی صفات بر بندگان معلوم نیست و مجهول است.
 - 2- معنای صفات در زبان عربی معلوم و واضح است.
 - 3- ایمان به صفات چنانکه خداوند متعال از آنها خبر داده با وجود آگاهی از معنای آنها و جهل به کیفیت و چگونگی آنها امری واجب است چراکه در عموم ایمان به الله تعالی داخل است.
 - 4- کم یا زیاد سوال کردن و کندوکاو در این موارد، بدعتی مذموم است که از هیچیک از سلف سراغ نداریم، چون به سخن گفتن در مورد الله بدون علم و آگاهی می‌انجامد.
- این عبد البر می‌گوید: «در مورد احادیث صفات از مالک بن انس، اوزاعی، سفیان بن سعید، سفیان بن عینه و معمر بن راشد برای ما روایت کرده‌اند که همگی آنها می‌گویند: «این احادیث را چنانکه وارد شده‌اند، می‌پذیریم و قبول می‌کنیم.» (یعنی معنای صفات را ثابت می‌دانیم و سخن در باب کیفیت آنها را رها می‌کنیم.)

و عبدالله بن امام احمد رحمهما‌الله در «السنة» (495) با سند صحیح از وکیع بن جراح روایت می‌کند که: «این احادیث را چنانکه وارد شده‌اند، می‌پذیریم و تصدیق می‌کنیم و از کیفیت آنها نمی‌پرسیم و نمی‌گوییم چرا چنین است؟ احادیثی همچون حدیث ابن مسعود که در آن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْمِلُ السَّمَاوَاتِ عَلَىٰ إِصْبَعٍ، وَالْجِبَالِ عَلَىٰ إِصْبَعٍ»: «الله عزوجل آسمان‌ها را بر یک انگشت و کوه‌ها را بر یک انگشت حمل می‌کند.»

و نیز این حدیث که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «قَلْبُ ابْنِ آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»: «قلب فرزند آدم میان دو انگشت از انگشتان خداوند رحمن است.» و احادیثی که از این دسته‌اند.

و لالکائی (740) با اسنادش از محمد بن الحسن - فقیه عراق - روایت می‌کند که: «فقها از مشرق تا مغرب بر ایمان به قرآن و احادیثی که در مورد صفات خداوند از طریق ثقات از رسول الله ﷺ وارد شده- اند، آنهم بدون تفسیر و توصیف و تشبیه، اتفاق نظر دارند، پس هرکس چیزی از این صفات را تفسیر کند درحقیقت از راه و روش و سنت رسول الله ﷺ خارج شده و جماعت (مسلمانان) را ترک گفته است. و هرکس دیدگاه جهم (بن صفوان) را داشته باشد و با او هم نظر باشد، درحقیقت جماعت (مسلمانان) را ترک گفته است. چون خداوندی که جهم توصیف می‌کند، عدم است.» (یعنی صفتی را برای خداوند ثابت نمی‌کند.)

دارقطنی در «الصفات» (57) با سند صحیح از عباس بن محمد الدوری روایت می‌کند که: «درحالی که ابوعبید القاسم بن سلام روایاتی را در زمینه رویت و کرسی و موضع قدم‌ها و خندیدن پروردگاران از یاس و ناامیدی بندگان درحالی که تغییر این حالت نزدیک است و اینکه پیش از خلقت آسمان‌ها پروردگاران کجا بوده و اینکه دوزخ پر نمی‌شود تا اینکه خداوند متعال قدمش را در آن قرار دهد و آنگاه دوزخ می‌گردد؛ بس است. بس است؛ و روایاتی از این دسته را ذکر کرد، شنیدم که می‌گوید: «این احادیث صحیح هستند که اصحاب حدیث و فقها آنها را با یکدیگر و در کنار هم توضیح می‌دهند. و نزد ما این احادیث حق است و شک و تردیدی در آن نداریم؛ اما اگر گفته شود چگونه خداوند قدمش را روی دوزخ می‌گذارد؟ و چگونه می‌خندد؟ می‌گوییم: این مساله (چگونگی و کیفیت) تفسیر نمی‌شود و از هیچ‌کس نشنیدیم که آن را تفسیر کند.»

و امام حافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی رحمه‌الله در «الکلام فی الصفات» می‌گوید: «اما سخن در باب صفات؛ مذهب سلف - رضوان‌الله‌علیهم - در باب اخبار صحیحی که در سنن وارد شده است، اثبات این صفات و حمل آنها بر معنای ظاهری‌شان و نفی کیفیت و تشبیه از آنها می‌باشد. اما گروهی این صفات را نفی کرده‌اند و صفاتی را که الله عزوجل برای خود ثابت دانسته است، باطل خواندند. و گروهی هم این صفات را برای خداوند اثبات کرده‌اند اما به تشبیه و بیان کیفیت روی آوردند. مقصود این است که باید راه میانه و وسط بین این دو را پیمود و دین الله بین غلو غالی و تفریط کسی است که در آن کوتاهی می‌کند. و اصل در این مساله آن است که: «سخن گفتن در صفات، بخشی از سخن

می‌کند که دیدگاه مورد رضاست و دین خداوند متعال، پیروی از سلف امت است و آشکار می‌کند که دلیل قاطع و حتمی در این مورد، اجماع امت است که حجت می‌باشد و در شریعت قابل استناد است و اصحاب پیامبر که برگزیدگان اسلام می‌باشند بر ترک تعرض در معانی آن تاکید نموده‌اند لذا آنها بار رساندن این شریعت و رسالت را به تنهایی بر دوش گرفته و در نگاهداری و پیروی قواعد پروردگار از هیچ تلاشی دریغ نکردند و یکدیگر را به حفظ آن توصیه می‌کردند و مردم را در مورد آنچه بدان نیاز داشتند، آموزش می‌دادند. و اگر تاویل این ظواهر، مشروع و قطعی می‌بود، لازم بود اهتمام و توجه صحابه به این امر بسیار بیشتر از توجه و اهتمام آنان به فروع شریعت می‌بود. به همین سبب ثابت

گفتن در مورد ذات می‌باشد و سخن گفتن در این دو مورد (در ذات و صفات) شبیه هم بوده و یکسان است. (یعنی چنان‌که ذات الله را ثابت می‌دانیم و از کیفیت و تشبیه آن خودداری می‌کنیم، همچنین زمانی که از صفات الهی سخن می‌گوییم، آنها را برای خداوند ثابت می‌دانیم و از کیفیت و تشبیه آنها خودداری می‌کنیم.)

و امام حافظ ابن رجب حنبلی رحمه‌الله در «فضل علم السلف علی الخلف» (ص 29) می‌گوید: «و دیدگاه درست و صحیح همان دیدگاه سلف صالح می‌باشد که آیات صفات و احادیثی را که در باب صفات وارد شده‌اند، چنان‌که وارد شده‌اند پذیرفته و تصدیق کرده‌اند بدون اینکه آنها را تفسیر کنند و به بیان کیفیت و چگونگی آنها پردازند و برای آنها مثال و مانند بیاورند؛ از هیچیک از آنان خلاف این مساله ثابت نشده است و صحیح نمی‌باشد، به ویژه امام احمد؛ و نیز سلف صالح در معانی آنها فرو نرفته و برای آنها مثال نزده‌اند هرچند در میان برخی از معاصران امام احمد، عده‌ای به پیروی از روش مقاتل، به چیزی از این امور پرداختند؛ که البته در این مورد به مقاتل اقتدا نمی‌شود بلکه به ائمه و پیشوایان اسلام همچون ابن مبارک، مالک، ثوری، اوزاعی، شافعی، احمد، اسحاق و ابی‌عبید و مانند اینها اقتدا می‌شود؛ که در کلام تمام آنها، سخنی از جنس سخنان متکلمین - چه رسد به فلاسفه - دیده نمی‌شود؛ و براستی چیزی از سخنان متکلمین و فلاسفه در کلام کسانی که از عیب و جرح سالم‌اند، وارد نمی‌شود. (مترجم)

شده که آنان از تاویل خودداری می‌کردند و چنین باید از آنان پیروی شود. و هر انسان دینداری باید پروردگار متعال را از صفاتی که اهل بدعت به او نسبت می‌دهند، پاک و منزّه دارد و در تاویل متشابهات خود را غرق نکند و معنای آنرا به خداوند بسپارد و آیهی استوا و آمدن خداوند و این قول او تعالی: «لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ»: (ص 75) «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ»: (الرحمن: 27) و همچنین «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا»: (قمر: 14) و احادیث صحیحی که در همین موارد روایت شده است مانند حدیث نزول، چنان که گفتیم معنای آنرا به الله متعال بسپارد.

و مواردی را که در این زمینه در کتاب خود «غیاث الامم» ذکر کرده است، این مساله را تایید می‌کند هرچند این کتاب به بیان فقه سیاسی اسلامی و دیدگاه وی در مورد منصب خلافت و یا امامت است، اما در باب «تفصیل ما الی الائمة و الولاة» یکی از وظایف مهم خلیفه را بازداشتن مسلمانان از غوطه‌ور شدن در مشکلات کلامی و متوجه نمودن آنها به منهج سلف می‌داند و در این باره می‌نویسد: «آنچه اکنون ذکر می‌کنم، بیانگر مقصود و هدف این کتاب است و آن اینکه یکی از وظایفی که امام باید نسبت به آن حریص بوده و توجه ویژه‌ای داشته باشد این است که عموم مردم را بر مذهب سلف صالح جمع کند قبل از اینکه هوای نفس سرکشی نموده و نظرات باطل به وجود آید؛ صحابه از کندوکاو در ابهامات نصوص متشابه و مشکل باز می‌داشتند... تا جایی که می‌گوید: پیوسته آنان از آنچه متاخرین بدان پرداخته‌اند خودداری می‌کردند. آنان بهترین اذهان و برترین بیان را داشتند»^۱.

^۱ - الجوبینی: غیاث الامم فی التیاه الظلم، ص 140-141 تحقیق د. مصطفی حلمی و د. فواد

عبدالمنعم - دارالدعوة، اسکندریه، 1400 هـ.

دیدگاه غزالی (505 هـ) در مورد علم کلام، در کتاب‌های ایشان خصوصاً کتاب (احیاء) مشهور و معروف است. او در این کتاب می‌نویسد: «اما در مورد فایده‌ی آن؛ چنین می‌پندارند که فایده‌ی آن کشف حقایق و شناخت درست آن است اما بدان که کلام هرگز انسان را به این مقصود نیک و خوب نمی‌رساند و ضلالت و گمراهی در آن بیش از کشف و شناخت است...»

به همین شکل، در کتاب «المنقذ من الضلال» نیز علم کلام را نکوهیده و می‌گوید: دلایل علم کلام انسان را به یقین نمی‌رساند. و در کتاب دیگر خود به نام «التفرقه بین الایمان و الزندقه» به تحریم کندوکاو در این علم تصریح کرده و گفته است: «اگر از چاپلوسی دوری کنیم، به صراحت بیان می‌کنیم که کندوکاو در این علم، حرام است.»

غزالی بر بهترین حالت فوت کرد، او در حال فراگیری صحیحین یعنی صحیح بخاری و مسلم مرد در حالی که مشغول فراگیری علم حدیث بود و از علم کلام به یادگیری سنت از مصادر و منابع صحیح آن رفته بود.

اما رازی (606 هـ) که در واقع سخنگوی مذهب اشعری در مرحله‌ی اخیر زندگی خود بود و کلام و فلسفه را با هم مخلوط کرده بود، در اواخر عمر خویش به ضرورت پیروی از منهج سلف تاکید نمود و خود اعلان کرد پس از اینکه نقش خود را در علم کلام و فلسفه به جای آورد و مناہج مختلف و شیوه‌ها و گرایش‌ات متفاوت را تسلیم کرد، در نهایت گفت: «در شیوه‌ها و مسلک‌های کلامی و مناہج فلسفی، اندیشه کردم هرگز ندیدم که در مانده‌ای را شفا دهند و یا تشنه‌ای را سیراب کند و نزدیک‌ترین و بهترین راه‌ها، قرآن است که در اثبات صفات خداوند می‌خوانم: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»: (طه: 5) «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: (فاطر: 10) سپس می‌گوید:

«هر کس مانند تجربه‌ی من کسب کند و شناختی مانند شناخت من حاصل می‌کند.» و این در ابیات زیر مشهود است:

«و روان‌هایی ما در کالبد‌های مان در ترس و نگرانی است و حاصل آنچه در دنیا کسب نمودیم جز بدبختی و عذاب چیز دیگری نیست و در طول حیات مان از بحث و گفت و گوها بهره‌ای غیر از «قیل و قال» نبردیم!!»^۱

و در وصیت خود گفت: «خدا را سپاس و ستایش می‌کنم، ستایشی که بهترین فرشتگان او در بهترین اوقات می‌کنند و بزرگترین پیامبران او در کامل‌ترین اوقات می‌گویند بلکه این ستایش را از تاریخ حدوث و امکان می‌گویم، او را به ستایش‌هایی که به سبب مقام الوهیت شایسته اوست و به سبب کمال الوهیت مستوجب او گشته، ستایش و ثنا می‌کنم چه او را بشناسم چه نشناسم چرا که چه نسبت خاک است با عالم پاک) ... تا به آنجا که می‌گوید: «شیوه‌ها و مسلک‌های کلامی و مناہج و طرق فلسفی را تجربه نمودم و هیچ فایده‌ای در آنها مانند فایده‌ای که در قرآن عظیم یافتم، نیافتم چرا که قرآن انسان را بر آن می‌دارد تا در برابر بزرگی و عظمت ذات پروردگار به طور کلی تسلیم شود و از کندوکاو و تامل بیهوده در ایراد مخالفات و منافشات و تناقضات باز می‌دارد و این تنها به این سبب است که عقل بشر در این تنگناهای عمیق و شیوه‌ها و روش‌های پوشیده، مضمحل، متلاشی و نابود می‌گردد.»

و در وصیت خود ذکر می‌کند که او دین محمد را به عنوان دین خود برگزیده و از الله

^۱ ابن الوزیر الیمانی: الروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم ج 3 ص 168 المطبعة السلفية بالقاهرة 1385 هـ.

متعال می‌خواهد که این جمله را از وی قبول کرده و از او توضیح و تفصیل نخواهد.»^۱

۱- ابن‌الوزیر الیمانی: الروض الباسم = ج 3 ص 168

موارد زیادی از علما و صاحب‌نظران علم کلام نیز روایت شده که ثابت می‌کند به روش سلف صالح بازگشته‌اند. چنانکه از قرطبی در شرح مسلم نقل شده است که جوینی به یارانش می‌گفت: «به کلام مشغول نشوید، اگر می‌دانستم کلام مرا به جایی می‌رساند که اکنون به آن رسیده‌ام، خود را به آن مشغول نمی‌کردم. و در هنگام مرگ گفت: خود را به دریای بی‌کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام و علوم‌شان را به تمامی رها کردم و خود را در چیزی که از آن نپسندیده بودم انداختم. و اکنون اگر خداوند رحمت خود را شامل حالم نکند، پس وای به حال ابن‌الجوینی! والآن در حالی می‌میرم که بر عقیده‌ی مادرم یا باور پیرزنان نیشابور هستم...» و قبل از وفات پیروانش را چنین توصیه نمود: «روش اهل حدیث را بر خود لازم گیرید، براستی حق را همراه آنان دیدم.» و نیز سخن ابوالوفا بن عقیل به یارانش را ذکر می‌کند که می‌گوید: «عمر خود را در راه اصول گذراندم اما پس از آن از قهقری به مذهب مکتب یعنی کسانی که حدیث می‌نویسند و به علم حدیث مشغول هستند، روی آوردم.» و همچنین شهرستانی می‌گوید: «بر شماست که دین پیرزنان را بر خود لازم گیرید که آن بهترین جایزه و پاداش است.» همان، ص 168-

169

همچنین شیخ ابو‌عبدالله محمد بن عبد‌الکریم شهرستانی می‌گوید: «در نزد فلاسفه و اهل کلام چیزی جز سرگشتگی و پشیمانی نیافته است» در جایی دیگر می‌گوید: به راستی در طول عمرم، به دانشگاه‌های زیادی سر زدم و در آنجا به دقت به اطراف خود نگاه کردم و هیچ‌کس را جز انسان‌هایی که دست پشیمانی در زیر چانه گذاشته بودند یا انگشت ندامت به دندان می‌گزیدند، ندیدم...!!

همچنین شمس‌الدین خسرو شاهی از یکی از دانشمندان پرسید: عقیده‌ی شما چیست؟ گفت: آن چه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. (شمس‌الدین) گفت: آیا به این عقیده‌ات یقین داری؟ گفت: بله، گفت: خدا را به خاطر این نعمت (که به تو داده است) شکر کن؛ اما به خدا سوگند! من عقیده‌ام را نمی‌دانم، به خدا سوگند! من عقیده‌ام را نمی‌دانم... و آنقدر گریست که محاسنش تر شد!!

ابن ابی‌العز در تحلیل آنچه گذشت می‌گوید: اینان (فلاسفه و متکلمین) را می‌یابیم که در هنگام مرگ به

به همین مقدار از سخنان بزرگترین متکلمین در مدرسه‌ی اشعری‌ها اکتفا می‌کنیم چرا که آنها بعد از فاصله گرفتن و جدا شدن از کلام و فرو رفتن در قضایا و مسائل آن به نتایج محکمی رسیدند و همچنان که رازی گفت، راه قرآن را کافی و شافی و راه اهل حدیث را وصل کننده و رساننده‌ی به یقین دانست راهی که انسان را به اطمینان، آرامش و ثبات در ایمان فرامی‌خواند.

و مادام که امر چنین است ما با تامل در دو مدرسه بزرگ در علم اصول دین، معتزله و اشاعره، به تاریخچه آنها می‌پردازیم تا به میزان و معیاری دست یابیم که آنها با استفاده از آن منهج تاویل را در پیش گرفتند.

مذهب و عقیده‌ی پیرزنان رجوع می‌کنند و عاقبت آنان - اگر از عذاب خداوند هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و بادیه نشینانی خواهند بود که از اهل علم پیروی و تقلید می‌کنند!! این مقوله‌ای که از جوینی و امثال او (از علما) نقل شده است، مرادشان این بوده که بدحالی خویش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام - که به دور از هدایت کتاب و سنت می‌باشد - بیان کنند. سرگشتگی و پریشانی و شک و تردیدی که در نتیجه‌ی دنباله‌روی از کلام و فلسفه و دوری از قرآن و سنت به آن دچار شده بودند، آنها را واداشت که آرزو کنند بر عقیده‌ی پیرزنان نیشابور یا باور مسلمانان عوام که ایمان‌شان به شبها و هوی و هوس متکلمان آلوده نشده است، از دنیا بروند و (آرزو می‌کردند) که ای کاش به این علم پست و بی‌ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمی‌شدند. و البته مقصود آنها به این معنا نبوده که ایمان پیرزنان یا عوام، هدفی مطلوب‌تر و بهتر از ایمان علما و دانشمندان و فقیهان علم توحید است که دانش خود را برگرفته از قرآن و سنت و تدبر در آنها تحصیل نموده‌اند ...!

ابن ابی العز الحنفی در شرحش بر عقیده‌ی طحاوی می‌فرماید: «عاقبت کار غزالی - رحمه الله علیه - در مسائل کلامی به توقف و تردید انجامید و سپس از همه‌ی آن روش‌ها دست کشید و به مطالعه‌ی احادیث (صحیح) رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روی آورد و در حالتی از دنیا رفت که «صحیح بخاری» بر روی سینه‌اش بود.» تهذیب شرح العقیده الطحاویة: 128. و شروط لاله الاله. (مترجم)

از معتزله آغاز کرده و می‌گوییم: اگر این اسم را از مسمی و مدلول تاریخی آن جدا کنیم و مقید به معنای اصطلاحی باشیم برای ما روشن خواهد شد که این اصطلاح بر کسی اطلاق می‌شود که می‌کوشد اسلام را از دلایل نقلی جدا کند و آنرا عبارت از یک مضمون عقلی فلسفی بداند که خشک است و خالی از بی‌عدالتی و غلو تاویل نیست. ادعای توحید، منجر به جدا نمودن ذات پروردگار از اسامی و صفات او تعالی می‌شود و در مورد خداوند متعال و توصیف وی گستاخی نموده و با کلامی او را مورد خطاب قرار می‌دهند که نقص در هیبت و شکوه او تعالی است و اصول و آداب سخن گفتن در مورد مقام پروردگار در آن رعایت نشده است. و همچنین ادعای عدل، علم سابق پروردگار را نفی می‌کند و اگر از دیگر استباهات آنان چشم‌پوشیم، همین دو نتیجه اخیر برای مخالفت سلفی‌ها با معتزله کافی است.

در مورد اشعری‌ها اگر لباس تاریخی آنها را از تن‌شان در آوریم و عوامل شکل‌گیری کلام اشعری را در نظر نیاوریم، می‌توان آنها را پیروان گرایش وسط‌نامید - با وجود اختلافات و تفرداتی که بین شیوخ و بزرگان آن است - اما جای تعجب نیست که در هر دو گرایش، آرا و نظرات مختلف و متعارض میان بزرگان آنها وجود دارد که این خود دلیلی است بر اشتباه بودن این دو منبع که مخالف با شیوه سلف بوده و بر تاویل استوار است.^۱

عامل اینکه ابن تیمیه با آنان مجادله کرد به فهم او از رابطه‌ی محکمی که میان افکار و اثر آنها وجود دارد، باز می‌گردد. زیرا مبالغه و بزرگنمایی در نقش عقل انسانی و احکام آن، آنها را به سوی اموری مخالف و منحرف از حقایق قرآن و تاویلات مخالف با اصول صحیح اسلامی می‌کشاند.

^۱ - نگا: منهج علماء الحدیث والسنة فی اصول الدین، ص 157 وما بعدها - ط. دارالدعوة بالاسکندریة.

دکتر محمد علی زغبی معتقد است بیماری تاویل از یهود به مسلمانان سرایت کرده است. و فیلسوف یهودی به نام فیلون مشهور به تاویل بود حتی (عزیر) را اله دانست. از گذشته تاویل یکی از ویژگی‌های یهود بوده است. آنجا که خداوند به آنان دستور داد روز شنبه ماهی نگیرند با تاویل روز جمعه گودال‌هایی در کنار رودخانه‌ها حفر کردند تا اینکه ماهی‌ها در آن گرفتار شوند و یهودیان بتوانند در روز یک‌شنبه آنها را صید کنند و چنان بر این تاویل ادامه دادند تا اینکه قاعده‌ای نزد آنان مقرر شد مبنی بر اینکه: اگر از حقیقت ناتوان ماندی به مجاز روی بیاور. سپس و در اخیر، فیلسوف هلندی آنان به نام اسپینوزا به این مبدا بازگشت که «باید تورات را با تورات تفسیر کنیم»^۱

۸- ابن تیمیه و تصوف^۲

شیخ الاسلام در موضع خود در برابر تصوف و صوفیه، ملتزم و متمسک به قواعد اساسی در اجتهادات خویش بود، چنانکه در منهج تاریخی اصل را بر اقتدا و پیروی از صحابه و تابعین گذاشته بود و این رویه بر اساس فهم او از حدیث نبوی بود که می‌فرماید: «خیر القرون القرن الذی بعثت فیهم، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم»: «بهترین مردم مردمان عصر و زمانی است که من در میان آنها برانگیخته شدم سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند و پس از آنها کسانی که بعد از آنها می‌آیند.» و همچنین کسانی که بعد از آنها بیایند و در باب عقیده، عبادت، منش و اخلاق به منهج صحیح اسلامی متمسک شوند. اما هرچه زمان بیشتر گذشت و تعداد صحابه و تابعین کمتر شد، بدعت‌ها به تدریج ظهور کرد چرا که نور نبوت به مانند خورشیدی تابان و درخشان است که نور ستارگان در

^۱-المانوسیه فی الفراء، ص 239

^۲- نک: کتاب ما (ابن تیمیه و التصوف) چاپ دارالدعوة اسکندریه.

برابر آن کم می‌شود و از بین می‌رود و پیشینیان، مدتی طولانی در این نور زندگی کردند که به تدریج بخشی از این نور پنهان شد و با بروز فتنه‌ها خوارج، شیعه، قدریه و مرجئه ظهور کردند که عده‌ای از اصحاب در برابر آنها ایستادند و به بیان اشتباهات آنان پرداختند، اصحابی مانند عبدالله بن عباس (86 هـ)، عبدالله بن عمر (73 هـ) و ابوسعید خدری (94 هـ).

اما در مورد تصوف؛ ابن تیمیه آنرا هم‌ردیف رای و علم کلام ذکر می‌کند و یکی از رنگ‌های بدعت می‌داند که در اولین قرن‌ها شناخته شده نبودند و ظهور و بروز این فرقه به دو عامل برمی‌گردد؛ اول ظهور حاکمانی از عجم (غیر عرب) خصوصا از فارس؛ و عامل دوم ترجمه‌ی کتاب‌های فارسی، رومی و هندی به عربی می‌باشد.

با وجود این دید تاریخی، ایشان منهج و روشی موضوعی در مطالعه‌ی تصوف دارد و علم نبوت را بالاتر از تمام علوم می‌داند چرا که علم به ایمان و قرآن است. پس از این بود که این علم به بخش‌های مختلفی تقسیم شد: فقه، حدیث و اعمال قلب؛ و هر یک از علمای مسلمان به بخشی از این تقسیم و فعالیت در آن روی آوردند. - درحالی که هر یک از آنها در مجال فعالیت خود آرا و افعالی داشتند که از آنها پیروی نمی‌شود با اینکه به دلیل اجتهاد هم به خاطر چنان آرا و افعالی نکوهش نمی‌شوند - یعنی ضرورت اقتدا نمودن به روش پیامبر، اصل و اساس بود، چرا که تنها رسول الله معصوم بود و در عبارتی جامع می‌گوید: «هرکس اراده، عبادت، عمل و سماع را که مربوط به اصول و فروع اعمال از احوال قلبی و اعمال بدنی است بر ایمان، سنت و هدایتی که محمد و اصحابش بر آن بودند، بنا کند همان راه نبوت را در پیش گرفته است.

مستشرق فرانسوی (لاووست) ملاحظات و عبارات دقیقی را در مورد حقیقت

صوفیه به این صورت بیان می‌کند: «تصوف با اشکال متفاوتی که دارد، همواره در تلاش است تا تیشه به ریشه‌ی اهل سنت بزند و مذهب سنی را نابود کند. تصوف به شیوه‌ی خود، افکار و آثار مسیحیان را به طور پنهانی وارد اسلام کرد. و با انتشار نظام رهبانیت، دیگر اسلام نظامی سیاسی نخواهد داشت و مفهوم دین از حقیقت اجتماعی خود بیرون خواهد شد و بهترین حالت در دیدگاه مومن، دور شدن از دنیا برای عبادت الله و مناجات و راز و نیاز خواهد شد و به تدریج حرکت سنی که در ابتدای دوران ممالیک حرکتی جهادی بود تبدیل به یک سنی آرام و در قهقرای سقوط و در کنج عبادت گشت و در سایه‌ی حکومت آخرین فرمانروایان ممالیک بحرین و با شروع عهد شرکسه و پس از اینکه جهاد بزرگترین اعمال شرعی به شمار می‌آمد چون از هر فرد بیشترین تلاش و کوشش را می‌طلبید و جماعت، اقتضای همکاری و ارتباط داشت، فرار از اجتماع و توبه و ندامت از طریق نماز و روزه و خلوت، تبدیل به برترین اعمال نزد آنها گشت؛ دورانی که در این مبحث مد نظر ما است مدتی است که در آن، منهج سنی به شکل دوم خود تبدیل شد. برای ابن تیمیه توضیح و تعیین حدود معنای «ورع» در مفهوم دین، لازم و ضروری است و این لفظی است که افرادی از صوفیه بدان لفظ عبادت را اطلاق نموده‌اند.^۱

لاووست با نیشتر یک پژوهشگر دقیق و ظریف، انگشت خود را بر اصل و اساس مشکل گذاشت. اما ما دوست داریم که او سختگیری و خشونت ابن تیمیه در برابر مسالک و مذاهب صوفیه را برای مان تفسیر کند، صوفیه‌ای که با افسون و حيله، راهی را به سوی قلب‌های اکثریت باز کردند. اما حقیقتاً هیچ تفسیری برای شدت دشمنی شیخ الاسلام جز

۱- لاووست: النظريات السياسية والاجتماعية شيخ الاسلام ابن تیمیه ج 1، ص 153، دارالنصار 1397

تاثیرات بیگانه که مولف بدان اشاره کرد، وجود ندارد و شیخ الاسلام در کتاب‌های بزرگ و ارزشمند خود، بر جهاد اسلامی بسیار حریص بوده و بر آن تاکید کرده است و زندگی عملی ایشان گواه بر ایمان عمیق اوست. ایمان به ضرورت ارتباط میان ایمان و عمل؛ و همچنین گواه است بر روش ایشان در مد نظر قرار دادن شمولیت اسلام با شمول دلایل عقلی و مواردی که انسان‌های اهل دل بدان تقویت و تعدیه می‌شوند.

مولف، جایگاه جهاد در اسلام را با اطلاع و شناخت از مولفات ابن تیمیه، فهمیده است.

از دیدگاه شیخ الاسلام، در هر زمان جهاد امری مطلوب و پسندیده است و به این قول خداوند متعال استناد می‌کند که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتُمْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده، هنگامی که به شما گفته می‌شود: «(به سوی جهاد) در راه الله حرکت کنید» به زمین می‌چسبید (و سستی می‌کنید) آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت، جز اندکی (هیچ) نیست. اگر (برای جهاد) کوچ نکنید، (الله) شما را به عذاب دردناکی، عذاب می‌کند و قوم دیگری را بجای شما قرار می‌دهد و هیچ زبانی به او نمی‌رسانید و الله بر هر چیزی تواناست.» (توبه: 38 و 39)

و در تفسیر این آیات بیان می‌کند که به نظر وی خطاب این آیات متوجه هر زمانی است و تنها مخصوص زمان رسول خدا نیست همچنان که خداوند متعال در آیاتی دیگر،

خبر داده کسی که از جهادی که مامور به انجام آن است، سر باز زند، او را عذاب داده و قومی را جایگزین می‌کند که جهاد کنند. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»: «آگاه باشید، شما همان کسانی هستید که برای انفاق در راه الله فرا خوانده می‌شوید، پس بعضی از شما بخل می‌ورزد و هر کس بخل ورزد، جز این نیست که بر خویشان بخل ورزیده است و الله بی‌نیاز است و شما (همه) فقیر (و نیازمند)ید و اگر روی بگردانید (الله) گروهی دیگر را بجای شما می‌آورد، آنگاه آن‌ها مانند شما نخواهند بود.» (محمد: 38)

خداوند متعال خبر داده است، هر کس از جهاد یا انفاق در راه الله سر باز زند خداوند متعال افرادی را جایگزین می‌کند.^۱

ابن تیمیه، کسی را که از جهاد سر باز زند، بزدلی بخیل می‌داند که الله اشخاصی را جایگزین او می‌کند که اسلام را یاری نموده و انفاق می‌کنند. زندگی شیخ و جهاد مداوم ایشان ثابت می‌کند که وی از علمایی است که علم و عمل نزد آنان هماهنگ و همراه است.

با این اندیشه و دیدگاه می‌توان میان اصول اسلامی و آثار ادیان و فرهنگ‌های دیگر تمییز داد. شیخ، برخی از صوفی‌ها را (موسوی محمدی) و برخی را (عیسوی محمدی) می‌نامد تا تشابه میان آنان با یهود و نصاری را بیان کند همچنان که برخی از عابدان را که سختی و مشقت بسیاری به خود وارد می‌کنند با زاهدان صائبی و هندو به طور کلی تشبیه کرده و آنان را مشابه اینان می‌داند.

^۱ - نک: الفتاوی، ج 18، ص 301-302 چاپ ریاض.

برای فهم شدت اختلاف و تفاوت آرای آنها با آرا و اندیشه‌های مسلمانان صدر اول، بحث نمودن در باب اشکال مختلف تصوف، ضروری است که منظور، پرداختن به دیدگاه حلولی حلاج و نظریه‌ی وحدت وجود ابن عربی است سپس انتقاد شیخ سلفی از امام ابو حامد غزالی را به ترتیب متذکر خواهیم شد.

الف) حلاج:

حلاج اولین کسی نیست که اندیشه‌ی حلول را بیان کرد بلکه قبل او سبئی به بیان چنین اندیشه‌ای دست یازیده و قائل بر این شدند که روح خدا بر علی حلول کرده و علی خدا شده است.

وقتی به کتاب «الطواسین» حلاج رجوع می‌کنیم، مذهب و اندیشه‌های وی روشن و آشکار می‌گردد. در این کتاب، حلاج به گونه‌ای رمزآلود به بیان افکار حلولی در لباس رموز پرداخته است مثلاً در جایی می‌گوید: «ای گمانه‌زن، لازم نیست من خودم باشم و تو خودت، اگر فهمیده باشی این سخن را درک می‌کنی؛ این معانی را کسی جز آنکه حمد او را می‌گویم درست نمی‌داند.»

و در جایی دیگر نیت‌های خود را بیان کرده و می‌گوید: «حقیقت مخلوق است، حقیقت را ترک گوی تا تو، او بشوی یا تو به شکل حقیقت هستی.»

وی گامی دیگر و بلندتر از این برداشت که گامی از اسباب هلاکت وی بود، چرا که یکی از ارکان اسلام یعنی حج را در معرض هدم و نابودی قرار داد و پنداشت که هر کس خانه‌ای بنا کرده و مدتی روزه بگیرد سپس در اطراف آن لخت و عریان طواف کند، این عمل او را از حج کردن بی‌نیاز می‌کند.

حلاج یکی از دعوتگران باطنی قرطبی بود همچنان که مصادر و منابع تاریخی به این

امر اشاره کرده‌اند علاوه بر اینکه کوشش می‌کرد تا قرآن را از بین ببرد. چنانکه این مساله از ملکی یکی از معصران وی نقل شده است.

حلاج به صراحت بیان می‌کرد که می‌تواند کتابی مانند این قرآن بیاورد و در نهایت با اجتهاد فقهی - چنانکه ابن تیمیه معتقد است - مبنی بر تعطیل کردن حج به عنوان یکی از ارکان اساسی اسلام، به قتل رسید.

ب) ابن عربی:

مذهب و نظریه‌ی وحدت وجود نزد ابن عربی بر این اساس بنا شد که تمامی دنیا به مانند آینه‌ای است که اشکال را نشان می‌دهد و مخلوقات نزد ابن عربی، عبارت از فیض همیشگی او هستند اما زوج بودن را در مخلوقات تفسیر نمی‌کرد. او معتقد است که عالم در وجود خود محتاج و نیازمند حق است چرا که حق در صورت و شکل موجودات جاری می‌شود و همچنین حق نیازمند به اعیان ثابت است و این بسیار به مثل افلاطونی شباهت دارد که می‌گوید: «پروردگار حق و بنده نیز حق است، پس چگونه احساس تکلیف کنم؟ اگر بگویم بنده‌ام، می‌میرم یا اگر بگویم پروردگار، پس تکلیف کجاست؟»

از اندیشه‌ی ابن عربی چنین برمی‌آید که گوساله‌پرستان بنی اسرائیل در واقع خدا را پرستیده‌اند و عبادت خدا و بت، با هم برابر است!!! او همچنان در این تسلسل باقی می‌ماند و همچنین اعلان نمود که فرعون پاک و بدون پلیدی از دنیا رفته است و این سخنی است که به قول ابن تیمیه تاکنون هیچ‌یک از اهل قبله به مانند آن نگفته است.

از جمله شطحیات منحرف ابن عربی این است که در مورد ولایت گفته است: ولایت دریایی است که همه چیز را در برگرفته و قابل انقطاع نیست و اخبار عمومی بدان گواهی داده‌اند و با قطع شدن نبوت، تشریح و رسالت، ولایت همیشه باقی است.

یعنی او ولی را بر نبی برتری می‌داد اما نمی‌خواست به این اعتقاد، تصریح کند به همین سبب لباس تاویل بر آن پوشاند تا آن را بر تن مسلمانان بپوشاند به همین سبب پیروان او در ابتدا، تصریح می‌کنند که ولایت پیامبر برتر از نبوت او است، سپس قائل به این شدند که ولایت تا بر پایی قیامت همچنان وجود دارد و این ولایت همان ولایت پیامبر است که برای امت او باقیمانده است و گاهی می‌گویند در هر زمان این ولایت اختصاص به شخصی دارد و گاهی می‌گویند این برای آخرین اولیا است.

ابن تیمیه این تاویل منحرف را بیان نموده و روشن می‌کند کلمه‌ی خاتم الاولیاء حقیقتی ندارد. و حکیم ترمذی در تردید خویش اشتباه کرده است و آنها این اشتباه را آب و تاب داده و دگرگون نموده و تحریف کردند همچنان که تاکید می‌کند که ولایت مخصوص پیامبر است و بعد از او به هیچ کس منتقل نمی‌شود.

اندیشه‌ی وجود در مذهب ابن عربی، نتایج نابودگری برای دین و اخلاق در پی دارد و جبریه از نتایج این اندیشه است و جدایی میان خیر و شر و تمیز بین پاداش و مجازات را محال دانسته و ارزش‌های اخلاقی را ساقط کرده است. آیا بعد از این هم تعجب می‌کنی که چرا شیخ الاسلام با شدت و خشونت به آنها هجوم برده است؟ شیخ الاسلام می‌داند و آگاه است که این جبرگرایی که صوفیه و طرفداران وحدت وجود بدان قائل‌اند و اغلب مذاهب صوفیه از آن رنگ گرفته‌اند، منجر به شکست اسلام و ظهور و وجود تاتار می‌شود. بدون شک این دیدگاه از اندیشه‌ی نافذ و درخشان ایشان شکل گرفته است و ضرورت توجه به اندیشه‌ها، نظریات، آراء، نتایج و آثار ناشی از آنها را ثابت می‌کند زیرا تمسک صوفیه به اندیشه جبرگرایی که بطور کلی مخالف با حقیقت قرآن است، سبب آشکار شدن موجی فرهنگی در میان مسلمانان شده و تحت تاثیر آن از جهاد دست کشیدند

و امت‌های دیگر با آنها دشمنی کرده و بر آنها هجوم آوردند.

ج) غزالی:

موضع ابن تیمیه در برابر غزالی از نظر شدت انتقاد و اختلاف معیارها متفاوت است این بدان سبب است که غزالی در نقد فلسفه و علم کلام با آنها موافق بوده است اما نزد شیخ الاسلام، عقیده‌ی صحیح مد نظر بود. و ما می‌دانیم غزالی به انحرافات فلسفه‌ی یونان و اثر آن بر برخی از فیلسوفان اسلامی پی برد، به ویژه زمانی که مسأله‌ی قدیم بودن عالم را تاویل نمودند و قایل به قدیم ب. دن حسی و انکار علم خداوند متعال نسبت به جزئیات شدند؛ همچنین حشر اجساد را انکار کردند و با حقایق قرانی و احادیث نبوی مخالفت ورزیدند. همچنین غزالی خطر افکار باطنی غالیان شیعه را دیده بود چراکه جهان اسلام با آثار حرکت‌های خبیث و ضد عقیده‌ی اسلامی آنها روبرو شد اما آن تنها یک تفسیر و تاویل از روی راستی و اخلاص و تلاش در کسب حقیقت نیست بلکه حرکتی است پوشیده از کراهیت و دشمنی که توطئه‌های پنهانی آن‌را برانگیخته است و چه بسا دست‌های توطئه‌گر یهود که عبدالله بن سبا را به حرکت درآورد، آن‌را به جنبش درآورده باشد که تا امروز در خفا و نهانی مشغول فعالیت است. اما انتقاد غزالی از متکلمین درحالی است که در یک محیط کلامی پرورش یافته و شاگرد امام الحرمین جوینی بود. او حق داشت نسبت به تلاش‌های متکلمین که درحال نابودی بیشتر عقاید و افکار اسلامی بود و آن‌را به شدت تکان می‌داد، نگران باشد.

غزالی به اختیار و خالصانه، تصوف را انتخاب کرد چرا که او در محیطی می‌زیست که کسی حدیث رسول خدا را نمی‌شناخت و در تقسیم‌بندی فرقه‌ها، اهل سنت و جماعت از نظر وی پنهان ماند. دلیل اخلاص وی این است که تیر انتقاد خود را به سوی صوفیان

منحرفی امثال حلاج و کسانی که ادعای سقوط تکالیف شرعی را می‌کردند، نشانه رفت. برخی از افکار و اندیشه‌های فلسفی او متأثر از اندیشه‌های افلاطون و ... و فیلسوفان اشراقی بوده است. به نظر ابن تیمیه، غزالی بر آن افکار و اندیشه‌ها، لباس اسلامی پوشانیده است و این نیز به سبب تفکر و مطالعه‌ی طولانی مدت رساله‌های اخوان الصفا که قاضی ابن عربی در موردش گفته است: «در بطن فلاسفه داخل شد و از آن خارج نشد» می‌باشد و براستی نیز چنین است.

ابن تیمیه در تالیفات خود به تفصیل، تفسیرهای اشتباه غزالی را شرح داده است چرا که غزالی بدون مطالعه و فهم صحیح، افکار برخی فلاسفه‌ی یونان را در اسلام داخل نمود. شیخ سلفی (شیخ الاسلام) با تفسیرات و افکار اسلامی خود، براساس میزان قرآن و سنت، نتایج فلسفی تمام فلاسفه امثال کندی، فارابی و ابن سینا و ... را رد کرد و بیان داشت که آنها در عملیات تلفیق میان قرآن و عناصر سلفی که متمسک بر قرآن و سنت بودند و تاکید می‌کردند که قرآن منهج مهم و اصیل است، شکست خوردند.

پس هم رکاب شدن با کسانی که قرآن را تفسیر عقلی می‌کنند کاری شایسته و عاقلانه نیست، - امثال معتزله که پندارهای خود را بر نصوص شریعت مقدم می‌داشتند - یا همراه شدن با کسانی که برای وارد کردن فلسفه و یا برتری آن بر قرآن تلاش می‌کنند؛ چرا که قرآن کلام خداوند عزوجل است اما فلسفه اندیشه‌ای است در جهت شناخت وجود و بحث در اسباب شناخت انسان که حق را با خیال آمیخته است؛ و یا همراه شدن با انواع تفسیرات ظنی که فلاسفه از زمان‌های دور مد نظر داشته‌اند و بوسیله آن با حقایق وحی آسمانی مخالفت کردند خصوصاً با مهم‌ترین مسائل مربوط به عقیده که توحید، رسالت و

معاد می‌باشد.^۱

با این همه ابن تیمیه در نقدش نسبت به غزالی، لطیف و نرم بود و بسیاری از اوقات به سبب اخلاص وی از او دفاع می‌کرد همچنان که برخی فصل‌های کتاب «احیاء علوم الدین» غزالی که قواعد سلوک اخلاقی در اسلام را بیان می‌کند، ابن تیمیه را به شگفت آورد مانند فصل‌های «مهملکات و منجیات» و بلکه در دفاع از او عذرهایی ذکر می‌کند چرا که غزالی در میان محدثین رشد و نمو نیافت و از محدثین، حدیث نیاموخته بود چنانکه در ارزش‌گذاری وی نسبت به آرا و تالیفات عزلالی خواهیم دید.

اما شوق و علاقه‌ی وافر غزالی نسبت به فراگیری حدیث در پایان عمرش، دلیل دومی است که اخلاص او را در طلب حقیقت، تقویت می‌کند.

آنچه از آثار و تالیفات وی به ما رسیده، بیانگر آن است که مسلک‌ها و مناهج کلامی، فلسفی و صوفیه، برای رسیدن به هدف و شناخت حق، بدون سنت صحیح که دومین ستون اسلام است، شایسته و مناسب نیست چرا که سنت مفسر قرآن کریم و بیانگر منهج و روش صحیح در عقاید، عبادات، اخلاق و شناخت حقایق عالم غیب است، حقایقی که تمام مذاهب فکری تنها با تکیه به عقل از رسیدن به آن عاجز و ناتوان‌اند. و عقل ناتوان‌تر از این است که بدون هیچ سند و مدرکی از شریعت بدان برسد.

ارزش‌گذاری اندیشه‌ها و تالیفات غزالی از سوی ابن تیمیه:

به نظر شیخ الاسلام، امام غزالی عبارات اسلامی و نبوی را در تعبیر و تفسیر مقاصد و اهداف فلاسفه به کار برده است.

و با منهج و روشی تحلیلی از مضمون کتاب‌های او، نظریات وی را مورد نقد قرار

داده است و علم معامله و امر و نهی را به صوفیه و فقها باز می‌گردند و علم مکاشفه دارای مصادر بسیار و متعددی است که گاهی مسلک و منهج فلاسفه را در پیش دارد و گاهی روش متکلمین جمهیه و گاهی روش اهل حدیث را در پیش می‌گیرد و گاهی نیز بر آنها ایراد وارد نموده و سخنان متعارض و مغایری می‌گوید.

سپس این مساله را شرح داده و می‌گوید: «غزالی ماده‌ی کلام را از سخنان شیخ خود - جوینی، امام الحرمین - در «الارشاد» و «الشامل» و... فراگرفت علاوه بر چیزهایی که از قاضی ابوبکر باقلانی فراگرفت. وی در اصول فقه غالباً مسلک ابن باقلانی را که مذهب واقفه و تصویب مجتهدان است برمی‌گزیند اما طریقه‌ی وی در کلام، طریقه‌ی شیخیش قاضی ابوبکر می‌باشد و شیخ وی در اصول فقه به مذهب شافعی و طریقه‌ی فقها مایل است.»

ماده‌ی غزالی در فلسفه از کلام ابن سینا گرفته شده است به همین سبب ابو حامد می‌گفت کتاب «الشفاء» او را بیمار کرده است. و همچنین از سخنان اصحاب رسائل الصفا و رسائل ابو حیان توحیدی و... ماده‌ی فلسفی خود را گرفته است. اما تصوف بزرگترین علوم او است که بدان مشهور شده و به اوج رسید. وی ماده و اساس تصوف را از کلام شیخ ابوطالب مکی فراگرفت کسی که در فصل «منجیات» در شکر، صبر، امید، ترس، محبت و اخلاص از او یاد کرده است. و اکثر آن‌را از کلام ابوطالب مکی گرفته است اما ابوطالب والا مرتبه و مقام است و آنچه که در ربع مهلکات آورده، عموماً از کلام حارث محاسبی در «الرعاية» گرفته است مانند آنچه در نکوهش حسد، خودبزرگ بینی، فخر، ریا و کبر و مانند آن آورده است. ابن تیمیه محتوای کتاب‌هایی که نسبت آن به غزالی مشکوک است مانند «مشکاة الانوار» را نیز به بوته‌ی نقد می‌کشاند چرا که این کتاب‌ها، به همان

منهج و روش فلاسفه می‌باشد و چون محتوای امثال این کتاب، با قرآن و سنت مخالف بود، ابن تیمیه به انتقاد آنها حریص بود و به نظر وی غزالی در بهترین حالت و در حالی که در پی فراگیری حدیث صحیحین بود، از دنیا رفت.

هنگامی که در مورد کتاب «احیاء علوم الدین» از وی سوال شد پاسخ داد: این کتاب (قوت القلوب) است به دلیل مطالبی که در مورد اعمال قلوب در آن ذکر شده است، مانند صبر، شکر، محبت، توکل، توحید و مانند آن. اما ابوطالب، صاحب کتاب «قوت القلوب» در حدیث و اخبار و روایات و سخنان صوفیه و ... در علوم قلوب از ابوحامد غزالی داناتر بود و کلام وی از منظر تحقیقی، بهتر و قوی‌تر است و از بدعت دورتر می‌باشد در صورتی که در «قوت القلوب» احادیث موضوع، ضعیف و موارد زیادی به چشم می‌خورد که از دیدگاه شریعت مردود می‌باشد. اما مطالبی را که غزالی در مهلکات کتاب احیاء ذکر نموده است مانند سخن از کبر، خودبزرگ بینی و عجب، حسد و ... غالباً از سخنان حارث محاسبی در «الرعاية» است که بخشی از آنها قابل قبول و بخشی مردود و بخشی نیز مورد نزاع و اختلاف است.

کتاب «احیاء» فواید بسیاری دارد اما موارد مذموم و نکوهیده‌ای نیز در آن وجود دارد؛ امور فاسدی از سخنان فیلسوفان مربوط به توحید و نبوت، در این کتاب یافت می‌شود. و چون معارف صوفیه ذکر شود مانند این است که دشمن مسلمانان گرفته شود و بر تن وی لباس مسلمانان را بپوشاند. امامان دین، این مساله را بر ابوحامد انکار کرده و ناپسند دانسته و گفته‌اند: کتاب «الشفاء» یعنی کتاب ابن سینا در فلسفه، او را بیمار کرد که در آن احادیث و روایات ضعیف و بلکه روایات موضوع زیادی دیده می‌شود و همچنین بسیاری از اشتباهات صوفیه در آن یافت می‌شود.

در این کتاب علاوه بر این مطالب، بسیاری از سخنان مشایخ عارف و راست‌رو صوفیه در مورد اعمال قلوب دیده می‌شود که موافق با کتاب و سنت است و مواردی نیز در آن بیان شده که مربوط به عبادات و ادب است و موافق با کتاب و سنت می‌باشد، به همین دلیل اجتهاد و رای مردم در مورد این کتاب، مختلف است و در آن اختلاف نموده‌اند.

و در جایی دیگر بیشتر روشن‌گری نموده و می‌نویسد: احادیث صحیح و ضعیف و موضوع بسیاری در کتاب احیا وجود دارد؛ ماده و جوهره‌ی مصنف این کتاب در بخش حدیث، آثار و کلام سلف و تفسیر قرآن، ضعیف بوده است و پررنگ‌ترین و بهترین ماده وی ماده صوفیه بوده است و اگر در آن، مسلک و روش صوفیان اهل علم و آگاه به احادیث پیامبر را دنبال کرده و از تصوف فلسفی دوری می‌کرد، به مقصود و مطلوب خویش می‌رسید اما در آخر عمر، این راه را پیمود و بهترین مطالب کتاب وی ماخوذ از کتاب ابوطالب مکی در مقامات عارفین و مانند آن است؛ ابوطالب به احوال و ذوق صوفیه و به کلام و آثار سماع آنها آگاه‌تر بود و با مشایخ بزرگ آنها، به طور مستقیم ارتباط داشته است.^۱

اصول و قواعدی که ابن تیمیه وضع نموده بود، سبب شد تا از نظر علمی، اخلاقی یا مذهبی، در برابر کسی سر خم نکند چرا که شناخت حق از همه چیز بالاتر است و بیان اشتباهات با میزان حق و عدالت باید مقیاس تمامی هم‌نشینان او باشد. چراکه پس از رسول خدا هیچ‌کس عصمت ندارد. و در این باره ابن تیمیه می‌گوید: «کسی که راه و

^۱ - نک: بغیة المرتاد، ص 10، 19، 104، 14 مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ج 10 ص 551 - 552

چاپ ریاض، شرح عقیده الاصفهانیة، ص 128 چاپ الکردی، 1329 هـ.

مسلک فقر، تصوف، زهد و عبادت را پیشه‌ی خود کند، اگر این مسلک و منش وی موافق با شریعت نباشد، از راه بیرون شده و گمراه می‌شود و بیش از اینکه سبب صلاح و درستی وی شود، سبب فساد وی می‌باشد. همچنین کسی که راه فقه، علم، اندیشه و کلام را پیش گرفته است باید پیرو شریعت بوده و به علم خود عمل کند و گرنه فاجری است که از راه گمراه شده است. و این همان اصلی است که هر مسلمان باید به آن اعتماد و تکیه کند. و ابن تیمیه آن را مطرح نمود تا با رعایت آن اسامی درخشان صوفیانی که به اهل سنت نسبت داده می‌شوند مانند غزالی را نقد کند.^۱

ترس از اطاله‌ی کلام و خروج از بحث، ما را بر آن داشت تا به طور کلی به این مساله اشاره کنیم اما به بحث تفصیلی این مساله در کتاب مان «ابن تیمیه و تصوف» پرداختیم.^۲ به همین سبب گرایش سلفی از زمان ابن تیمیه تاکنون را دنبال نمی‌کنیم؛ معروف است که این گرایش پیوسته و تا به امروز با تصوف مخالف می‌باشد در صورتی که موضع ابن تیمیه، موضعی میانه‌رو است چنانکه با آن بخش از تصوف که موافق با قرآن و سنت بود، موافق بود اما این گرایش میانه‌رو اکنون به شدت تغییر یافته و علمای سلف، بطور کامل تمام انواع و اشکال تصوف را رد نمودند؛ اما چرا چنین رد و انکاری به وجود آمد؟ علی‌رغم اینکه سلفی‌های معاصر بر پیروی از منهج و اجتهادات ابن تیمیه بسیار حریص‌اند، اما در برخی موارد، مواضع مستقل و جدایی اتخاذ نموده‌اند و سبب این امر، عواملی است که در جوامع اسلامی جدیداً رخنه کرده و مظاهر بدعت‌ها افزون گشته است

۱- مجموعه الرسائل والمسائل، ج 1 ص 219-210، چاپ: رشید رضا 1341 هـ.

۲- نک کتاب ما: ابن تیمیه و تصوف: دارالدعوة اسکندریه- و التصوف و الاتجاه السلفی فی عصر الحدیث.

و تصوف به عنوان وسیله‌ای برای رویارویی با حرکات سلفی معاصر، به شمار می‌آید. در اینجا سوالاتی مطرح است که مشکلات جدید پاسخ آنها را دشوار کرده است و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت در حالی که در زمان شیخ الاسلام وجود نداشت.

اولین مساله: براستی علت توجه ویژه مستشرقان در فضای دانشگاهی به تصوف در اسلام به طور عام و گرایش‌های منحرف به صورت خاص چیست؟ دومین سوال این است که علت همزیست مسالمت آمیز - اگر چنین تعبیری درست باشد - مشایخ طریقت‌های صوفیه و نظام‌های استثمارگر مگر در موارد نادر، چیست؟

ناگزیر باید اندکی درنگ کنیم تا بدانیم که دلیل فراماسون‌ها در سرمایه‌گذاری برای حرکت‌های اسلامی در الجزائر و شمال آفریقا از طریق اندیشه‌های فلسفی چیست.

سومین سوال این است که علت خشم و غضب غرب از بزرگان سلف چیست؟ و برعکس مشاهده می‌کنیم که با شخصیت‌های نگران در اسلام، با نرمی برخورد می‌کنند و شاید بگوییم در مدح و ستایش امثال حلاج، ابن عربی، ابن سینا و ... در مجال فلسفه، کلام و تصوف بسیار اغراق می‌کنند؟

پاسخ این سوال‌ها، عامل جدیدی است که نقاد مدرسه‌ی سلفیت در عصر حاضر نسبت به تصوف ارائه داده است و آنرا سلبی بودن این فکر و جبرگرایی پیروان آن و ترویج بدعت‌ها از سوی آنان و حسن ظن بزرگان آنها به نیروهای دشمن می‌داند. و در پاسخ به این سوال نمی‌گوییم اشکال در روابط مشکوک برخی از آنها با استعمار غرب است بلکه اکثر پیروان آنها همچنان که عادت پاکان است، نسبت به مشایخ خود حسن ظن دارند و بر این اساس معتقدند که آنها در برابر ورود تمدن مادی طاعی از غرب، با تاثیرپذیری از روح عاطفی و نرم اسلام که روح و وجدان انسان را پرورش می‌دهد، موضع نرمی گرفته‌اند.

اما کافی است به این افراد گفته شود: آیا نیازی به طریقه‌ی تصوف است؟ پاسخ مثبت به این سوال در واقع به این معنا است که (پناه بر خدا) اسلام به طور ناقص بر ما عرضه شده و این روش و طریقه آمده آن را کامل نموده است در حالی که هر مسلمان مخلصی اشتباه این پندار را می‌شناسد؛ اسلام به معالجه هر دو بخش وجود انسانی یعنی روح و جسم می‌پردازد و به هر دو جانب روحی و مادی وی اقرار می‌کند و هر تشخیص و علاجی در یک سو بدون توجه به طرف دیگر، در دیدگاه و جنبه عملی و تطبیقی آن خلل وارد می‌کند.

اکنون کاملاً بی‌طرفانه از باب جدل چنین فرض می‌کنیم که - تمام ادله و براهینی که مخالفان در این مساله ذکر کرده‌اند نادرست است - و تصوف از هر نوع تاثیر عناصر اجنبی عاری باشد، در این صورت می‌گوییم: تصوف در واقع از بخش وجدانی عاطفی یا سلوک و منش اخلاقی اسلام، تعبیر می‌کند که با این مفهوم در واقع یک بخش را از میان سایر بخش‌های اسلام جدا نموده است در حالی که اسلام متصف به صفت شمول و تکامل است و به همین سبب چون تصوف در میدان مبارزه با اندیشه‌ی فلسفی غربی یا نظریات اجتماعی سیاسی و اقتصادی که شب و روز ما را مطالعه می‌کنند و در سرزمین مان با ما می‌جنگند، قدم نهاد به سرعت از مقاومت و دفاع ناتوان خواهد شد هر چند اصحاب و پیروان این تفکر، مثبت‌گرا و اهل جهاد و مبارزه باشند زیرا سیاق مذهب صوفی حتماً به عجز و ناتوانی از رویارویی با افکار و آرائی می‌انجامد که ادعا می‌کنند راه حل مشکلات امروز و آینده انسان هستند.

آیا تصوف حتی بدون وجود مجاری بدعت، می‌تواند در برابر موج سرکش فلسفه‌هایی مانند مارکسیست‌ها، وجودیه و برجماتیه که بال‌های خود را در سراسر عالم گسترانیده‌اند، بایستد؟

اما نزاع و درگیری تحمیلی میان این نظام‌ها با مسیحیت به عواملی که مورخان می‌دانند بازمی‌گردد، هرگز عبارت مشهور «کارل مارکس» را فراموش نمی‌کنیم که می‌گفت: «دین افیون ملت‌ها است.»

در مخیله مارکس، برگ و سند آمرزش و همچنین وعده‌های مردان کلیسا به پیروان خویش در برابر غفلت از این دنیا بود و این تصور کاملاً با اندیشه‌ی صوفیه مطابق است. حال فرقی نمی‌کند صاحب این اندیشه چه دینی داشته باشد چراکه یهودیان تصوف دارند و مسیحیان تصوف دارند و بوذیان نیز تصوف دارند و تصوف در هر سه این ادیان وجود دارد!!

اما اسلام از نظرگاه درست صحیح و برگرفته از مصادر تاریخی آن، که تمدنی برپا نموده و در طول قرون متمادی انسانیت را روشنی بخشید، مبارز و حریفی بسیار قوی در میدان نبرد است؛ اسلام به فرار از میدان زندگی برای رسیدن به نعمت‌های اخروی دعوت نمی‌دهد بلکه حقیقت و واقعیت را ترسیم می‌کند؛ فرار نمی‌کند و واجبات و مسئولیت‌ها را از دوش وی بر نمی‌دارد بلکه در تمام اصول و فروع زندگی وی وارد شده تا به زندگی او نظم و نظام ببخشد و هر نظامی را که ادعا می‌کند اسلام برای سعادت بشر هیچ برنامه‌ای ندارد، به مبارزه می‌طلبد چرا که هر پژوهشگری طرف و منصف که به عقل خویش احترام گذاشته و در بحث و پژوهش، از موازین عقلی بهره می‌برد، می‌بیند که بحران‌ها پی در پی در جهان جریان دارد و این بدان سبب است که از راه درست سعادت دور مانده است و آن همان راهی است که خالق انسان برای وی ترسیم نموده است.

تفسیر تاریخ از نگاه ابن تیمیه و هشدار وی به مسلمانان:

چون پژوهشگر به هنگام مطالعه‌ی نظریات عمیق ابن تیمیه در مورد تاریخ امت‌های

پیشین، درنگ کند و به مقارنه و مقایسه میان امت‌هایی که رسالت داشتند و نیز امت‌هایی که پیامبری میان‌شان مبعوث نشد و با زبان و ادبیات امروزی ما سخن می‌گویند، بپردازد و در پرتو مطالعه‌ی فلسفه‌ی تاریخ، در می‌یابد که شیخ الاسلام از کسانی نیست که در حکم دادن شتاب کند. بلکه به عنوان یک صاحب نظر معتقد است که تاریخ اعمال پیامبران و تمدن‌هایی را که به وجود آوردند ثبت و ضبط نموده است و به مقداری که از زمان بعثت پیامبران دور و یا نزدیک می‌شویم، تمدن‌های انسانی شکوفا شده یا کهنه می‌شوند بلکه حتی سعادت و شقاوت بشر محقق می‌شود، (و الله متعال در سوره‌های مکی وجود جنس پیامبران را از همان ابتدا ذکر کرده است تا وجود این جنس و سعادت‌مندی پیروان آنها و بدبختی و شقاوت مخالفان آنها ثابت کند).^۱

همچنین خداوند متعال کسانی را که پیامبران را تکذیب می‌کنند، چنین متوجه می‌سازد: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»: «آیا آنها در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن (حقیقت را) دریابند، یا گوش‌های که با آن (اخبار گذشتگان را) بشنوند؟! پس بی‌گمان چشم‌های (ظاهر) نابینا نمی‌شود و لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست، نابینا می‌شود.» (حج: 46).

بر اساس تقسیم‌بندی ابن تیمیه، امت‌ها بر دو نوع تقسیم می‌شوند؛ نوع اول آنهایی هستند که از سوی خداوند بر آنها کتاب نازل شده است مانند یهود و نصاری؛ و نوع دوم کسانی هستند که هیچ کتابی ندارند مانند هند، یونان و ترک و همچنین عرب قبل از بعثت محمد؛ و ابراهیم به سوی روم صائبی که در آن زمان در مقدونیه و ... می‌زیست فرستاده

شد. و از آثار به جا مانده از صابئه در حران هیکل‌هایی است که برای علت اول و عقل و نفس و ستارگان می‌باشد و این در دین یهود، نصاری، فارس و روم نصرانی نبود.^۱

بسیار ملاحظه می‌شود که میان فیلسوفان یونان و عبادت ستارگان ارتباط وجود دارد چرا که آنها اجرام آسمانی را بزرگ می‌شمردند، همچنان که برخی اشتباهات شایع تاریخی را تصحیح می‌کردند مانند اسکندر ذوالقرنین که حکایتش در قران آمده است و برخی پنداشته‌اند که او اسکندر مقدونی شاگرد ارسطو طالیس است.

براستی مسیر تاریخ در زیر قدم‌های پیامبران گذشته است، آنها فرستادگان خداوند به سوی بشر بودند که خداوند آنها را با آیات و نشانه‌ها و معجزات متمایز نمود و شناخت آنها را برای مخلوقات آسان کرده است. به درستی که راه شناخت پیامبران، همانند راه شناخت یکی از ادیان است؛ الله متعال با ویژگی‌هایی آنها را متمایز نموده است که این ویژگی‌ها از اخبار آنها و بررسی احوال‌شان شناخته می‌شود چنانکه پزشکان و فقها از این طریق نیز شناخته می‌شوند. به عنوان مثال کسی که نحو سیبویه و طب ابقرط و فقه ائمه اربعه و ... را ببیند، اقرار وی به این امور از روشن‌ترین امور است؛ و از اینجاست که خداوند متعال در قرآن امر نبوت و اثبات جنس آن‌را که در عالم رخ داده است، مانند داستان نوح و قومش، هود و قومش، شعیب و لوط و ابراهیم و موسی و با هم ذکر می‌کند.^۲

چنانکه قرآن برای ما بیان می‌کند که برای هر امتی پیامبری آمده است، خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ

^۱ - الجواب الصحيح: لیدن ج 2 ص 204-305.

^۲ - النبوات ص 26-27.

مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»: «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: «الله یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید». پس الله بعضی از آنان را هدایت کرد و بر بعضی از آنان گمراهی محقق گشت، پس در زمین بگردید، آنگاه بنگرید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود.» (نحل: 36)

و می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»: «یقیناً ما تو را به حق بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم. و هیچ امتی نیست؛ مگر آن که در (میان) آن هشدار دهنده (آمده و) گذشته است.» (فاطر: 24)

پیامبران واسطه‌هایی^۱ میان خداوند و بندگانش در تبلیغ اوامر و نواهی و وعده و وعید او تعالی می‌باشند.^۲ پیامبران صلوات‌الله‌علیهم برای تحصیل مصالح و تکمیل آن و از بین بردن مفاسد، فرستاده شده‌اند؛ پیروان رسولان کامل‌ترین مردم گردیدند و برعکس آن، کسانی که پیامبران را تکذیب کرده‌اند، پیرو مفاسد گشته و مصالح را رعایت نمی‌کردند. این تیمیه بیان نموده است که سعادت در پیروی پیامبران و شیوه و منهج آنان می‌باشد. و منهج و برنامه آنها به رضایت و متقاعد سازی فراخوانده و همه را مخاطب قرار می‌دهد. دلیل او بر این سخن این است که در طول تاریخ رابطه بشر با پیامبران قطع نشده است. و اخبار متواتر آن مشهور است و در واقع با ظهور پیامبران بوده که حوادث در عالم رخ داده و تاریخ‌ساز شده است چراکه ماموریت آنها نزد خاص و عام واضح و آشکار بوده است از این رو تاریخ در حقیقت حادثه‌ی مشهوری است که همگی مردم در آن مشترک‌اند تا

۱- النبوات، ص 35

۲- طریق الوصول، ص 140

بشناسند چه زمانی قبل و بعد از آنها گذشته است.^۱

اگر بین پیامبران و فلاسفه مقایسه‌ای انجام شود، ملاحظه می‌شود که منهج پیامبران بر امر کردن بشر به آنچه صلاح آنها در آن است و نهی از آنچه عامل فساد آنها می‌باشد، استوار است و در این مسیر نزدیک‌ترین راه‌ها را پیموده است و مانند فلاسفه، مردم را به سخن در اسباب کائنات، مشغول نکردند. روش فلاسفه بسیار خسته کننده و کم فایده است. یا سبب ضرر است. مثال این مساله چنین است که پیامبر مانند پزشکی است که بیماری را ملاقات می‌کند، بیماری‌اش را تشخیص می‌دهد و نسخه‌ای متناسب با بیماری می‌پیچد و بیمار را به مصرف دوی خاصی راهنمایی می‌کند همچنین امر می‌کند که خورد و نوش خود را به چه ترتیب تنظیم کنید، بیمار نیز چنین کرده و شفا می‌یابد اما فیلسوف راهی طولانی می‌پیماید و در مورد سبب وجود بیماری، اوصاف بیماری و نکوهش آن صحبت می‌کند و اگر بیمار از وی پرسد چگونه شفا می‌یابد، از پاسخ ناتوان می‌ماند.

و با همین قاعده است که ابن تیمیه به طور خاص به تاریخ مسلمانان می‌نگرد و چنین مساله را روشن می‌کند که پیروان محمد به توحید، علم و سعادت فرامی‌خواندند. یعنی با این مثال میان صحابه و تابعین و میان متکلمین و فیلسوفان مسلمان، مقایسه می‌کند. و در برابر حوادث تاریخی درنگ نموده و علت آن‌را، مخالفت با اصول اسلامی، قرآن و حدیث می‌داند و علت انقراض دولت بنی امیه را شخصی به نام جعد بن درهم و جهم بن صفوان به علاوه‌ی عوامل دیگر می‌داند.^۲

و اینگونه بود که سستی در امت رخنه کرد و نور عقیده در جان‌ها خاموش شد و

^۱ - نقض المنطق، ص 15

^۲ - الفرقان بین الحق و الباطل، ص 122

عملکرد خود را مطابق با نقشی که در میان اولین مسلمانان داشت، از دست داد و ضعف و سستی در امت ظهور کرد و عقیده‌ی راسخ از نیرویی محرک و برگرفته از اقتناع عقلی و یقین قلبی تبدیل به افکار و اندیشه‌هایی شد که زبان به سخن از ذات الهی دراز نمود و هیبت و شکوه از قلب‌ها بیرون رفت.

چون عقیده در جان‌ها به ضعف و نابودی گرایید، وهن و گمان جایگزین آن شد و جای خود را به مناقشه و جدل کلامی و فلسفی داد و نفاق و بدعت‌ها و گناهان آشکار شد؛ مسلمانان در برابر دشمنان‌شان خوار و زبون شدند و صلیبی‌ها به سرزمین‌های اسلامی تجاوز نموده و در اواخر قرن چهارم، بر بیت المقدس تسلط یافتند.^۱

چنین حالتی در نبرد با تاتار هم روی داد چنانکه برخی می‌گفتند هولاکو خان، پادشاه تاتار، به مانند بختنصر بنی اسرائیل است و به تفسیر سوره‌ی بنی اسرائیل استناد می‌کردند که خداوند متعال در صورت فساد در زمین چنین وعیدی به آنان داده بود.^۲

ابن تیمیه مطابق با این قاعده حوادث تاریخی را تفسیر می‌کرد. وی بیان می‌کند که محنت قرآن، ابتدا با تشجیع و تشویق قرمطی‌های باطنی با آشکار نمودن آرا و نظرات‌شان بعد از ترجمه‌ی کتاب‌های فلاسفه شروع شد.

وقتی فلاسفه دیدند که قول منتسب به پیامبر و اهل بیت، قولی بود که متکلمین جمهیه و پیروان آنها می‌گفتند و چون این قول را مخالف با عقل خود دیدند، دست طمع به تغییر و دگرگونی ملت دراز کردند، برخی از آنها آفریدگار را منکر شدند و کفر صریح اظهار

^۱ - همان، ص 120

^۲ - همان، ص 120-121

کردند و با مسلمانان جنگیدند و قرامطه بحرین، حجر الاسود را دزدیدند.^۱ اما به کمک به دشمن در میدان نبرد اکتفا نکردند بلکه به میدان اندیشه و عقیده نیز حمله کرده و بسیار سخن گفتند تا اینکه دروازه قیاس‌های فاسد در امور عقلی توسط متکلمان، باز شد و زندیقان بر اجرای نقشه‌های شوم خود جرات یافتند و با قرامطه به ابطال تمام شریعت پرداختند چنانکه رئیس آنها در شام گفت: ما از شما عبادات را ساقط کردیم پس دیگر بر کسی هیچ روزه، نماز، حج و زکاتی نیست.^۲

قبل از اینکه این بخش را - موضع ابن تیمیه در مورد تاریخ - به پایان بریم، باید اعتراف کنیم که از این نیک اندیشی ابن تیمیه در میحطی سیاه و تاریک و هولناک تعجب می‌کنیم؛ وی در مورد حدیث ذیل تفسیری ارائه می‌دهد: «ان الله یبعث لهذه الامة فی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها»: «خداوند در ابتدای هر صد سال، شخصی از این امت را برمی‌انگیزد که دینش را تجدید می‌کند.» تجدید و نو شدن بعد از کهنه و مندرس شدن اتفاق می‌افتد و این کهنگی، غربت اسلام است. سپس کوشش می‌کند تا اطمینان و آرامش را به درون قلب ما داخل کند (این حدیث بر این دلالت می‌کند که مسلمان نباید از کمبود کسانی که حقیقت اسلام را می‌شناسند، اندوهگین شود و نباید بدین سبب سینه‌اش تنگ شود و در شک و تردید نسبت به دین قرار گیرد همچنان که در ابتدای شروع اسلام، چنین بود. خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»: «پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در تردید هستی، از کسانی که کتاب (آسمانی) را پیش

^۱ - شرح حدیث النزول ص 173 منشورات المکتب الاسلامی 1389 هـ. 1969 م.

^۲ - نفس مصدر ص 169 (ص 163 و 165)

از تو می خوانند؛ بپرس، یقیناً حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است، پس هرگز از تردید کنندگان مباش!» (یونس: 94)^۱

(اما در همین حال از مخالف با اوامر پروردگار نهی می کند چرا که گناهان، شکست، غم و ناراحتی در پی دارد، همانند شکستی که در روز جنگ احد به آنها رسید؛ و علت ذکر قصه های بنی اسرائیل در قرآن را عبرت و پند گرفتن ما از آنها بیان می کند و در این دیدگاه به قول برخی از سلف استدلال می کند که گفتند: «بنی اسرائیل از بین رفتند؛ و اکنون مقصود این آیات شما هستید.» و اینگونه ما را به اصلی که بر مبنای آن تاریخ را تفسیر می کند، بازمی گرداند.

نیاز ما به شناخت عقیده اسلامی:

این عنوان در نگاه اول، توجه را جلب می کند و چه بسا شخصی بپرسد: آیا ما مسلمانان با اینکه به توحید شهادت داده و عبادات را انجام می دهیم، نیازی به شناخت عقیده از خلال صفحات کتاب ها داریم.

پاسخ من به این سوال این است که ما از طریق دروس دینی که از طریق خطبه ها و سخنرانی ها شنیده ایم یا در کتاب ها و مقاله ها خوانده ایم، به طور پراکنده از اصول و قواعد عمومی آگاهی یافته ایم.

همه اینها خوب است، اما بیایید میان این معلومات پراکنده را با میزان معلومات فرهنگی در علوم و آداب و فنون و حرفه ها مقایسه کنید. ما در تحصیل علوم و معارف به اندازه ای برتری یافته و معلومات حاصل کرده ایم و از میان ما نوابغ زیادی در حرفه های مختلف و زمینه های متفاوت و فن آوری بروز و ظهور نموده اند.

^۱ - مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ج 18، ص 298 - 299 چاپ ریاض.

اما آنچه آشکار است این است که در میدان تحصیل علوم دینی ضعیف هستیم خصوصاً در عقیده و فقه؛ در حالی که عقیده، قلب امت است و آثار و علایم و نشانه‌های تمدن اسلامی را بارز و آشکار می‌کند. و چه بسا افرادی باشند که از فراگیری ارکان عقیده‌ی اسلامی و اصول آن، به این دلیل که در تخصص آنها نیست، خود را معذور بدانند و این نقطه‌ی ضعف خطرناکی است که اندیشه و تصور ما را در زندگی، وجود و معاد تحت تاثیر قرار می‌دهد و آثار آن در اعمال و روابط اجتماعی ما در جامعه‌ی اسلامی و یا روابط بین‌المللی ما تاثیر می‌گذارد. ما به شدت نیازمندیم که انسانی بر اساس عقاید اسلامی بسازیم نه بر اساس روابط قومی و قبیله‌ای که مبتنی بر تقلید از تمدن‌های دیگر است.

اگر از ما دلیل می‌خواهید، تاریخ ما را مطالعه کنید تا رابطه‌ی میان شناخت و تمسک به عقیده را در اجدادمان با شکوفایی تمدن‌شان ببینید سپس نقشه‌های نظامی و فرهنگی استعمار غرب را دنبال کنید که چگونه با درس گرفتن از جنگ‌های صلیبی در قرون وسطی، اهدافش را عملی ساخت و در عصر جدید با کوله‌باری از تجربه به سوی ما آمد و توانست بافت انسان مسلمان را نابود کرده و از بین ببرد و به جای او شخصیتی بیگانه از اسلام و شخصیتی که اسلام از وی دور است، قرار دهد؛ تا زمانی که این موج تخریبی را که غرب در درون ما به وجود آورده با درست کردن عقیده خود درمان نکنیم و عقیده را اساس حرکت و ساختن تمدن قرار ندهیم، هر تلاشی مانند کشت در دریا خواهد بود.

نقش عقیده در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی:

این مسئله برای ما روشن‌تر و قانع‌کننده‌تر خواهد شد وقتی با یکی از بزرگان اندیشه در عصر جدید دیداری داشته باشیم، شخصی با افق‌های وسیع و جامع میان فرهنگ عصر

فلسفه و تمدن انسانی با آداب، فنون و تاریخ امت‌ها؛

شخصیت و فیلسوفی مسلمان به نام (رجاء جارودی) تمدن مغرب زمین را نپذیرفت و با یقین، آگاهی و اشتیاق اسلام را پذیرفت. وی در مباحث خود، عوامل انتشار طوفان اسلام و پیروزی مسلمانان را عواملی خارجی از جمله ضعف یا انحلال امپراتوری‌های شکست خورده‌ی روم و فارس ساسانی و حکومت اسپانیا می‌دانست.^۱ ولی وی انتشار این طوفان را به اسباب و عوامل عمیقی که مربوط به جوهر و روح اسلام است نسبت می‌دهد. (که در راس این عوامل، پافشاری بر بلند نمودن کلمه الله است.) و همچنین عوامل بسیار دیگری از جمله آزادی مظلومان از زیر سایه‌ی ظلم‌های سیاسی، اقتصادی و دینی این امپراتوری‌ها را ذکر می‌کند. جای بسیار تعجب است که گروهی از ساکنان حجاز و مشتی عرب‌های بادیه‌نشین از دورترین نقاط جزیره العرب توانستند در اسپانیا زبان و عقیده‌ی اسلامی خود را بر 15 میلیون انسان موجود در شبه قاره و با مسافت ششصد هزار کیلومتر برسانند.

و این سرعت شگفت آور نبود چراکه چنین انتظاری از قدرت عقیده اسلامی و رسیدن برخی از رهبران عرب و آخرین آنها عبدالرحمن می‌رفت.

و پس از آن با اهل کتاب (یهود و نصاری) و پیروان زردشت و هندوها، با تسامح برخورد کردند. و وضعیت چنین ادامه داشت؛ جارودی زور و قدرت را در این فتوحات بعید می‌داند و بلکه مفهومی را که مستشرق (ماکدونالد) از جهاد بیان می‌کند تصحیح نموده است و آن اینکه جهاد به معنای (الحرب) «جنگ» نیست و حرب واژه‌ای مستقل و

^۱ - جارودی: ما یعد به الاسلام، ص 60، ترجمة قصی اتاسی - میشل واکیم دارالوثبة - دمشق 1982 م.

لفظی متفاوت از جهاد است بلکه جهاد تلاشی است که در راه الله بخشیده می شود.^۱

عقیده‌ی فرقه‌ی ناجیه:

اکنون عقیده را چنانکه شیخ الاسلام تفصیل داده است به اختصار بیان می کنیم.^۲ او مصطلحات زمان خود و نیز آنچه بر قلم‌ها و زبان‌ها جاری بود، به خوبی می شناخت و آنها را با عقاید فرقه‌های جدا شده از اهل سنت و جماعت مقایسه می کرد.

پس از شناخت اسامی و عقاید این فرقه‌ها، بیان و شناخت عقیده‌ی صحیح برای ما آسان است همچنان که شیخ الاسلام آن را به صورت مقارن و روش عقلانی خاصی ذکر نمود و به بیان عقیده و توحید و شناخت اسما و صفات و افعال خداوند و ایمان به آخرت و بحث تفصیلی اتفاقات این روز و معرفی نعمت یا عذابی که از همان لحظات مرگ در قبر در انتظار اوست، می پردازد.

دیدگاه صحابه، تقدیر آن و دفاع از آنها؛

و بحث از عقیده را با بیان اخلاق والا و اعمال نیکو به پایان می برد.

در مقدمه می گوید: «سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق برگزید تا بر تمام ادیان برتری دهد و کافی است که الله گواه باشد؛ و شهادت می دهم که هیچ معبود بر حقی جز الله نیست، یگانه است و هیچ شریکی ندارد؛ و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست، درود فراوان خدا بر او و خاندانش باد.

اما بعد؛

این اعتقاد فرقه‌ی ناجیه و یاری شده، اهل سنت و جماعت، تا برپایی قیامت می باشد؛

^۱ - همان، ص 65-66

^۲ - که از عقیده واسطیه بدان تعبیر می شود.

و آن ایمان به الله و فرشتگان او و کتابها و پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ و ایمان به خیر و شر تقدیر می‌باشد.

به الله آنگونه خود، خود را توصیف نموده و فرستاده‌اش محمد، او را توصیف نموده، ایمان دارند بدون اینکه در این توصیفات قائل به تحریف، تعطیل، تکلیف و یا تمثیل باشند، بلکه ایمان دارند که هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست؛ آنچه خود خویش را بدان توصیف نموده، از او نفی نمی‌کنند. و سخن را تحریف نمی‌کنند و الحاد در اسما و آیات پروردگار ندارند و کیفیت آن را مشخص نمی‌کنند و صفاتش را به صفات مخلوقات تشبیه نمی‌کنند زیرا او تعالی هیچ همتایی ندارد؛ او تعالی نسبت به مخلوقات، به خویش داناتر است و سخنش بهترین و راست‌ترین سخنان است. و پس از او تعالی پیامبران او که صادق و مصدوق‌اند داناتر به اویند برخلاف کسانی که به الله چیزهایی نسبت می‌دهند که خود نمی‌دانند؛ به همین سبب خداوند متعال می‌فرماید: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»: «پاک و منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزت، از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند. و سلام، بر رسولان. و سپاس و ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.» (صافات: 180-182)

(182)

خداوند متعال خود را از آنچه مخالفان به او نسبت می‌دهند، پاک و منزّه معرفی می‌کند و بر پیامبران به خاطر آنچه در مورد او می‌گفتند و نقص و عیب را از او دور می‌کند، درود و سلام می‌گوید؛ او تعالی در توصیف خود میان نفی و اثبات جمع کرده است پس اهل سنت و جماعت از آنچه پیامبران آورده‌اند، عدول نمی‌کنند و آن همان راه مستقیم است، راه کسانی که خداوند به آنها نعمت داده، راه پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین

است.»

و بعد از استشهاد به آیات قرآن و احادیث نبوی که بیانگر صفات خداوند متعال و افعال او هستند، توضیح می‌دهد که فرقه‌ی ناحیه یعنی اهل سنت و جماعت بدان ایمان دارند همچنین به هر آنچه خداوند در کتاب خود خبر داده بدون تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل، ایمان دارند؛ آنها در میان فرقه‌های امت میانه‌رو و وسط هستند همچنان که این امت در میان امت‌ها، امتی وسط و میانه است؛ آنها در صفات خداوند متعال، میان تعطیل جمهیه و تمثیل مشبهه می‌باشند همچنین در افعال خداوند نیز منهج وسط بوده و میان جبریه و قدریه می‌باشند و در مورد وعید خداوند متعال، میان مرجئه و وعیدیه از جمله قدریه و ... می‌باشند.

و در مورد اسامی ایمان و دین، میان حروریه‌ی معتزله و مرجئه‌ی جمهیه می‌باشند و در مورد اصحاب پیامبر، میان رافضی‌ها و خوارج می‌باشند تا جایی که می‌گوید: و از ایمان به الله و کتاب‌های او، ایمان به این است که قرآن کلام الله است که فرستاده شده و مخلوق نیست، از او شروع شده و به او باز می‌گردد و خداوند بطور حقیقی، بدان سخن گفته است و این قرآن که بر محمد نازل شد در حقیقت کلام الله است نه کلام غیر او.

و در فصلی دیگر ذکر می‌کند که از موارد ایمان به روز قیامت، ایمان به تمام چیزهایی است که پیامبر از آن خبر داده است و بعد از مرگ رخ می‌دهد؛ که فرقه ناحیه به آزمایش و عذاب و نعمت‌های قبر، ایمان دارد.

اما آزمایش: مردم در قبرهای خود آزمایش می‌شوند؛ به انسان گفته می‌شود: پروردگارت کیست و سخن ثابت در دنیا و آخرت چیست؟ مومن می‌گوید: پروردگار من الله است و اسلام دین من و محمد پیامبر من است.

اما شخص متردد می گوید: هاه هاه، نمی دانم. شنیدم که مردم چیزی می گفتند، من نیز آن را می گفتم، در آن هنگام با گریز آهین بر او فرود می آورند پس چنان فریادی می کشد که همه چیز جز انسان آن را می شنود و اگر انسان می شنید، بیهوش می شد؛ و بعد از این آزمایش، یا نعمت است و یا عذاب؛

تا اینکه قیامت کبری بر پا شده و ارواح به اجسام بازمی گردند و قیامتی که خداوند در کتابش و بر زبان پیامبرش از آن خبر داده است، برپا می شود و مردم در آن روز جمع می-شوند و از قبرهای خود بلند می شوند و درحالی که لخت هستند به سوی پروردگار جهانیان می آیند و خورشید به آنها نزدیک می شود، ترازوهای اعمال نصب شده و اعمال در آن ترازوها وزن می شوند، پس هرکس ترازوی اعمالش سنگین باشد، رستگار است و آنکه ترازوی اعمالش سبک باشد، از کسانی است که بر خود ظلم کرده و در آتش دوزخ جاودان خواهند بود؛ میزان، تفصیل حسابرسی خدا از مخلوقات را بیان و روشن می کند؛ و پلی بر روی جهنم کشیده شده است و آن پلی میان بهشت و دوزخ است و مردم به تناسب اعمال خود، از آن عبور می کنند؛ سپس شفاعت پیامبر در مورد اهل محشر و بهشتیان و کسانی را که مستحق آتش اند، بیان می کند...

و موارد دیگری که تفصیل آن در کتابهای نازل شده از سوی خداوند و آثاری که از پیامبرش ذکر شده و از پیامبر به ما رسیده است، به صورت شافی و کافی ذکر شده است و هرکس در جستجوی آن برآید، آن را می یابد.

فرقه‌ی ناجیه، اهل سنت و جماعت، بر خیر و شر تقدیر ایمان دارند و در فصلی دیگر بیان می کند که یکی از اصول اهل سنت این است که دین و ایمان، قول و عمل است؛ قول قلب و زبان و عمل قلب و زبان و اعضا؛ و ایمان با عبادات زیاد و با گناه کم می شود؛ با

این همه آنها اهل قبله را به سبب معاصی و گناهان کبیره تکفیر نمی کنند.

اما موضع آنها در مورد اصحاب پیامبر این است که هر آنچه کتاب، سنت و اجماع از فضایل و مراتب برای آنها ذکر کرده، قبول دارند و اقرار می کنند که بهترین این امت بعد از پیامبر، ابوبکر سپس عمر و سپس عثمان و پس از او علی است.

آنها در مورد مشاجرات اصحاب سکوت می کنند و می گویند: آثار وارد در این زمینه، بخشی دروغ است و بخشی نیز کم و زیاد شده اند و واقعیت در این اخبار تغییر داده شده است؛ و در اخباری هم که در این موارد صحیح است، معذور بوده اند چنانکه یا اجتهاد کرده و اجتهاد آنها درست بوده است و یا اجتهاد ایشان اشتباه بوده است؛ و سوابق و فضایل آنها چنان است که اگر گناهی انجام داده باشند، موجب مغفرت آنها می شود.

و در فصلی دیگر می گوید: «روش اهل سنت و جماعت، پیروی ظاهری و باطنی از احادیث پیامبر و نیز پیروی از راه اولین مسلمانان، مهاجرین و انصار می باشد.»

سپس بیان می کند که آنها اهل کتاب و سنت نامیده می شوند چرا که از این دو مصدر پیروی می کنند؛ همچنین اهل جماعت نامیده می شوند زیرا جماعت عبادت از اجتماع است و ضد آن جدایی است. و آنها بر مبنای این اصول سه گانه دینداری می کنند که همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند و شامل اعمال و افعال ظاهری یا باطنی می باشد که رابطه ای با دین دارند.

در نهایت آنان را چنین توصیف می کند که امر به معروف و نهی از منکر انجام می دهند و با نصیحت کردن امت دینداری می کنند... و هنگام مصیبت به صبر و در زمان آسایش به شکر امر می کنند و اینکه به قضای خداوند راضی باشند؛ همچنین به مکارم اخلاق و اعمال نیکو دعوت می دهند و به این قول پیامبر ایمان دارند که می فرماید: «اکمل

الامومنین ایمانا احسنهم اخلاقا»: «کامل‌ترین مومنان از نظر ایمان کسانی هستند که اخلاق‌شان نیکوتر است.» از دیگر صفات آنها این است که یکدیگر را به پیوند خویشاوندی با کسی که قطع صله‌ی رحم نموده، بخشش به کست که تو را محروم کرده و گذشت از کسی که ظلم کرده فرامی‌خوانند و به نیکی به پدر و مادر و صله‌ی رحم و هم-

مبحث سوم: قواعد منهج سلفی در تفکر اسلامی

- معنای اصطلاحی سلف
- قاعده‌ی اول: مقدم نمودن شرع بر عقل
- قاعده‌ی دوم: نپذیرفتن تاویلات کلامی
- قاعده‌ی سوم: استدلال به آیات قرآن
- سلفیت در عصر جدید:
- شمول
- پیشرفت نه بازگشت به عقب
- اصالت نه تقلید

معنای اصطلاحی سلف:

اشکالی ندارد که به تعریف سلف بازگردیم چرا که برای توضیح اصول و قواعد منهج و روش آنها نیاز است؛ از نظر تاریخی سلف، صحابه و تابعین می‌باشند کسانی که در سه قرن اول می‌زیستند. از نظر علمی، مذهب سلف همان آرا و نظرات این افراد می‌باشد و همچنین امامانی که از آنها پیروی کردند مانند امامان چهارگانه، سفیان ثوری، سفیان بن عینه، لیث بن سعد، عبدالله بن مبارک، بخاری، مسلم و سایر اصحاب سنن که راه سلف را در پیش گرفتند بدون اینکه متصف به بدعت باشند مانند خوارج، شیعه، مرجئه، قدریه، معتزله و....^۱

اصطلاح سلف به هنگام مجادله اهل کلام در مورد اصول دین ظهور کرد زمانی که هریک از این فرقه‌ها به نوعی می‌کوشیدند خود را به سلف صالح منتسب کنند؛ اما برای تمییز گرایش سلفیت از مدعیان منتسب به سلف، وجود قواعدی روشن و واضح ضروری بود، قواعدی که به فهم صحیح عقیده‌ی اسلامی رهنمود می‌کند.

^۱ - احمد بن حجر آل بوطامی آل بن علی (قاضی المحكمة الشرعية بقطر): العقائد السلفية بادلها التقلية

قاعده‌ی اول: مقدم نمودن شرع بر عقل

اولین قاعده، پیروی از سلف صالح در فهم و تفسیر، اثبات بلاکیف صفات پروردگار و سایر مسایل کلامی است؛ و اسوه و الگو قرار دادن اندیشه و عمل اولین مسلمانان می‌باشد؛ پس ابتدا قرآن و حدیث، سپس اقتدا و پیروی از صحابه می‌باشد زیرا وحی در میان آنها نازل می‌شد و آنها نسبت به کسانی که پس از آنها بودند به تفسیر آن، آگاه‌تر بودند؛ آنها در اصول دین مشترک بوده و اختلافی نداشتند و بدعت‌ها و هوای نفس در میان آنها نبود.^۱ نشانه غالب پیروان منهج سلفی این است که آنها اهل حدیث و از حافظان و راویان آن هستند و علمای آن، پیرو احادیث و اخبار و روایات هستند زیرا که آن راه مومنان است و بر این کلام الله متعال استناد می‌کند: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»: «و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده، وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است.» (نساء: 511)

آنها با متکلمین متفاوت می‌باشند چرا که شرع را مقدم داشته و سپس عقل را به خدمت او می‌گیرند و به این ترتیب روایت را بر درایت و نظر عقلی، مقدم می‌دارند و با این سخن که عقل موافق با شریعت است و اولین مسلمانان بیشترین فهم و درایت را نسبت به دیگران از شرع دارند، از خود دفاع می‌کنند (امر معقول نزد ما آن است که با منهج و هدایت آنها موافق باشد و مجهول آن است که مخالف با روش آنها باشد و تنها راه شناخت آنها، همین آثار است).^۲

اصول عقیده نزد آنها ایمان به صفات و اسامی پروردگار بدون کم و زیاد و تاویل

^۱ - عقائد السلف، ص 309

^۲ - نقض المنطق، ص 309

مخالف با ظاهر آن و تشبیه با صفات مخلوقات می باشد، بلکه همان طور که در کتاب الله و یا بر زبان پیامبرش آمده اند، آنها را تصدیق و اثبات می کنند و علم (کیفیت) آن را به صاحب آن کلام بازمی گردانند.^۱

از سیاق آنچه بیان شد چنین می فهمیم که آنها، عقل را در خدمت نصوص می دیدند نه برعکس و با این عقیده، با منهج متکلمین معتزلی و اشاعره که عقل را مقدم دانسته و نصوص را مطابق آن تاویل می کنند مخالفت نموده و به استدلال شیخ الاسلام از این آیه، استدلال می کنند که خداوند متعال می فرماید: «إِن تُؤْنِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَارَةَ مِّن عِلْمٍ»: «کتابی (آسمانی) پیش از این (قرآن)، یا اثری از علم (گذشتگان، بر صدق ادعای خود) برای من بیاورید.» (احقاف: 4)

و اینکه می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا»: «و چون به آنها گفته شود: «به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید» منافقان را می بینی که از تو سخت روی می گردانند.» (نساء: 61)

در تفسیر آیهی اول، ابن تیمیه معتقد است که منظور از «أَنَارَةَ» روایت و یا اسناد است. و به این 2 آیه استدلال شده چرا در آنها نتایج متفاوتی وجود دارد و بیانگر نفاق کسی است که به غیر کتاب و سنت، حکم کند هر چند بپندارد که او توانسته میان دلایل شرعی و آنچه عقلیات نامیده و از برخی طاغوت های مشرکین و اهل کتاب گرفته شده است، هماهنگی برقرار کند.^۲

^۱ - ابن تیمیه، نقض المنطق، ص 2.

^۲ - فتاوی این تیمیه، ج 1 ص 383.

آیا تاویلی که ابن تیمیه از آن شکایت دارد همان نیست که صاحب نظران امروزی در بحث فکر و اندیشه، به کار می‌برند و کوشش می‌کنند شریعت را پیرو و دست پرورده‌ی خواهشات عصر جدید کنند.

تفسیر استاد محمد عبده از آخرین جزء قرآن، بر پایه این نظریه (تاویل) واضح و روشن است همچنین تفسیر شاگرد وی شیخ رشید رضا و تفسیر شاگرد او استاد مغربی از جزء (تبارک)؛ به طوری که بارها بر وجوب تاویل نص برای رساندن مفهوم عقلی تصریح نموده است. و این مبدا و شروع خطر است.

اطلاق کلمه‌ی «عقل» اشاره بر امری غیر واقعی دارد؛ عقل من، عقل تو، عقل فلانی؛ در اینجا عقل مطلق که نقص، هوی، شهوت و جهل بدان راه نیابد وجود ندارد تا نصوص قرآن را بر مبنای مقررات و قوانین خود، مورد قضاوت قرار دهد. و اگر نص را مطابق با این عقل‌های بسیار تاویل کنیم، در نهایت به هرج و مرج و اختلاف می‌رسیم.^۱

اجتهاد صحیح، اجتهادی است که رای و یا روشی در برابر نصوص اسلامی قرار ندهد تا نصوص را مطابق با آن تاویل کند بلکه در این آرا و روش‌ها، نصوص اسلامی را میزان و ملاک قرار می‌دهد.

تفاوت زیادی میان این دو مساله وجود دارد به این صورت که یکی از آنها، بر نصوص غلبه دارد و دیگری تحت نظارت نصوص می‌باشد. یکی از آنها با نصوص اسلامی، کجی زندگی را برطرف می‌کند و دیگری کجی زندگی را مربوط به نصوص شریعت می‌داند.

پیروان اندیشه‌ی غرب، به این وسیله‌ی نادرست، در مورد آرای که در دین دخیل

^۱ - سید قطب: خصائص التصور اسلامی و مقومانه، دارالشروق ص 22، ما نیز توصیه می‌کنیم که این کتاب ارزشمند مطالعه شود.

است، حکم می‌کند و در پرتو آرا و نظریات متفکران و فیلسوفان غربی، آن را تفسیر می‌کنند.^۱

دلیل منطقی دیگری نیز بر ضرورت مقدم دانستن شرع بر عقل وجود دارد که ابن تیمیه در غالب مثال و به صورت خلاصه آورده است؛ وی می‌گوید: «هرگاه میان افرادی با حرفه‌های مختلف مانند باغبان، بنا، خیاط، شناگر و دیگر حرفه‌ها، اختلافی روی دهد، اختلاف کنندگان به آگاه‌ترین شخص رجوع می‌کنند. و برتری رسول خدا بر خردمندان^۲ بسیار واضح و آشکار است و این برتری بزرگ‌تر از برتری متخصصان حرفه‌های علمی و عملی و علوم عقلی اجتهادی مانند پزشکی نسبت به سایر مردم می‌باشد، چرا که مردم می‌توانند این حرفه‌ها را مانند متخصصان آن فراگیرند اما کسی را که خداوند به عنوان رسول به سوی مردم نفرستاده است، نمی‌تواند همچون کسی باشد که خداوند متعال او را پیامبری به سوی مردم فرستاده است.

در این میان بسیاری اقرار نموده‌اند که با اجتهاد نمی‌توان به درجه‌ی نبوت رسید - چنانکه این دیدگاه مذاهب مختلف می‌باشد - و برخی نیز مانند فیلسوفان ملحد بر این باورند که می‌توان با علوم اکتسابی به مرتبه‌ی نبوت رسید و این سخت‌ترین امور در مقایسه با یادگیری حرفه‌ها و علوم عقلی است؛ و در هر دو حالت اگر شخص بداند فلانی رسول خدا است و به چیزی خبر داده است و عقلش به چیزی مخالف با آن خبر، حکمی بدهد، همین عقل، حکم خواهد کرد که به حکم کسی که از وی عالم‌تر است گردن نهد و رای

۱- د. محمد حسین: اتجاهات هدامه فی الفكر العربی المعاصر، ص 30-31

۲- رک: استاد عقاد در کتاب (عبقریه محمد) اما باید میان (عبقریه) و (نبوت و رسالت) تفاوت و تمیز قایل شد.

خود را بر رای او مقدم ندارد چرا که می‌داند، عقلش در مقایسه‌ی با او، قاصر است و او نسبت به خداوند متعال، اسما و صفاتش و روز قیامت، از او آگاه‌تر است و تفاوت میان آن دو در علم بدان چیز، بسیار بیشتر و بزرگتر از تفاوت میان عموم مردم و پزشکان است.

سپس در مورد مثالش در باب پزشک - حتی اگر پزشک یهودی باشد - ادامه می‌دهد که عقل بیمار حکم می‌کند که به دستور پزشک گردن نهد چرا که پزشک بر حرفه‌ی خود تسلط دارد پس هر چه در مورد خوردن برخی غذاها و دواها و امتناع از برخی خوراها و نوشیدنی‌ها بگوید، اطاعت می‌کند. همچنین اگر پزشک به او بگوید که باید جراحی شود با اینکه می‌داند درد و رنج به همراه دارد اما باز هم می‌پذیرد چرا که می‌داند پزشک از او آگاه‌تر است و اگر دستورات و تجویزات پزشک را اجرا نماید، زودتر بهبود می‌یابد با اینکه می‌داند پزشکان در بسیاری مواقع اشتباه می‌کنند و بسیاری از مردم با رجوع به پزشک نه تنها مداوا نمی‌شوند و شفا نمی‌یابند، بلکه به سبب اشتباه در تشخیص و معالجه، بسیاری از آنها می‌میرند با این همه تشخیص و نسخه و تجویز آنها را حتی اگر اشتباه باشد و تشخیص‌شان نیز نادرست باشد، قبول می‌کند.

در پایان ابن تیمیه می‌پرسد: حال مقایسه مخلوقات با پیامبران چگونه خواهد بود؟ در حالی که پیامبران راستگو هستند و جایز نیست خبر آنها، مخالف با آنچه بدان خبر داده‌اند باشد و کسانی که به حکم عقل خود با آنها مخالفت می‌کنند، به اندازه‌ای جاهل و گمراهند که جز خداوند کسی به اندازه‌ی جهل و گمراهی آنان آگاه نیست؛ چگونه می‌توان با چیزی که هرگز به اشتباه نمی‌رود، اختلاف و مخالفت کرد؟^۱

قاعده دوم: نپذیرفتن تاویلات کلامی

^۱ - موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول ج 1، ص 82

تاویل نزد متکلمان عموماً به معنای مقدم دانستن و اصل دانستن عقل نسبت به شرع در تفسیر است و معتقدند چون میان این دو تعارضی به وجود آمد، باید نصوص را موافق با عقل تاویل کرد. اما سلف برعکس آنان همچنان که ابن تیمیه ذکر کرده است، به آیات قرآن و احادیث پیامبر حکم کرده و بدان اکتفا می‌کنند و مفاهیم عقلی را پیرو آن می‌دانند چرا که عقل در کتاب خدا و سنت پیامبرش، امری قائم بر عاقل است حال برابر است که صفت و یا عرض نامیده شود؛ و به صورت عینی و کامل بر خود استوار نیست همچنان که فلاسفه گفته‌اند.^۱

مطابق با نظر دکتر غمراوی، عقل از احاطه به حقایق دین ناتوان است «چرا که دین از طرف خالق مخلوقات آمده است و تمام فطرت را چه گذشته، حال و آینده را به صورت خلاصه و تفصیلی مطابق با حکمت خداوندی در بر می‌گیرد؛ و خداوند بعداً عقلی را که می‌تواند بر فطرت احاطه داشته باشد، خلق نکرده است و اگر منظور ما عقل جمعی باشد و نه عقل فرد، علم انسانی که بر همه چیز احاطه داشته باشد، هرگز وجود ندارد؛ و اکتشافات روزمره و جدید عملی، برای ما روشن می‌کند که هرچه علم انسان زیاد شود هرگز به پایان و نهایت علم نمی‌رسد.^۲

رای نخستینی که از ابن تیمیه در مورد اندیشه بیان شد، رای مختار و برگزیده است و تصریح دوم که از دکتر غمراوی ذکر شد بیانگر توافق کامل آن دو در رای، با وجود اختلاف زمانی بسیار زیاد است؛ رای اول مربوط به قرن 7 و 8 هجری است و رای دوم معاصر است؛ همچنین می‌توانیم به موضع‌گیری‌های مشابه برخی از متفکران سلف امثال

^۱ - ابن تیمیه: الفتاوی، ج 9، ص 279

^۲ - الغمراوی: الاسلام فی عصر العلم، ص 109

ابن حنبل، دارمی، بخاری و ... استناد کنیم و یک گرایش و مسلک واحد را علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی، تمدنی و اختلاف عصر و زمان و اختلاف ادوار عقلی که بر هر کدام از آنها گذشته درک کنیم و اگر بخواهیم تفصیل بیشتری دهیم، عبارتی وجود دارد که شایسته است در آن درنگ کنیم چرا که یکی از قواعد منهج را بیان می‌کند. ابن تیمیه می‌گوید: «از بزرگترین نعمت‌های پروردگار به آنها، چنگ زدن به کتاب و سنت است که یکی از اصول مورد توافق میان صحابه و تابعینی که به نیکی از آنها پیروی کردند این است که رای، اندیشه، ذوق، وجد و قیاس هرکسی را که در تعارض با قرآن باشد، نمی‌پذیرند؛ و با براهین و دلایل قطعی و آیات روشن، از آنها ثابت شده است که پیامبر برای هدایت و با دین حق آمده است و قرآن به آنچه استوارتر است، هدایت می‌کند...»^۱

ما موضع‌گیری‌های مشابهی که مربوط به جلسات علمای قدیم و جدید سلف است، شاهد هستیم که چگونه ناچار به رویارویی با متکلمان شدند؛ امام حدیث و فقه امام، احمد حنبل در رد جمهیه و معتزله‌ی زمان خود کتابی به نام «الرد علی الجمهیه و الزنادقة» تالیف کرد و در مقدمه‌ی آن می‌نویسد: «سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که در هر زمانی مدتی را خالی از پیامبر گذاشت و در عوض آن اهل علم را جایگزین نمود تا مردم را از گمراهی به سوی هدایت دعوت دهند.»

همچنین موضع سلف را از این جهت که قرآن را به عنوان معیاری برای فهم اصول اسلامی قرار داده‌اند، تشریح نموده و در وصف آنها می‌گوید: «آنها تحریف‌گالیان و انتساب مبطلان و تاویل جاهلان را از کتاب الله نفی می‌کنند» و منظور از مبطلان و جاهلان کسانی هستند که طناب فتنه را رها نموده‌اند و در مورد متشابهات صحبت کرده و

^۱ - ابن تیمیه: رسالة الفرقان، بین الحق و الباطل، ص 23

مردمان جاهل را با شبهه‌هایی که برای‌شان ایجاد می‌شود، گول می‌زنند.^۱

امام بخاری (امام حدیث) نیز مجبور شد در برابر آنها دست به سلاح ببرد و کتابی را تالیف کند به نام «خلق افعال العباد» تا اینکه مفاهیم اشتباه و نادرست جمهیه و قدریه که قرآن را تاویل نموده و مطابق با هوای نفس تفسیر کردند، تصحیح کند و اسباب وقوع آنها در اشتباه را بیان نمود (چرا که بیشتر اشتباهات مردم از این دست است، کسانی که نمی‌توانند مجاز را از حقیقت، فعل را از مفعول و موصوف را از صفت بشناسند).^۲

برای بیان شواهد بیانگر دو دستگی اندیشه متفکرین در دایره‌ی سلف، تنها به این رهنمود الله متعال اکتفا می‌کنیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر الله و رسولش پیش دستی نکنید و از الله بترسید، بی‌گمان الله شنوای داناست.» (الحجرات: 1) به همین دلیل هیچ‌یک از آنها با مراجعه به عقل خود با نصوص مخالفت نمی‌کرد و اگر می‌خواستند چیزی از دین را بدانند، در آنچه الله و رسول گفتند، می‌اندیشیدند، از آن یاد می‌گرفتند، بر مبنای آن سخن می‌گفتند و در آن تفکر و تدبر می‌کردند و به آن استدلال می‌نمودند اما در مقابل این روش، پیروان منهج کلامی، بر رای و نظر خود اعتماد می‌کنند سپس در کتاب و سنت تامل می‌کنند و اگر نصوص را موافق با آن دانستند، از آن پیروی می‌کنند و اگر آن‌را مخالف و معارض با اندیشه خود یافتند، از آن اعراض نموده و تفویض نموده و یا آن‌را با تاویلات خود تحریف می‌کنند.^۳

^۱ - ابن حنبل: الرد علی الجمهیه، ص 52

^۲ - بخاری، خلق افعال العباد.

^۳ - ابن تیمیه: رساله الفرقان بین الحق و الباطل.

قاعده سوم: استدلال بر آیات و دلایل قرآنی

1. آیات: قرآن کریم روش استدلالی خاص خود را دارد، انسان را به تفکر در آسمان-ها و زمین تشویق می‌کند و او را بر کشف اسرار مخلوقات خداوند تحریک می‌کند و علم و علما را ستوده است؛ هر پژوهشگری در تاریخ تفکر اولین مسلمانان، اقرار می‌کند که آنها به قرآن کریم اکتفا نمودند و در کنار آن سنت را راهنمایی هدایتگر در تمام امور خود می‌دانستند. در تلاوت و حفظ آن غرق بوده و تفسیرش را مد نظر داشتند، احکام آنرا اجرا کرده و از آیات آن، قواعد اندیشه‌ی عقلی را استنباط کرده و حقایق عالم غیب را از آن فرا می‌گرفتند. (همچنان که شیخ الاسلام معتقد است) هر مسئله‌ای که اهل کلام و فلاسفه در آن غوطه‌ور شده‌اند، در قرآن به وضوح و روشنی توضیح داده شده است. مسلمانان از روشن‌گری قرآن کریم در باب ذات و صفات پروردگار، مسائل توحید، پیامبران، روز قیامت، انسان، شروع خلقت او، جایگاه وی در زمین، بازگشت او، امت‌های پیشین و موضع آنها در مورد پیامبران گذشته، تاریخ امت‌ها و حقایق غیب عالم همچون فرشتگان و جن و دیگر موضوعاتی که در میدان اندیشه‌ی انسانی مورد بحث و سوال قرار می‌گیرد، بهره می‌برند.

آیات قرآن در این موارد بسیار است اما از باب مثال به برخی از این آیات اشاره می‌-

کنیم:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْمُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»:

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و

روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و آبی که الله از آسمان نازل کرده که با آن زمین را پس از مردنش زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن پراکنده کرده و (در) تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان‌ها مسخرند؛ بی‌گمان نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقل می‌کند و می‌اندیشند.» (بقره: 164)

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»: «و در زمین (عبرت و) نشانه‌های برای اهل یقین است. و (نیز) در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟» (ذاریات: 20-21)

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ»: «آیا ایشان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا اینکه خودشان آفریدگارند؟ یا اینکه آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.» (طور: 35-36)

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: «پیامبران‌شان گفتند: «آیا در (وجود) الله آفریننده آسمان‌ها و زمین شک است؟» (ابراهیم: 10)

همچنین رسول خدا، با دلایل و براهین عقلی آمد چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»: «و (کافران) هیچ (اعتراض و) مثلی برای تو نمی‌آورند مگر آنکه برای تو حق و (پاسخی) نیک بیان‌تر می‌آوریم.» (فرقان: 33)

خداوند متعال خبر داده است که کفار برای تایید باور و عمل باطل خود، در برابر رسول خدا از قیاس‌های عقلی باطل استفاده نمی‌کردند مگر اینکه خداوند حق را بیان کرده

و دلیل روشن می‌فرستاد و مثالی روشن‌تر و بهتر از قیاس برای اثبات حق بیان می‌کند.^۱

روش‌های قرآن در دعوت انسان به ایمان به خداوند متفاوت است، گاهی عقل او را مورد خطاب قرار داده و با منطق و دلیل او را قانع می‌کند و برایش دلیل ذکر می‌کند مانند این قول الله متعال که می‌فرماید: «نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ * أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ * نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»: «ما شما را آفریدیم، پس چرا (دو باره زنده شدن را) تصدیق نمی‌کنید؟! آیا نطفه را که (در رحم همسران‌تان) می‌ریزید، دیده‌اید؟! آیا شما او را می‌آفرینید یا ما آفریدگاریم؟! ما در میان شما مرگ را مقدر کردیم و ما ناتوان (از آن) نیستیم.» (واقعه: 60-57)

کسی که در این آیات تدبر کند می‌بیند که با اسلوب و روشی روشن و آشکار، انسان را خطاب کرده و تنها منطق و قوانین نیست بلکه مملو از نشاط و نیروی زندگی و مثال‌های زیبایی از زندگی انسان و آنچه با آن احاطه شده، می‌باشد هرچند جنس یا محیط و یا زمان آنها متفاوت باشد؛ بلکه تمام دلایلی که در علم کلام و فلسفه ذکر شده و ماوراء الطبیعه است در قرآن به صورت پراکنده ذکر شده است اما با اسلوبی مناسب برای مخاطب عام و خاص، به اندازه‌ی توان هریک از آنها می‌باشد، همچنان که امام شاطبی می‌گوید.^۲

همچنین، آیات قرآن، متضمن دلایل و براهینی است که حق را روشن می‌کند و آیاتی از جهات متفاوت هستند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ»: «و این آیات و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی

^۱ - ابن تیمیة: نقض المنطق، ص 89

^۲ - محمد البراک: العقيدة في القرآن ص 22

نمی‌بخشد.» (یونس: 101)

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: «وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا»: «و آیات و نشانه‌های من و آنچه به آن بیم داده شده‌اند به باد مسخره گرفتند.» (کهف: 56)

پس میان آیاتی که بیانگر رهنمودهای پروردگارانند و با عقل دانسته می‌شود و میان انذار یعنی خبر دادن از اینکه گناهکاران مستحق عذاب می‌باشند تفاوت گذاشت یعنی اینکه دلالت آیات، با عقل دانسته می‌شود و پیامبران با آیات و نشانه‌ها آمده‌اند و به همین سبب خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»: «و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم.» (اسراء: 15)^۱

در معنای این آیه، شیخ الاسلام سه قول ذکر کرده است؛ اول اینکه: آن علامت است، خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»: «این‌ها آیات الهی است که ما آن‌ها را به حق، بر تو می‌خوانیم.» (جاثیه: 6) و این علامتی از علامت‌های پروردگار و دلیل از دلایل و بیانی از بیانات خداوند متعال است. همچنین گفته شده آن دسته‌ای از حروفی از قرآن است و قول سوم این است که بدین سبب آیه نامیده شده که سبب تعجب است. خداوند متعال می‌فرماید: «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»: «از جمله‌ی نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟!» (کهف: 9) پس اگر آیات علامات باشد، برخی از آنها معمولی و برخی غیر عادی است.^۲

آیات پروردگار متعال، علامات و دلایلی بر خداوند و آنچه می‌خواهد، می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»؛ همچنین بر این

^۱ - ابن تیمیه: النبوات ص 173

^۲ - ابن تیمیه: نقض المنطق، ص 19

دلالت دارد که پیامبر راستگو است چرا که انسان و جن‌ها توانایی آوردن به مانند آن‌را ندارند و در برابر تحدی و مبارزه طلبی قرآن ناتوان ماندند.^۱

و خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»: «همانا کسانی که آنچه را که از دلائل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم؛ بعد از آنکه آن‌را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند، الله آن‌ها را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آن‌ها را لعنت می‌کنند.» (بقره: 159)

بینات در این آیه جمع بینه است و آن دلایل، براهین و هدایت است و بیانی است که به سود مردم می‌باشد پس خداوند آنچه را سبب هدایت مردم می‌شود بیان نموده و به آنها می‌گوید که خداوند همان معبود مقصود است.^۲

و زمانی که دلیل، به خودی خود ناگزیر به مقدمات آشکار منتهی شود، بدیهیات یا ضروریات و یا اولیات نامیده می‌شود، چرا که به خودی خود، معلوم و آشکار است؛ مثال آن این است که زمانی که خداوند، جنس انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد، جنس پیامبران را ذکر کرده و جنس آنچه را با آن آمده‌اند، اثبات کرده است و چون اهل کتاب که به نبوت موسی اقرار نموده‌اند، مورد خطاب قرار دهد، آنها را با اثبات پیامبری پس از او مورد خطاب قرار می‌دهد.

و از دیگر دلایل قرآنی، استدلال به خالق عزوجل به خلق انسان است چرا که وجود انسان حادث است چون او ابتدا هیچ نبود و از خون بسته به وجود نیامده بود؛ پرواضح

^۱ - ابن تیمیه: نقض المنطق، ص 173

^۲ - همان مصدر ص 162

است که هرکس خون بسته را ببیند (علقه) و به او گفته شود از این خون بسته، انسان به وجود می‌آید تعجب می‌کند ولی این دلیل عقلی ملموس است که تمام بشر با عقل‌های خود می‌دانند، چه پیامبر بدان خبر داده باشد چه نداده باشد؛ و دلیلی عقلی است چرا که با عقل، صحت و درستی آن دانسته می‌شود و علاوه بر اینکه دلیل عقلی است، دلیل شرعی نیز می‌باشد چرا که شارع بدان استدلال نموده و امر کرده که بدان استدلال شود.^۱

و از این قبیل است استدلال در مورد برانگیخته شدن و بازگشتن و زنده شدن مخلوقات، به قدرت پروردگار در آفریدن مخلوقات در بار اول؛^۲

با این قاعده، سلف در برابر متکلمان و فلاسفه ایستاند و از دلایل قرآنی در برابر تاویلات کلامی شیوخ معتزله و اشاعره استفاده برده و کمک گرفته‌اند. ابن تیمیه از دقیق‌ترین افرادی است که این قاعده را به کار برده است سپس طریقه‌ی سلفی او تا زمان ما امتداد یافته است و همچنان که می‌دانیم، تاریخ عجایب موجود در قرآن منقضی نمی‌شود و اگر با عینک علمای معاصر به آیات آن نگاه کنیم، چنانکه اعجاز بیانی و بلاغی آن برای مخاطبین امروزی کافی نیست، اعجاز علمی قرآن را راهی مناسب می‌یابیم چرا که ما در عصری زندگی می‌کنیم که اکتشافات علمی پیوسته در حال کشف شدن است؛ و اگر به آیات قرآنی بازگردیم و در آن تدبر کنیم، ما را به هماهنگی آن با آیات کونی خداوند راهنمایی می‌کند و از سوی ما نیاز به تفکر و اندیشه است؛ رحمت پروردگار اقتضا می‌کند که قرآن، به سهولت و آسانی بر این دلالت کند که از سوی خدا نازل شده است؛ بنابراین محرک‌ها و انگیزه‌های فطری همراه با دلایل و مستندات نظری جمع شده‌اند تا طالبان حق

^۱ - النبوات، ص 52

^۲ - نقض المنطق، ص 174

و حقیقت را به قدر مشترک میان مردم از عقل و اخلاص برسانند.

به طور مثال تفسیر این کلام الهی: «وَأَغْطِشَ لَيْلَهَا» (نازعات: 29) را ذکر می‌کنیم؛ مفسرین در گذشته «لیل» را به همین شبی که در زمین شناخته شده است می‌شناختند در حالی که ضمیر (ها) در این آیه به آسمان که در آیات قبل از آن ذکر شده بازمی‌گردد: «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا»: «آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) سخت‌تر است یا آسمان که (الله) آن را بنا کرد؟» (نازعات: 27) سپس علم آمد و کشف کرد که اگر جو زمین را طی کنیم، آسمان سخت سیاه و هولناک است و خورشید در حال تابیدن است چرا که ذات نور دیده نمی‌شود و تنها اثر آن در اجسام مرئی است که دیده می‌شود سپس فضانوردان، آسمان را تیره و تاریک دیدند و تصور کردند که زمین نور خود را از ماه می‌گیرد در حالی که ماه و زمین هر دو در اثر اشعه خورشید روشن و نورانی هستند که به آنها منعکس می‌شود اما در تاریکی شدید که همه جا را فرا می‌گیرد این اتفاق می‌افتد!!^۱

همچنین علم جدید در تفسیر اینکه الله متعال می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»: «آیا کسانی که کافر شدند؛ ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، پس (ما) آن‌ها را از یکدیگر باز کردیم.» (انبیاء: 30) کشف نمود که تمام هستی قبل از تشکیل زمین، ستاره یا مه رقیق یک چیز بوده است و این آیه حداقل سه معجزه‌ای را که امروز علم بدان دست یافته پیش روی ما می‌گذارد؛ یکی از آنها تعدد عوالم فلکی است، دوم اینکه در ابتدا آسمان دود بوده است و معجزه‌ی سوم در جدایی زمین از آسمان است بعد از اینکه این دو در ابتدا به هم پیوسته بودند.^۲

۱- د. الغمراوی: الاسلام فی عصر العلم، ص 175-176

۲- محمد جمال الدین الفندی: الكون بین الدین و العلم ص 229. چاپ: المجلس الاعلی لشئون

به علاوه آیات، راه‌ها و ادله‌ی دیگری را نیز قرآن کریم به کار برده است.

۲. روش‌های استدلالی قرآن:

1- میزان قرآنی: ابن تیمیه بر این باور است که قیاس صحیح، میزانی است که از جانب پروردگار فرستاده شده است و عقل بدان استدلال می‌کند؛ یکی از بزرگترین صفات عقل، شناخت شباهت‌ها و اختلافات است و چون دو چیز شبیه به هم را ببیند، می‌داند که حکم آن دو یکی است، خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ»: «الله کسی است که کتاب و میزان را به حق نازل کرد.» (شوری: 17)

همچنین می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»: «به راستی که پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (عدالت) نازل کردیم. تا مردم به عدالت قیام کنند.» (حدید: 25)

برخی از سلف، میزان را به عدل تفسیر کرده‌اند و برخی از آنها به آنچه با آن وزن می‌شود، تفسیر کرده‌اند که هر دو تفسیر متلازم یکدیگر است. خداوند متعال خبر داده است که میزان را به همراه پیامبرانش فرستاده است همچنین کتاب را با آنها فرستاده تا میان مردم دادگری کنند و اختلاف و تفاوت کتاب و میزان جایز نیست و نص ثابت از جانب پیامبران با قیاس صحیح - نه قیاس عقلی و نه شرعی - اختلاف ندارد و همچنین جایز نیست که دلایل صحیح نقلی با دلایل صحیح عقلی، مخالف باشد و در شریعت چیزی که مخالف با قیاس صحیح باشد وجود ندارد برعکس قیاس فاسد.^۱

بعد از بیانی زیبا در مقایسه‌ی میان قیاس‌های منطقی و میزان قرآنی، ابن تیمیه اقرار

الاسلامیة، 1971 م

۱- الرد علی المنطقیین، ص 271

می‌کند که خداوند متعال حقایق را با قیاس‌های عقلی و مثال‌هایی که می‌زند، بیان کرده و راه تساوی میان دو چیز مشابه و تفاوت بین دو چیز مختلف را بیان می‌کند.^۱ و کسی را که از این روش خارج شود انکار می‌کند چنانکه می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»: «آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند، گمان کردند که (ما) آن‌ها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، که زندگی‌شان و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می‌کنند!» (جاثیه: 21)

و اینکه می‌فرماید: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»: «آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان (و گناهکاران) قرار می‌دهیم؟! شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید?!» (قلم: 35، 36) یعنی این حکم ناعادلانه است و تساوی میان دو چیز مختلف می‌باشد.

و اینکه می‌فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفَجَّارِ»: «آیا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباہکاران بشمار آوریم؟ و یا اینکه پرهیزگاران با بزهکاران برابر داریم؟» (ص: 28)

و می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُؤُنَّ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَرُزُلُوا»: «آیا گمان کرده‌اید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز بر (سر) شما نیامده است، مانند آنچه که بر (سر) پیشینیان شما آمد؟ سختی و زیان به آن‌ها رسید و (آنچنان) تکان خوردند.» (بقره: 214)

^۱ - همان، ص 383

اگر شخصی بپرسد چرا خداوند برای آنچه عقل آن را می‌شناسد و با عقل شناخته می‌شود پیامبران را فرستاده است؟ این سوال به جای خود پرسیده نشده است چرا که فرد سوال کننده تباین میان عقل و شرع را مفروض دانسته است و آن را در برابر و در تقابل با علوم نبوی دانسته است؛ به عبارت دیگر احکام را جدا و منفصل از علوم نبوی قرار داده است؛ این نقلی و سمعی و آن استدلالی است. اگر قرآن را بخوانیم، جواب این سوال آسان می‌شود، به گونه‌ای که از آن روشن می‌شود پیامبران برای مردم مثال‌های عقلی عنوان می‌کردند که با آنها تشابه و اختلاف روشن می‌شد و پیامبران، مردم را با آنچه می‌شناختند، مورد خطاب قرار می‌دادند و آنها را به آنچه با فطرت خود می‌فهمیدند، راهنمایی می‌کردند بدین جهت، علوم نبوی تنها شامل خبر نمی‌شود و تنها بدان اکتفا نمی‌کند چنانکه اهل کلام می‌پندارند، بلکه پیامبران (صلوات الله علیهم) علوم عقلی را که با آن از نظر علمی و عملی دین مردم کامل می‌شود بیان نموده‌ان و مثال‌هایی زده‌اند و این با ظهور نقش پیامبران که برای تکمیل فطرت و اصلاح آن آمده بودند، به ظهور پیوست و با پندها و آموزه‌های پیامبران، فطرت کامل گشت و این در حالی بود که فطرت در معرض غفلت و ناآگاهی بود. و اینچنین فطرت را اصلاح نموده و به طبیعت اصلی آن باز گرداندند؛ همچنین یکی دیگر از نقش‌های پیامبران، از بین بردن فساد و تذکر بشر در مورد فطرت در معرض فساد آنها بود.^۱

طریقه‌ی سلف صالح استدلال به دلایل عقلی است که در جهان به آنها نیاز است و متکلمان قادر به آوردن آن نیستند؛ و بلکه آنچه آنها در نهایت ذکر می‌کنند، قرآن به بهترین شکل و به طور خلاصه آورده است مانند مثال‌هایی که خداوند متعال در قرآن آورده است،

^۱ - ابن تیمیه: الرد علی المنطقیین، ص 282

کتابی که به این صورت آنرا توصیف کرده است: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»: «به راستی برای مردم در این قرآن از هر گونه مثلی آوردیم.» (روم: 58)

ابن تیمیه بارها بیان نموده و تکرار می کند که مثال‌هایی که در قرآن بیان شده است، قیاس‌هایی عقلی است و اضافه بر این می گوید: آنچه را منطقیون استدلال نامیده‌اند نیز شامل می شود و آن قیاس از مقدمات یقینی است بلکه لفظ برهان در لغت اعم از آن است؛ همچنان که خداوند متعال دو معجزه‌ی موسی را «برهانان» نامیده است و می فرماید: «فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ»: «پس این دو (معجزه عصا و ید بیضا) دو برهان (روشن) از پروردگارت است.» (قصص: 32)^۱

۱- ابن تیمیه: موافقة صحیح المنقول ج 1 ص 14 و در تفسیر جلالین آمده است: «دست راست یعنی کف آنرا در پیراهن خود ببر و آن طوق پیراهن است و بیرون بیاور» که برخلاف همیشه دستش بدون هیچ مرضی مانند برص نوارانی شد؛ آنرا داخل کرده و خارج کن و مانند شعاع خورشید درخشنده است و چشم را می پوشاند (فدانک) با تشدید و با بدون تشدید یعنی عصا و دست... و کامل آیه این است «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ». «دستت را در گریبان خود فرو کن، که سفید (و درخشنده) بی عیب بیرون بیاید و بازویت را (برای حذر) از ترس به سوی خود (بیار و) جمع کن، پس این دو (معجزه عصا و ید بیضا) دو برهان (روشن) از پروردگارت به سوی فرعون و اشراف (قوم) اوست، بی گمان آن‌ها گروهی فاسق هستند.» اصفهانی می گوید: «برهان محکم‌ترین دلایل است و همیشه مقتضی صدق و راستی است... خداوند متعال می فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: «بگو: اگر راستگوید دلیل خود را بیاورید!» (بقره: 111)، «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ»: «بگو: دلیل تان را بیاورید، این پند کسانی است که با من هستند.» (انبیاء: 24) «فَدَجَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَبِّكُمْ»: «همانا دلیل و حجتی از جانب پروردگارتان برای

2- قیاس اولی (بر وزن اعلی): شاید مهم‌ترین انتقاد شیخ الاسلام بر قیاس ارسطالیسی این است که اگر این قیاس، در استدلال بر واجب الوجود به کار برده می‌شود، به آنچه بدان اختصاص یافته، دلالت نمی‌کند بلکه به امری مشترک بین آن و غیر آن دلالت می‌کند چرا که قیاس شمول، افراد و اطراف آن مساوی است در حالی که چیزی همانند او تعالی نیست و او تعالی و غیر او در زیر یک کل که افراد آن کل مساوی باشند، جمع نمی‌شود؛ و وجود مطلق را موضوع فلسفه‌ی اولی قرار داداند.

وصف آنها (نسبت به وجود) - که موضع علم الهی نزد آنها است - یا نسبت تمام (موجود) می‌باشد یا بعضی از آن؛ او (واجب) است یا (برعکس)؛ لیکن وجود واجب، به اتفاق هر دو گروه در مسمای وجود، کامل‌تر از وجود ممکن است؛ وجود به معنای یک کل مشترک است اما (این وجود کلی) در داخل ذهن کلی است نه خارج آن؛ اگر این، نزد آنها علم اعلی (برتر) باشد، علم به چیزی موجود در خارج، علم اعلی نمی‌باشد بلکه علم به امر مشترک میان تمامی موجودات و آن (وجود) نامیده می‌شود، همانند مسمای (الشیء)، (الذات)، (الحقیقة)، (النفس)، (العین) و (الماهية) و دیگر معانی عمومی نامیده می‌شود.

از نظر ابن تیمیه، علم به آن، علم به وجود موجودی در خارج نیست و علم به خالق و مخلوق نیست بلکه علم به امری مشترک و کلی است که تمامی موجودات در آن شریک می‌باشند و تنها در ذهن به وجود می‌آید.^۱ و این برخلاف (علم اعلی) نزد مسلمانان است

شما آمد..» (نساء: 174) المفردات فی غریب القرآن ص 45.

^۱ - ابن تیمیه: الرد علی المنطقیین، ص 130 - 131

چرا که علم اعلیٰ نزد آنان، علم به خداوند متعال است که به خودی خود و از هر جهت از غیر آن، اعلیٰ و برتر است؛ و علم به آن از هر جهت برترین علوم است و همچنین علم به آن برای تمامی علوم اصل است و موضوع این علم «وجود مطلق کلی» است که به واجب، ممکن، قدیم، محدث، جوهر و عرض تقسیم می‌شود.^۱

به سبب اینکه خداوند متعال به طور مطلق، متصف به صفات کمال است، پیامبران علیهم السلام در استدلال بر او تعالی، از قیاس اولی (بر وزن الاحری) استدلال می‌کردند برای اثبات اینکه هر آنچه از صفات کمال برای غیر او تعالی به طریق اولی ثابت است و هر نقصی که از غیر او تعالی رد و دفع می‌شود، برای او تعالی به طریق اولی رد و دفع می‌شود.

در این مورد آیات بسیاری وجود دارد که بر قیاس اولی یا اولویت استناد می‌کند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: «(الله) برای شما از خودتان مثلی زده است؛ آیا بردگان‌تان در آنچه به شما روزی دادیم، با شما شریک هستند، تا شما در آن برابر (و یکسان) باشید، همان‌گونه که شما از (شرکای آزاد) خود بیم دارید از آن‌ها هم بیم داشته باشید؟» (روم: 28)

و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ * لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: «و برای خداوندی که از هرگونه نیازی پاک است، دخترانی قائل می‌شدند و

^۱ - الرد علی المنطقین، ص 126

برای خود آنچه دوست می‌داشتند قرار می‌دادند. و هرگاه به یکی از آن‌ها به (تولد) دختر بشارت دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود درحالی‌که او خشم خود را فرو می‌خورد. و به سبب بشارت بدی که به او داده شده، از قوم (خود) پنهان می‌شود (می‌اندیشد که) آیا با خواری او را نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید آنچه را که حکم می‌کنند، بد (حکمی) است. برای کسانی که به (سرای) آخرت ایمان ندارند، مثل (و صفت) بد است. و برای الله صفت برتر (و عالی) است و او پیروزمند حکیم است.» (نحل: 57-60)

قرآن کریم همچنین قیاسی اولی را در بیان امکان معاد، به کار برده است:

الف) گاهی از اقوامی خبر داده که آنها را در همین دنیا میرانده و سپس زنده کرده است مثلاً در مورد قوم موسی می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (و (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه الله را آشکارا ببینیم». پس صاعقه شما را گرفت، درحالی‌که می‌نگریستید. سپس شما را پس از مردن‌تان برانگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید.» (بقره: 55-56)

همچنین خبر داده که عیسی به اذن پروردگار، مردگان را زنده می‌کرد. به همان صورت در مورد اصحاب کهف فرموده است: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (و آن‌ها (= اصحاب کهف) مدت سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال (نیز) بر آن افزودند.» (کهف: 25)

و می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا

رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ»: «و این چنین مردم را متوجه حال آن‌ها کردیم، تا بدانند که وعده‌ی الله حق است و آنکه در (قیام) قیامت شکی نیست، هنگامی که (مردم) میان خود در این باره نزاع می‌کردند.» (کهف: 21)

در تفسیر این آیه بسیاری از علما آورده‌اند که در همان زمان هم مسئله‌ی برانگیختن مورد اختلاف و نزاع بوده است و اینکه برانگیختن و زنده شدن مردگان آیا فقط با روح است یا با روح و جسم است؟ به همین سبب خداوند متعال آن‌ها را متوجه اهل غار نموده است و اینکه بدانند آن‌ها سیصد سال شمسی و سیصد و نه سال قمری در خواب بودند بدون اینکه چیزی بخورند یا بنوشند. و به این صورت خداوند متعال، امکان بازگشت بدن‌ها را به آنان ثابت کرد.^۱

ب) و گاهی قرآن کریم بر آغاز خلقت انسان استدلال نموده و بیان می‌کند که اعاده و برانگیختن دوباره، آسان‌تر از خلقت ابتدایی آنها است، خداوند متعال می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: «و برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: «چه کسی (این) استخوان‌ها را (دوباره) زنده می‌کند درحالی که پوسیده است؟! بگو: (همان) کسی آنرا زنده می‌کند که نخستین بار آنرا پدید آورد و او به هر آفرینشی داناست.» (یس: 78-79)

ج) و گاهی برای امکان آن، به خلقت آسمان‌ها و زمین استناد نموده و بیان می‌کند که خلقت آنها از برانگیختن دوباره‌ی انسان، بزرگتر است؛ الله متعال می‌فرماید: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ

^۱ - الرد علی المنطقیین، ص 318 - 320

الْعَلِيمُ»: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، نمی‌تواند همانند آن‌ها (= انسان‌ها) را بیافریند؟! آری (می‌تواند) و او آفریننده داناست.» (یس: 81)

و می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: «آیا نمی‌دانند خدائی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و در آفرینش آنها خسته و درمانده نشده است، می‌تواند مردگان را زنده کند؟! آری، او بر هر کاری توانا است.» (احقاف: 23)

(د) و گاهی برای اثبات امکان آن، بر خلقت گیاهان استناد نموده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: «و او کسی است که بادهای را بشارت‌دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد، تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بر دارند، ما آن را به سوی (شهر و) سرزمینی مرده می‌فرستیم، سپس از آن، آب را نازل می‌کنیم، آنگاه از آن (آب) هرگونه میوه‌ای (از دل خاک) بیرون می‌آوریم، اینگونه مردگان را (زنده می‌کنیم و از قبرها) بیرون می‌آوریم، شاید پند گیرید.» (اعراف: 57)

چنانکه می‌فرماید: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»: «و الله کسی است که بادهای را فرستاد، آنگاه (آن بادهای) ابرها را بر می‌انگیزند، پس آن (ابرها) را به سوی سرزمین مرده رانندیم، آنگاه بوسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده کردیم، بر انگیزختن (مردگان از گورها نیز) چنین است.» (فاطر: 9)

این قیاس متضمن شکل دلیل و صورت آن می‌باشد به این معنا که کلیات پس از

شناخت جزئیاتی مشخص برای انسان روشن می‌گردد به عبارت دیگر به نظریات علمی کلی رسیده نمی‌شود مگر پس از شناختن جزئیات در علوم مختلف و استفاده از آنها برای استنباط قانون کلی که تنظیم‌کننده امور است. (و هرکس در مورد تمام کلیاتی که مردم در زمینه پزشکی و حساب و علوم طبیعی و تجارت‌ها و... از آن سخن می‌گویند، تدبر کند این مساله را شاهد خواهد بود).^۱

و از این مساله چنین برمی‌آید که قیاس تمثیل قوی‌تر و یقین‌دران بیشتر از قیاس شمول است چرا که در آن ابتدا به مفرداتی معین در مورد قضیه-ای کلی می‌پردازد و از بزرگترین صفات عقل شناخت شباهت و اختلاف است به عبارت دیگر شناخت قیاس طرد و قیاس عقل؛ و این روشی است که قرآن کریم با هدف عبرت گرفتن از آن استفاده نموده است.

الف) عبرت گرفتن:

ابن تیمیه به آیات قرآنی که بر این مساله دلالت دارد، استشهاد نموده است و آنچه خداوند متعال در عبرت گرفتن بدان فرمان داده است، قیاس عکس و طرد را شامل می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ»: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند.» (شعراء: 105)

و می‌فرماید: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ»: «قوم عاد (نیز) پیامبران (الله) را تکذیب کردند.» (شعراء: 123)

چون خداوند دروغگویان را به سبب تکذیب آنها هلاک کرد، باید دانست که هرکس عمل آنها را انجام دهد، به همان سرانجام گرفتار می‌شود؛ پس تکذیب پیامبران به عنوان

^۱- سیوطی، صون المنطق، ج 2 ص 155.

سبب عقوبت باقی ماند و این قیاس طرد است همچنان که دانسته می شود، هر کس پیامبران را تکذیب نکند، به چنین عقوبتی گرفتار نمی شود و این قیاس عکس است و این همان مقصود از عبرت گرفتن از دروغگویان است و عبرت گرفتن با لحاظ کردن این دو می- باشد. خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ»: «یقیناً در داستان‌هایشان عبرتی برای خردمندان است.» (یوسف: 111)

و می فرماید: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»: «قطعاً در دو گروهی که (در میان بدر) با هم روبه رو شدند، نشانه و (عبرتی) برای شما بود. یک گروه در راه الله می جنگید و (گروهی) دیگر کافر بودند، آن‌ها (مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند می دیدند. و الله هر کس را بخواهد با نصرت و یاری خود، تأیید می کند. برآستی در این (ماجرا) برای صاحبان بینش عبرتی است.» (آل عمران: 13)

به همین سبب، به نظر ابن تیمیه، کثرت اشاره به داستان موسی و فرعون در قرآن کریم، به عبرت گرفتن در هر مرتبه که ذکر می شود، بازمی گردد چرا که مقصود از تکرار این داستان در سوره‌ها و آیات متعدد، بیان عبرت و پندی جدید است که در جای دیگر بدان اشاره نشده است از این جهت هرگز در قرآن تکرار نمی باشد.

اما اهمیت قصه‌ی موسی و فرعون به قرار گرفتن آن دو در دو طرف متناقض حق و باطل می باشد؛ موسی علیه السلام به بالاترین درجه‌ی ایمان رسید و خداوند متعال بدون حجاب و پرده با وی سخن گفت در حالی که فرعون به ربوبیت و رسالت کافر شد و

موضع وی در انکار، از دیگر مخالفان پیامبران شدیدتر بود چرا که بیشتر آنها وجود پروردگار را انکار نمی کردند (و چه بسا در اینجا مقصود این باشد که آنها مشرک‌اند). همچنین دیگر پیامبران، به شرافت تکلم با پروردگار جهانیان نایل نشدند به همین جهت قصه‌ی فرعون و موسی به خاطر رویارویی اصل ایمان با اصل کفر، بزرگ‌ترین داستان‌ها از نظر عبرت شد؛ به همین سبب پیامبر برای امت خویش بطور کلی در مورد بنی اسرائیل سخن گفته است و در امور بسیاری به موسی تاسی می جست و هنگامی که به قتل ابوجهل در روز بدر بشارت داد، فرمود: «هذا فذعون هذه الامة»: «او فرعون این امت است.»^۱

ب) لزوم:

به نظر ابن تیمیه، حقیقت معتبر هر دلیل، لزوم است و هرکس این را برای این لازم بداند، بدون ذکر لفظ لزوم و بدون تصور معنای این لفظ، به ملزوم بر لزوم استدلال می کند زیرا انسان با فطرت پاک و سالم خویش می داند که برای هر چیز مصنوعی، ناچار صناعی وجود دارد و عموم مردم در بسیاری از اوقات، امثال این قضیه را اینگونه بیان می کنند: (فلان چیز ناگزیر برای وجود، نیاز به فلان دارد یا اگر چنین می بود، چنان می شد) بدون اینکه لفظ لزوم را به کار ببرند چرا که این جمله به خودی خود متضمن علم به لزوم می باشد به این اعتبار که حقیقتی معتبر است. در مورد مخلوقات نیز امور به همین منوال است پس هر چه در وجود است، نشانه‌ای برای خداوند متعال است. نیازمند به او و ناگزیر برای وجود نیازمند به او تعالی است و از وجود او، وجود خالق و صانع لازم می آید.^۲ و آیه‌ی قرآنی ذیل، به وضوح بر معنای لزوم دلالت دارد، خداوند متعال می فرماید: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ

^۱ - فتاوی ابن تیمیه، ج 12، ص 9

^۲ - فتاوی، ج 9، ص 189 چنانکه مخلوقات دال به وجود خالق می باشند.

عَبْرَ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»: «آیا ایشان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا اینکه خودشان آفریدگارند؟» (طور: 35)

در صحیحین از جبیر بن مطعم روایت شده است که وقتی در جنگ بدر برای فدیة اسیران آمد شنید که رسول خدا در هنگام مغرب، سوره‌ی طور را خواند و چون این قول خداوند متعال را شنیدم: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ عَبْرٍ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» احساس کردم که دلم تکه تکه می‌شود.

بدون شک در این آیه تقسیمی محصور میان دو امر که سومی ندارد، آمده است، آیا بدون خالق خلق شده‌اند که بطور بدیهی، این امر محال است یا اینکه خود، خود را خلق کرده‌اند؟ و محال بودن این امر نیز شدیدتر است. پس دانسته شد که آنها خالقی دارند که آنها را خلق کرده است و آن خالق خداوند متعال می‌باشد.

ابن تیمیه، در تشریح استدلال عقلی بر این آیه می‌گوید: «بیان دلیل به شکل استفهام انکاری است تا بیان کند این قضیه که بدان استدلال می‌شود، فطری، بدیهی و مستقر است.»

مفهوم سلفیت در عصر جدید یا مفهوم صحیح عقیده‌ی اسلام:

از آنچه گذشت روشن شد که مدلول سلفیت، اصطلاح جامعی است که به طریقه و شیوه‌ی سلف در دریافت اسلام، فهم و تطبیق آن اطلاق می‌شود به همین جهت به زمان تاریخی معینی باز نمی‌گردد و تاکنون نیز امتداد و ادامه دارد و به واسطه‌ی آن، به فهم صحیح عقیده‌ی اسلامی می‌رسیم؛

پس از اینکه در مورد قواعد منهج سلفیت، سخن گفتیم استدلال نمودن به پیروان این منهج در طول مراحل تاریخی آن تاکنون و بیان فواید بارز و آشکار تلاش‌ها و اجتهادات

آنها امری ساده و آسان می‌باشد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

شمولیت:

مناهج و روش‌های جزئی که مسلمانان اخیرا به وجود آورده‌اند، متأثر از اندیشه‌ی صحیح و شاملی است که مسلمانان عصر صحابه شناختند؛ همچنین نتیجه‌ی مطالعه‌ی همه‌جانبه اسلام بود که در عهد رسالت به صورت یکپارچه و بدون جدایی و تکه تکه بودن قسمت‌های مختلف آن به وجود آمد؛ مطالعه‌ی بخش اعتقادی به متکلمان و علمای عقیده واگذار شد و مطالعه‌ی بخش عملی، چه در میدان عبادت و چه در میدان روابط اجتماعی (معاملات) بر عهده‌ی فقها گذاشته شد و صوفیان بخش اخلاقی آن‌را به دوش گرفتند و هر یک از این گروه‌ها، شکلی از اسلام را که برعهده گرفته بودند، ارائه کرد و به این شکل ارتباط و تاثیر متبادل میان این جوانب را از بین بردند و عقل و جان مسلمان دچار تشتت و پارگی شد. موضوعی که جهل به اسلام حقیقی و بدگمانی نسبت به آن، باعث آن است؛ و منجر به تنفر بسیاری از فرزندان این عصر و دوری آنها از آن می‌شود و سبب اطلاق احکام اشتباه بر آن و انتخاب مذاهب و مناهج متأثر از غرب از سوی آنها می‌باشد به این گمان که این مذاهب مشکلات اجتماعی آنان را برطرف می‌کند.

به همین سبب نیاز به عرضه‌ی اسلامی بری از شائبه‌های مختلف و دگرگون، و دربرگیرنده جوانب و اجزای مختلف آن با حفظ ارتباط و اصل و اساس آن و میدین آن می‌باشد.

این حالت و این شکل، صورت و شکلی جدید نیست؛ قرآن کریم در بسیاری از آیات، به طور مجمل اما شامل، رسالت اسلام را بیان نموده است چنانکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید، و سجده کنی و پروردگارتان را پرستید و کار نیک انجام دهید باشد که رستگار شوید.» (حج: 77)

و چنین بود راه اولین مجاهدان اسلام، راه صحابه در مسیر ابلاغ اسلام؛ فهم آنها بسیار عمیق و شامل بود. مطالعه و تحلیل سخن ربعی بن عامر در مواجهه با فرمانده فارس، رستم در قادسیه و پیش از آغاز جنگ، برای ما تاکید می‌کند که فهم آنها نسبت به شمول و تکامل رسالت اسلام چگونه بوده است... پس از اینکه فرمانده فارسی با جرز خوانی، آنها را به پذیرفتن مالی تشویق کرد تا فرمانده مسلمان و یارانش از جنگ دست بکشند، جواب این صحابی این بود: «این چیست که به سوی ما آوردی، خداوند ما را برانگیخت تا مردم را از عبادت بندگان به عبادت خداوند یگانه و از تنگی دنیا به وسعت دنیا و آخرت و از ظلم ادیان به عدل اسلام خارج کنیم.» بند اول شامل آزادسازی انسان از تمامی رنگ‌های بندگی برای غیر الله است همچنین آزادی سیاسی و اجتماعی و خالص کردن عبادت تنها برای خداوند یگانه در این بند مشهود است؛ مضمون بند دوم، جنبه‌ی نفسی و اخلاقی را شامل می‌شود که اهداف انسان را بلند و بالاتر از اهداف مادی تنگ و کوتاه قرار می‌دهد و بند سوم، شامل انهدام نظام اجتماعی ظالمانه و برپایی نظام اجتماعی عادلانه می‌شود همچنین شامل احکام اسلام در تشریح مالی، سیاسی و اجتماعی نیز می‌شود.^۱

علمای صدر اول اسلام و امامان بزرگ مجتهد و مشهور، این معنی و مفهوم را دریافتند. و در هر عصر زمانه‌ای عده‌ای از علمای مسلمانان هستند که چنین منهج و شیوه‌ای دارند که این تیمیه یکی این علما است که بیان داشت شریعتی که خداوند متعال، محمد

^۱ - محمد المبارک: نظام الاسلام، العقیده و العبادة، دارالفکر، 1973 ص 19-21 با تصرف.

را بدان فرستاد، مصالح دنیا و آخرت انسان را جمع کرده است و می‌گوید:

«شریعت دربرگیرنده هر ولایت و عملی است که مصالح دین و دنیا را در بر داشته باشد و شریعت عبارت است از کتاب الله و سنت پیامبرش و روش سلف امت در عقاید، احوال، عبادات، اعمال، امور سیاسی، احکام، ولایات، بخشش‌ها و...» و بعد از آن، به روشنی تصریح می‌کند که شایسته نیست انسان در امور خویش، از شریعت خارج شود بلکه هر آنچه به صلاح اوست از اصول، فروع، احوال، اعمال، سیاست، معامله و ... در شرع می‌باشد.^۱

و در عصر جدید، سلفیان بر از سرگیری زندگی اسلامی براساس این فهم و مطابق این نظر و این اندیشه‌ی فراخ، وسیع و همه‌جانبه به عنوان منهجی ربانی و بدون نقص تاکید می‌کنند.

برای اینکه درستی این منهج را به شکل صحیح آن درک کنیم، کافی است به نقش اندیشمندان اسلامی و امامانی که راه سلف را در پیش گرفتند و برای ارتقاء امت اسلام تلاش کردند، درنگ کنیم و آن‌را با فیلسوفان غرب مقایسه کنیم. به طور کلی آنها عوامل اضطراب و مشکلات و مفاسد اجتماع خویش را به مواردی تقسیم می‌کنند از جمله عامل سیاسی که به دموکراسی اعتقاد دارند یا عامل اقتصادی که در این بخش پیرو کارل مارکس می‌باشند و یا به سبب فقر روحی و فقر معنوی که توینبی بدان اشاره نموده است؛ به نظر فروید، مشکل به رسوایی و آشکار نمودن غرایز باز می‌گردد و بدین صورت همگی مشکلات را به یک جنبه و یک بخش باز می‌گرداند. درحالی که نظریه‌ی جزئیت، همیشه به دنبال راه اصلاح است.

^۱ - مجموع فتاوی‌الاسلام احمد بن تیمیه، چاپ ریاض 1383 هـ؛ جلد 19، ص 306-309

اما مسلمانان سلفی به رابطه‌ی میان پیشرفت مسلمانان و تمسک به اسلام، اتفاق دارند و ضعف و سستی آنان با عدم تمسک به اسلام رابطه‌ی مستقیم دارد و رابطه‌ی میان آن دو، رابطه جزر و مد با اسلام و ایمان است.^۱

در مورد ضعف و سستی اجماع دارند که مبارزه و رد بدعت‌ها و انحرافات و شکل‌های مختلف کفایت و خرافات تنها راه اجابت حقیقت قرآنی است که علاوه بر عقیده‌ی صحیح، شامل مبادی سلوک و اخلاق، تنظیم حیات فردی و خانوادگی و برپایی ارکان زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌باشد زیرا سلف صالح، اسلام را فهمیده و بر وفق و مطابق این قاعده بدان عمل می‌کردند و تمدن مسلمانان با فهم این اصل جامع و دوری از تجزیه‌ی اسلام، به اشکال فقه، کلام، فلسفه و تصوف به اوج خود رسید؛ و توافق آنها به هدف ارتقا و پیشرفت مسلمانان از طریق اسلام براساس فهم و تطبیق، چیز جدیدی نیست در زمانی که به گمان اشتباه برخی افراد، تاریخ و نقش دین به پایان رسیده است و از بزرگترین محرک‌ها و انگیزه‌های این پندار، تعلیلی است که مورخ بزرگ اروپایی معاصر، آرنولد توینبی بیان نموده است، کسی که اسباب نابودی تمدن غرب را دست کشیدن از مسیحیت معرفی می‌کند و با صدای بلند، فرزندان قومش را هشدار داده و بیم داد که بر احیای ایمان مسیحی بمیرد اگر می‌خواهد این تمدن استمرار یابد.^۲

^۱ - ابوالحسن ندوی: المدد و الجزر فی تاریخ المسلمین، ص 92

^۲ - حوادث اخیر - خصوصاً بعد از سقوط مارکسیست‌ها - بازگشت دین برای ایفای نقش خود برای بار دیگر را ثابت می‌کند. بنگر به کتاب ما: الصحوة الاسلامیة - عودة الی الذات، چاپ دارالدعوة - اسکندریه.

پیشرفت نه بازگشت به عقب!^۱

عموم دشمنان اسلام و سلفیان بطور خاص بر این پندارند که این دعوت، دعوتی قهقرایی و رو به عقب است در حالی که این پندار پنداری نادرست و اشتباه است و سلفیت با پیشرفت، تعارض ندارد حال باید در مورد اصطلاح شایع پیشرفت، اندکی درنگ نموده و به بیان تفسیر و بیان مدلول آن پردازیم.

الف) باید میان پیشرفت در مباحث علوم تجربی و نتایج آن در راه رسیدن به زندگی انسانی برتر و میان سقوط و هبوط معنوی که تمدن جدید اروپا با آن روبروست، تمییز دهیم زیرا ما می‌بینیم که سعادت، تنها با توجه به بُعد جسمی انسان و جدایی میان ماده و

^۱ - تفسیر کلمه‌ی (تقدم = پیشرفت) در پروتوکول‌های حکمای صهیون به صورت ذیل تفسیر شده است: حتی یک عقل هم در میان‌امی‌ها پیدا نمی‌شود که بتواند تصور کند در همه حال در ورای کلمه «تقدم» گمراهی و انحراف از حق پنهان است جز حالاتی که این کلمه به اکتشاف مادی یا علمی اشاره می‌کند. ص 183، ترجمة محمد خلیفة التونسی.

روح در شخصیت انسان حاصل نمی‌شود چنانکه فیلسوفان غرب به چنین تمایزی معتقدند. در حالی که اسلام، انسان را یک کیان و شخصیت متکامل دیده و بر این اساس در پی علاج آن برمی‌آید.

ب) نباید از وقایع تاریخی گذشته و حال غافل شویم؛ وقایعی که پیوسته آثار مخرب آن از طریق استعمار غرب بر ما جاری است و مبادی انسانی را از بین برده و ثروت‌ها و اموال ما را به تاراج می‌برند و کارخانه‌ها، ارتش‌های مجهز، شهرها، مدارس و دانشگاه‌های آنان، نتیجه‌ی اموالی است که از سرزمین‌های ما به تاراج برده‌اند؛ سرزمین‌هایی که در دستان غرب خوار و ذلیل دیده می‌شوند و پیوسته شاهد آثار تصرف و حضور غرب در سرزمین فلسطین هستیم و همچنان که هر دور اندیش و صاحب بصیرتی مشاهده می‌کند، می‌بینیم که میان مبادی اخلاقی و درگیری‌های انسانی که غربی‌ها در آن شرکت دارند و میان غضب و سنگ‌دلی آنان با سرزمین‌های تحت سلطه، تفاوت بسیار است، سرزمین‌هایی مثل ویتنام، کلمبیا، فلسطین، جنوب آفریقا؛ پس کجاست آن پیشرفتی که غرب در تعامل با ما ادعای آن را می‌کند؟

پیشرفت در اسلام، پیشرفت اخلاقی در راستای تحقق رسالتی می‌باشد که امت از آن دور مانده است به علاوه‌ی استفاده از اسباب و وسایل مادی در تمامی ابعاد زندگی.

ج) کلمه‌ی (قدیم) در تاریخ اروپا تعبیری بود که بر عصر تاریک قرون وسطی و در برابر عصر بیداری و روشن‌گری اطلاق می‌شد. به همین سبب موضع‌گیری اروپا نسبت به کنار گذاشتن تاریخ قدیم خود، موضعی در جهت اصلاح و تمایل به پیشرفت است چرا که گذشته سبب عدم پیشرفت به شمار می‌آید.^۱

۱- نک: کتاب ما (السلفية بين العقيدة الاسلامية و الفلسفة الغربية) دارالدعوة اسکندرية.

اما عکس این حالت به طور کامل در میان ما جریان دارد؛ تاریخ ما گواه پیشرفت تمدن ما در تمامی عرصه‌ها است و هرگاه بخواهیم به سطح و اندازه‌ی سلف برسیم، باید به مانند آنان به عقیده‌ی اسلامی با مفهوم آن که شامل توحید پروردگار عزوجل و خضوع در برابر او و تحکیم شریعت او تعالی است، چنگ بزنیم چرا که پروردگار، خالق انسان است و نسبت به انسان از خود او به مصالح وی آگاه‌تر است؛ و باید در تمامی ابعاد زندگی انسانی شریعت او تعالی را اجرا کنیم؛ و هر جلسه علمی، یکی از رنگ‌های نشاط و سرسبزی اسلام است. مسلمانان هنگامی که اسلام را به عنوان عقیده و روش خود برگزیدند، بخش‌های درخشانی از تمدن را محقق ساختند چرا که اسلام آنها را به فراگیری علم از گهواره تا گور تحریک و تشویق می‌کند و جایگاه علما را بالا برده و مرتبه‌ی وارثان پیامبران را به آنها می‌دهد و بیان می‌کند که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همگی را برای آنها مسخر نموده است؛ و همچنین دیگر دلایلی که دشمنان قبل از تاییدکنندگان، بدان گواهی می‌دهند. گمان نمی‌کنیم که بر ذهن شخص عاقل خطور کند که ما می‌خواهیم امت اسلام را در موزه‌ی تاریخ بگذاریم به این معنا که از آنها بخواهیم از وسایل گذشتگان و روش آنها در زندگی شهری و وسایل تولید، حمل و نقل، تعلیم، پزشکی و شهرنشینی و تجهیز لشکرها ساختن مدارس و دانشگاه‌ها و بیمارستان‌های آنها ... استفاده کنند.

برای هر پژوهشگر اسلامی روشن است که مفهوم اسلامی تمدن، بسیار برتر و بالاتر از تصور غربی است؛ ما راضی نمی‌شویم که مسلمانان امروزی از تحقیق الگوی اسلامی، سرباز زده و دور بمانند و از فلسفه و محتوای اندیشه و تفکر غربی تقلید کنند و از باب انصاف و عدالت می‌گوییم این پیشرفت مادی و پیش‌رو تنها بخشی از تصور و اندیشه‌ی تمدن اسلام است؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ

وَمَا فِي الْأَرْضِ: «و آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است برای شما مسخر (و رام) کرد.» (جائیه: 13)

و نیز می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56)

پس انتساب ما به تمام مجتمع انسانی، ما را به حرص و تلاش برای تحقق سعادت آن می‌کشاند. ما برای اسلام، آرزوی سیطره و استعمار و مکیدن خون مردم کشورها و سرزمین‌ها نمی‌کنیم چنانکه روش آنان چنین است اما ندای رهایی از مظاهر عقب ماندگی و اسباب آن را سر می‌دهیم چرا که یک غیر مسلمان با دیدن تصرفات، سلوک و منش و احوال ما، فهمش نسبت به اسلام شکل می‌گیرد. دکتر سارطون آمریکایی چه درست می‌گوید: «مسلمانان اسلام را در حجاب کرده‌اند.»

باید نگاه دنیا را به این امر جلب کنیم که اسلام از این حالت ما راضی نیست و اعلام می‌کنیم که سعادت و آرامش بشر در این عقیده و اندیشه‌ی فطری است. پیروان منهج سلفی مطلقاً گشودن منافذ و روزنه‌ها را به سوی علوم تجربی و استفاده از نتایج علمی و اکتشافات درخشان در پرتو اختراعاتی که زندگی را زیبا کرده و سختی‌ها را آسان نموده، منع نمی‌کنند بلکه ما فرمان یافته‌ایم تا در زمین بکوشیم چرا که خداوند عزوجل، همه‌ی آنچه در آسمان‌ها و زمین است، مسخر ما نموده است و تولیدات علمی علمای اسلام، گواه بر تنفیذ و اجرای اوامر قرآن کریم می‌باشد.

اما امری که باید در آن درنگ و مطالعه کنیم، بازنگری و بررسی نتایج فرهنگی در علوم انسانی است چرا که مربوط به اندیشه‌ها و تصورات زندگی مخالف با تصورات ما می‌باشد.

این تصورات، مادی و منکر رسالت‌های آسمانی یا مخالف با وحی پروردگار است که شرارت‌ها و گناهان از آن ناشی می‌شود و باعث دفاع و حمایت متفکران و فیلسوفان آنها از شرارت‌های جوامع‌شان می‌شود و بدون شک آمارهای پلیس و بیمارستان‌ها و تیمارستان‌ها و جرایم مستمر و روز افزون، همگی به یک بحران بزرگ اشاره دارد.

اگر در تقلید از افکار و نظریات بکوشیم، در برابر اصولی قرار گرفته‌ایم که با اصول ما کاملاً مخالف است؛ تمدن صنعتی و پیشرفته‌ی ژاپن بر اساس دریافت علوم تجربی و در کنار آن نگاه داشتن و حفاظت بر عقیده و ویژگی‌های شخصیتی خود به وجود آمد؛ چه چیز در این راه مانع ما می‌شود در صورتی که ما پیروان عقیده و مبادی بوده‌ایم که قرن‌ها جهان را روشن نموده بود؟ اما منهج سلفی که با زمان جلو رفته و هر چیز جدید را به خود ملحق می‌کند، منهجی اشتباه و قائم بر مفاهیم غربی، متصل و مربوط به فلسفه‌ی آن است. آنچه امروزه به نظر ما جدید است، در آینده حتماً قدیمی خواهد شد؛ نظریه‌ی نسبیت از اشتباه تصور زمان ممتد نزد یونان، پرده برداشته است و در این صورت، توازن و هماهنگی میان قدیم و جدید موازنه‌ی درستی نیست اما مقایسه‌ی میان حق و باطل در هر عصر و زمانی شایسته است زیرا که ارزش تغییر نکرده و تبدیل نمی‌شود. وقتی قصه‌ها و داستان‌های قرآنی در مورد امت‌های پیشین سخن می‌گوید ما از آن به عنوان پند و عبرت یاد می‌کنیم و تجلی حقیقت جنگ میان پیروان حق و باطل است؛ از این رو ضرورتاً چنین نیست که همیشه نسل‌های جدید از گذشتگان پیشرفته‌تر باشند.

اصالت نه تقلید!

حال سوالی را مطرح می‌کنیم که ناگزیر باید پاسخ داده شود و آن این است:
امروزه و در این مرحله‌ی حساس از تاریخ، هدف و مراد ما از تقلید غرب چیست؟
درحالی‌که فیلسوفان آنان شکایت کرده و به دنبال راه برون رفت از این تمدن ویرانگر

^۱ - پدیده حمایت از اصالت در جستجوی پژوهشگرانی از حقیقت با اخلاص و بی‌طرفی، نظر ما را به خود جلب می‌کند. پژوهشگرانی مانند دکتر مصطفی محمود و استاد محمد جلال کشک. آنها از پدیده‌ی معنا داری تعبیر می‌کنند چراکه به نسلی منسوب‌اند که کلمات روشن و درخشان در قالب اندیشه کمونیستی در زمینه پیشرفت در انتظار و تحقیق عدالت اجتماعی آنها را شگفت زده نمود اما زمانی که کلمات درخشان تبدیل به تجاوز گردید افکار خفاش‌گونه‌ای که در خیالات سیر می‌کرد پرواز کرده و ابرهای تاریک پراکنده شد و حقایق چنان که می‌شناسیم، روشن گردید.

چه بسا عده‌ای را در برخی دوران معذور بدانیم که در جستجوی تلاش برای راه‌حلی با پرداختن هر نوع هزینه‌ای بودند اما با تامل و درنگ و بعد از کسب تجربه و تکرار آن دانستیم که غرب جز با نگاه دشمنی به ما نمی‌نگرد و جنگ‌های اسرائیل این سخن ما در شدت دشمنی غرب با ما را تایید و تقویت می‌کند و ما را از جستجوی خودمان در آیین دشمنان ما برحذر می‌دارد.

هستند؟ ولی ما به رغم بحران‌های متعدد این تمدن، به دنبال افرادی هستیم که برای آن بهانه تراشی کرده و از آن دفاع کنند به این بهانه که مشکلات آن، مشکلات راه پیشرفت است و بحران‌های آن ناشی از تلاش در راه حصول اجرای نتایج برتر است؛ حتی با فرض درستی چنین پنداری ما با پژوهش و بررسی از اصالت، از تقلید کناره می‌گیریم و اصالت با انتساب شخصیتی حاصل نمی‌شود بلکه با ارتباط با عقیده‌ای که سنگ بنای کیان و وجود این امت است، حاصل می‌شود؛ و آیا شایسته است که الگوی تمدنی صدها ساله‌ی خود را ترک گفته و از غربی‌ها تقلید کنیم؟

در جواب این سوال ابتدا همچنان که گفتیم باید میان تقلید ویژگی‌های شخصیتی و افکار و عقاید و میان نتایج علمی، تمیز دهیم. پس برای علم و اکتشافات و مباحث انسانی در میادین مختلف، وطن و جنسیت مطرح نیست چرا که نتیجه‌ی تلاش بشریت بر حسب اختلاف سرزمین‌ها و جنسیت‌های آنان است و دیگر پزشکی اروپا، هندسه‌ی آمریکایی، ستاره‌شناسی روسی یا زمین‌شناسی ژاپنی، مطرح نیست و ما روزی با تلاشی غیر قابل انکار در آن سهیم بودیم.^۱

مشکل، اختلاف اساسی با آنها در توحید، ایمان به خداوند و الوهیت و ربوبیت او تعالی و ماهیت انسان، هدف از خلقت و بیان آنچه در قیامت برای اوست و وسایل آن برای حرکت در مسیر بهترین راه‌های ممکن در زندگی و ارتقا بوسیله‌ی آن می‌باشد. و شاید با پیروان غرب‌زده‌ی مدعی تجدید، مواجه شویم آنگاه که در برابر آنها حدیث پیامبر را قرار می‌دهیم که می‌فرماید: «ان الله یبعث لهذه الامة فی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها»: «خداوند در راس هر صدسال در این امت فردی را برمی‌گزیند که دین را تجدید می‌کند.»

^۱ - نک: کتاب ما (مناهج البحث لی افعولم الاسلامیه) کتابخانه الزهرا قاهره

به نظر ابن تیمیه، تجدید پس از مطالعه است و تجدید عبارت است از ارتقا و پیشرفت امت تا بار دیگر راه خود را در پیش گیرد و این تجدید زمانی پیش می‌آید که از اسلام صحیح و اصیل بدور شوند.

هرگاه اصالت خود را فراموش کنیم آفت تقلید دامان ما را می‌گیرد و به همین سبب توجه به حکمت نبوی در حدیثی که بخاری روایت نموده است، امری شایسته است: «لا تقوم الساعة حتی تاخذ امتی باخذ القرون (المام) قبلها شبرا بشبر وذراعا بذراع»: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که امت من راه امت‌های گذشته را در پیش گرفته و وجب به وجب و ذراع به ذراع از آن پیروی کنند.» گفته شد ای رسول خدا: منظور فارس و روم است؟ فرمود: «ومن الناس الا اولئك؟!»: «مگر کسی دیگر غیر از آنها هم هست؟» و ابوسعید خدری روایت می‌کند که رسول خدا فرمودند: «لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی ولو دخلوا جحر ضب خرب، لتبعتموهم، قلنا یا رسول الله: الیهود والنصارى؟ قال: فمن غیرهم؟!»: «از راه و روش کسانی که قبل از شما هستند، وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد حتی اگر داخل سوراخ مارمولکی شوند، به دنبال آنها خواهید رفت. گفتیم: ای رسول خدا، آیا منظور شما یهود و نصاری است؟ گفت: پس چه کسی غیر از آنهاست؟»

منظور از سوراخ مارمولک، عاداتی است که سعادت سرزمین‌ها و افراد را تخریب

می‌کند؛

جواب این سوال متفاوت ذکر شده است به گونه‌ای که در جایی گفته شده فارس و روم و این قرینه‌ای است که به امور حکومتی، سیاست و اجتماع دلالت می‌کند و در جایی دیگر آمده است که «یهود و نصاری» و این قرینه‌ای است در پیروی از آنها در دین و

عبادات^۱.

ابن تیمیه آیات و احادیثی را که در ترک تشابه به امت‌های گذشته و محافظت بر اصالت امت اسلامی وارد شده است، بیان نموده و در پایان نتیجه گرفته است که به طور کلی مخالفت با آنها به صلاح مسلمانان است چرا که تمامی این آیات بر آن دلالت دارد؛ همچنین برخی از آیات بر این دلالت دارد که مخالفت با آنها واجب است. و صرف نظر از دلالت و جوب، به طور کلی مخالفت با آنها مشروع است^۲ و در ادامه حکمت مخالفت با آنها که همان ابقای امت اسلامی و محافظت از کیان آن در برابر امت‌های گذشته است که از راه راست منحرف شدند، بیان خواهد شد.

دلایل کتاب و سنت:

شیخ الاسلام معتقد است دلائل قرآن در زمینه اعمال و تفاسیل آن، به طور مجهول و عمومی یا به طریق استلزام وارد شده است و سنت نیز برای تفسیر و تبیین کتاب آمده و بر آن دلالت می‌کند.

به خاطر التزام به این اصل، آیاتی از کتاب پروردگار ذکر کرده و در پی آن احادیثی را می‌آورد که مفسر معانی و مقاصد آیات است.

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»: «ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید.» (مائده: ۵۱)

(51)

۱- عبدالمتعال الجبری: المرأة فی التصور الاسلامی، چاپخانه وهبة ص 176-177

۲- ابن تیمیه: اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم، ص 17، بتحقیق محمد حامد الفقی -

و می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» تا جایی که می‌فرماید: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»: «ای پیامبر! هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آن‌ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحة) دل‌های‌شان نوشته است، و به روحی از جانب خود آن‌ها را تقویت (و تأیید) نموده است، و آن‌ها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آن‌ها خشنود است و آن‌ها (نیز) از الله خشنودند، آن‌ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند.» (مجادله: 22)

همچنین آنچه در سنت نیز وارد شده چنین است که از صفات پیامبر این بود که مشابهت با اهل کتاب را در غل و زنجیرهایی که به خود بسته بودند (سختگیری‌ها) ناپسند می‌دانست و خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»: «و بارهای سنگین، و قید (و زنجیرهایی) را که بر آن‌ها بود، از (دوش) آن‌ها بر می‌دارد.» (اعراف: 157)

به همین سبب رسول خدا یارانش را از تنبلی بدور داشته و فرمود: «لارهبانية في الاسلام»: «در اسلام رهبانیتی نیست.» و امر بر خوردن سحری کرده و از روزهی وصال نهی می‌کرد و عیوب اهل کتاب را بیان داشته و ما را از عیب‌های آنها برحذر می‌داشت

«وتلك بقاياهم في الصوامع»: «و آن است بقایای آنها در عبادتگاه‌های شان.»^۱

ما معتقدیم که کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم» شیخ الاسلام، شامل بلیغ‌ترین و قوی‌ترین دلایل در بر حذر داشتن امت اسلامی از تقلید دیگر امت‌ها می‌شود چرا که امت اسلامی با خصوصیت‌های خود از سایر امت‌ها متمایز می‌باشد و التزام بر عقاید و شریعت، آن‌را به امتی پیشرفته و تمدنی صحیح تبدیل کرده است به گونه‌ای که از دیگر تمدن‌ها چنانکه گفتیم، در مرتبه‌ی اول با عقاید و ارزش و رفتار و منش خود متمایز گشته و در مرتبه‌ی بعدی با تولیدات مادی؛

در حدیثی که اشاره شد پیامبر خدا از تشابه با امت‌های دیگر نهی کرد و هنگامی که شیخ الاسلام، نشانه‌هایی از تقلید فارس و روم را دید، در مورد آن هشدار داد و اشاره نمود که در این امت آثار قولی و عملی فارس و روم وارد شده است، آثاری که بر هر مومن آگاه به دین اسلام، پوشیده نیست.^۲

نمی‌دانیم اگر شیخ الاسلام با ما و در این زمان زندگی می‌کرد، چه می‌گفت و ویژگی‌های مختص به این امت را با استناد به فهمش از آیات قرآن و احادیث نبوی چگونه بیان می‌کرد و آثار به وجود آمده از تشابه با امت‌های دیگر را به چه شکل تحلیل می‌نمود.

همانند شیوه‌ی ابن تیمیه در بروز اندیشه‌ی خود که ابتدا مقصود از صراط مستقیم را شرح داده و می‌گفت: صراط مستقیم متضمن امور باطنی و ظاهری است؛ امور باطنی، مقرر و جایگاه آن قلب است. همانند اعتقادات، اراده‌ها و... و امور ظاهری همانند اقوال و افعال است. اعمال ظاهری شامل یک سری عادات می‌شود از جمله: خوراک، لباس،

^۱ - همان، ص 48

^۲ - ابن تیمی: اقتضاء الصراط المستقیم ص 10

ازدواج، مسکن، اجتماع، جدایی، سفر، اقامت، سواری و همانند آن.

قاعده‌ی کلی که احکام بر آن بنا می‌شود این است که موافقت و یا مخالفت با قومی گاهی به این دلیل است که در قصد موافقت یا موافقت با آنها مصلحتی نهفته است و یا اینکه در قصد مخالفت با آنها یا مخالفت با آنها مصلحتی نهفته است که این مصلحت با پیروی ما از رسول الله و سلف صالح از مهاجرین و انصار در اعمال میسر می‌شود که اگر آن اعمال را انجام نمی‌دادند مصلحتی در آنها برای ما نبود چراکه پیروی از آنها محبت ایشان و الفت قلوب ما با قلوب آنها را به دنبال دارد و ما را به موافقت از آنها در امور دیگر فرامی‌خواند.^۱

این چنین ابن تیمیه ما را متوجه اصلی اساسی از اصول استمرار تمدن اسلامی می‌کند مطابق با ارتباط آن با ریشه‌هایی که در اولین قرن‌ها به لطف اعمالی که انجام دادند، محقق گردید؛ از این جهت که پیروی ما از آن ضامن استمرار این تمدن می‌باشد. چراکه هر تمدنی ثمره عقائد و اعمال است و با این دو است که به جایگاه بلند و سروری رسیده می‌شود.

ابن تیمیه منافع ذاتی اعمال نیک را تشریح نموده و حکمت پیروی یا مخالفت با آنها و اثر آن در انسان‌ها را بیان می‌کند.

و در این زمینه، به امور تجربی و محسوس استدلال می‌کند؛ مثلاً هر کس لباس اهل علم را بپوشد، در خود نوعی پیوستگی با آن را می‌یابد و همچنین کسی که لباس رزم سرباز جنگی را بپوشد در خود نوعی متخلق شدن به اخلاق سربازان را می‌یابد و طبع و منش وی

^۱ - ابن تیمیه اقتضاء الصراط المستقیم، ص 13.

این مساله را اقتضا می کند (نه اینکه آن را از این مانع منع می کند).^۱

برعکس مخالفت بر اساس هدایت آشکار سبب دوری و جدایی می شود که خود سبب دوری از اسباب خشم و گمراهی و گرایش و مایل شدن به سوی اهل هدایت و اهل بهشت و عدم دوستی میان سربازان رستگار اسلام و دشمنان زیانکار آن می شود. (سپس ابن تیمیه می گوید: کسی که شناخت درستی از اسلام داشته باشد، به این معنی که شناخت وی سطحی و ظاهری یا شناختی باطنی در سطح باورهای سنتی نباشد، احساس ظاهری و باطنی وی در دوری از یهود و نصاری کامل تر است و دوری وی از اخلاق آنها که در برخی از مسلمانان نیز وجود دارد، شدیدتر است).^۲

شیخ الاسلام سبب این منع را به تاثیر متبادل میان روح و جسم یا واکنشها و فعل و انفعالات درونی و اعمال ظاهری اعضای بدن باز می گردند چرا که میان امور باطنی همچون اعتقادات و ارادهها و امور باطنی همچون اقوال و افعال و عادات و ... ارتباط و مناسبت است (احساسات و احوالی که در قلب استوار است، موجب اموری ظاهری می گردد و انجام اعمال ظاهری، موجب احوال و احساس در قلب می شود).^۳

تفسیر این مطلب بدین صورت است که فرمانبرداری خداوند متعال و عبادت وی و کرنش کردن در برابر دستورات او و باز آمدن از منهیاتش، گشایش سینه و سعادت درونی و نور قلب را به جا می گذارد. و در برابر آن، گناهان سبب قساوت و تاریکی قلب، غم،

^۱ - همان، ص 11

^۲ - همان، ص 12، و ابن تیمیه در باب ارتباط میان پوششها و نفس بشری قبل از کارلیل صاحب کتاب فلسفه الملابس آنرا تحلیل نموده است.

^۳ - همان، ص 11

حزن و تنگی می‌شود.

اصل در توصیف گروه اول کلام خداوند متعال است: «أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ»: «ایشان کسانی‌اند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند.» (توبه: 71) و در مورد گروه دوم می‌فرماید: «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»: «دارای عذاب دائم و مستمرند.» (مائده: 37)

که اشاره دارد به آنچه در دنیا و آخرت از دردهای درونی و غم و اندوه و قسوت و تاریکی قلب و جهل با آنها همراه خواهد بود (کفر و گناهان، دردهای زود هنگام و دائمی را به همراه دارد که خداوند بدان آگاه است؛ به همین سبب اکثر اینها را در حالی می‌یابی که زندگی فقط زمانی برای‌شان شیرین می‌شود که با خوردن شراب یا دیدن منکرات و یا

مبحث چهارم: راه زندگی برتر چیست.

«توجهات شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد تزکیه‌ی نفس و حسن اخلاق و اصلاح

جامعه»

مقدمه:

بعد از پایان مبحث شرح عقیده‌ی اسلامی و بیان ویژگی‌ها و مشخصه‌های آن، چه زیباست که روش عملی زندگی اسلامی را در مسلمانان زنده کنیم. و در پرتو آن با التزام به اوامر و نواهی پروردگار، با صدق و راستی با نفس روبرو شویم و تمام تلاش خود را در این راه و در پس پرده‌ی زندگی برتر بذل کنیم؛ حیات و زندگی برتر برای خود، جامعه و

امت خودمان.

در مقدمه‌ی چاپ اول به علت توجه ما به شیخ الاسلام ابن تیمیه اشاره کردیم بدین جهت که ایشان با منهج سالم و درست و افکار واضح و روشن و استناد به جهت‌ها و دلایل عقلی از دیگران متمایز می‌باشد علاوه بر آن، ایشان به فهم قرآن کریم، احاطه‌ی دقیقی داشته است؛ درایت وسیع و عمیقی نسبت به احادیث نبوی داشت و اجتهادات و آراء و نظریات ایشان موافق با نصوص شریعت بود. استفاده کردن از علم علما جز با نشر و پخش افکار آنها و اجرا کردن آنها نیست - میان قدیم و جدید فرقی نیست - . چرا که ما می‌خواهیم از نظرات آنان در حل مشکلات جدید، بهره ببریم زیرا برانگیختن تمدن اسلامی ابتدا با تغییر نفس و تزکیه‌ی آن و شناخت ذات امت و نقش آن حاصل می‌شود؛ اما توان ما چقدر خواهد بود در سازندگی تمدن اسلامی که از از عقیده و شریعت و ارزش‌ها نشات می‌گیرد؟ تمدنی که تنها مطابق با این قانون زنده شده و استمرار می‌یابد. اما توجه به نقشه‌ها، مناهج و اهداف بدون تربیت انسان و تعدیل رفتار و منش، تلاشی بیهوده است که طوفان آنرا پخش کرده و برملا می‌کند...! پس باید نسبت به اقناع مسئولان و صاحب‌نظران و نویسندگان در باب ضرورت توجه به این دو با هم و وسعت این توجه، حریص باشیم.

این رای و نظر ما توهین به برنامه‌ها و عملکردها نمی‌باشد بلکه به نظر ما، ما به شدت نیازمند نقشه‌ها و برنامه‌های علمی و در پی آن تفیذ و اجرای عملی آن با دقت و دور اندیشی هستیم و امت ما باید مطابق با این برنامه و طرح محکم، در عصر مجازی و عصر کامپیوتر از دیگران سبقت بگیرند.

ولی آمادگی درونی و عملی و مخاطب قرار دادن عقل‌های مردم با اقناع و تشویق به

مسابقه در راه تحقق اهداف، باید ملازم و همراه با نقشه‌های نظری باشد چرا که فواید آنها تنها با مردانی حاصل می‌شود که به فواید آن قانع و به اهداف آن ایمان دارند که عقیده‌ی محکم و ایمان قوی آنها را جمع کرده است.

اغلب کتاب‌های شیخ الاسلام، فتاوی و اجتهادات و ... در جواب سوالات مسلمانان آن زمان بود بدین سبب، پاسخ‌های ایشان انعکاسی از مشکلات عصر وی و تجربه‌ها می‌باشد؛ عموم آثار ایشان زمانی که به تنقیه و پاکسازی از عقاید و عبادات بدعی می‌پردازد شبیه آن است که ما بدان می‌پردازیم و ایشان با مظاهر فساد و ظلم در اجتماع مبارزه نمود و برای جلوگیری از حمله‌های استعماری و ویرانگر تاتار در راه الله مبارزه کرد و عجز و ناتوانی فکر فلسفی را در مخالفت با حقایق وحی الهی، آشکار نمود تا زندگی خوشبخت را برای انسان محقق سازد؛ و شریعت خداوند متعال به تنهایی برای تحقق این زندگی کافی است چرا که خداوند متعال خالق انسان بوده و به او آگاه‌تر است.

و معتقدیم که در برابر گرایش‌های فلسفی و آثار قوانین وضعی بر فرد و اجتماع و مشکلات تمدن مادی و مسابقه برای رفاه و آسایش زندگی و فراموش کردن هدف اصلی خلقت خود، قرار داریم و معتقدیم که استنباط‌های وی از نصوص، دیدگاه ما را در میان این بیماری خطرناک باز می‌کند. استنباط‌های وی از قرآن و حدیث، ما مسلمانان قرن 15 هجری را توجیه نموده و چشمان‌مان را باز می‌نماید تا از این دو مصدر، برای باورهای صحیح خود بهره‌بریم تا عقیده‌ی ما سالم گردد و از سویی به بازگشت نیک، امید داشته باشیم چنانکه ما را به اوج مقاومت رساند تا در برابر طوفان نابود کننده‌ی جنگی که از قرن پیش شروع شده و همچنان مداوم و مستمر است، بایستیم.

اکنون آن بدون کمترین مبالغه‌ای، طوفانی ویرانگر است و هرگاه خواننده از ما

تقاضای دلیل کند رای فیلسوف دلسوز مسلمان، رجاء جارودی را ارائه می‌دهیم که شخصیت انسانی را در برابر طغیان تجهیزات جدید بر حذر می‌دارد. تجهیزاتی که انسان را مانند بازیچه‌ای در دست خود قرار داده و هر طور که بخواهد او را شکل می‌دهد. وی می‌گوید: نیروی ترسناک تنها در وسایل ارتباط جمعی در نشر فرهنگ از لابلای روزنامه‌ها، وسایل تبلیغاتی، تلویزیون و سینما نیست بلکه دقت و ظرافت دستگاه‌هایی است که آن وسایل را با هدف نابودی رفتار افراد برای اغراض اقتصادی، اخلاقی و سیاسی کنترل می‌کند. و این وضعیتی واقعی را خلق کرده است که اکثر دایره رفتار افراد را در برمی‌گیرد که به نقشه‌های بنادین آنها گردن نهاده‌اند و این ابتدای مونتاز تبلیغاتی برای دفع واکنش سیاسی می‌باشد.^۱

وحی الهی نجات دهنده است نه فکر انسانی:

نقد ابن تیمیه، سلاحی برای حمایت امت در برابر فرهنگ یونان و جلوگیری از نفوذ آن میان مسلمانان بود و این همان شیوهی علمای سنت است و شایسته است که ادامه یابد و این نقش مهم و اساسی را علمای ما در جدال میان غرب اروپایی و شرق اسلامی با تمسک به دو منهج مهم و اصیل قرآن و سنت، برعهده می‌گیرند. این منهج نیاز به بازنگری و شرح دوباره ندارد. و استدلال شیخ به کتاب و سنت آنقدر واضح و روشن است به گونه‌ای که گویا وی خود را در پشت آیات قرآنی و احادیث نبوی پنهان کرده است. تمام کاری که او کرده این است که ما را بدان متذکر شده است و آن‌را به شکل متکامل ارائه داده که

^۱ - جارودی، نظرات حول الانسان، ص 299 ترجمه دیحیی هویدی - المجلس الاعلی للثقافه 1983 م.

موارد زیر را برای انسان شامل می‌شود: نفس و اراده‌ی او، بازگشت و آنچه مایه‌ی سعادت و شقاوت اوست؛ و تنها به شرح و تفسیر اکتفا نمی‌کند بلکه با تذکر نسبت به وعده‌ها و وعیدهای پروردگار، او را به حرکت وامی‌دارد و وی را از مهلکه‌های مسیر زندگی، برحذر داشته و ارتباط با اعمال و نقش عبادات در اصلاح نفس و چگونگی رسیدن به سعادت و آرامش درون و اصلاح جامعه را با تطبیق با شریعت پروردگار، بیان می‌کند.

و رنگ عمل را در اسلام ظاهر و آشکار می‌نماید؛ این دین دینی است با حرکت صعودی؛ انسان را چنان بالا می‌برد تا به مرتبه‌ی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان برسد.

نقد ابن تیمیه نسبت به تفکر فلسفی^۱:

شیخ الاسلام به عجز تفکر فلسفی از رسانیدن انسان به سعادت این زندگی گذرا علاوه بر زندگی آخرت، اشاره نمود و مضامین کتاب و سنت در باب انسان، ماهیت و تلاش شتابان و بی‌وقفه‌ی او در راه رسیدن به منافع، لذت‌ها و دوری از ضررها و دردها را بیان می‌کند. ابن تیمیه با اندیشه‌های عملی و اخلاقی فیلسوفان نیز مخالف است. و خلاصه‌ی مآخذی که متوجه فیلسوفان یونان و پیروان مسلمان آنان می‌داند این است که آنچه آنان در باب عمل ذکر کرده‌اند، بر قواعد الزام‌کننده گردن نمی‌نهد بلکه مربوط و

^۱- به زبان امروزی ایدئولوژی

متعلق به امور مستحبی است یعنی اختیاری است نه الزامی؛ همچنین آنها خاصیتی را برای نفس ثابت نکرده‌اند و آن محبت خداوند متعال و توحید او است بلکه نفس را آن‌گونه که هست نشناخته‌اند.

علاوه بر این آگاهی آنها نسبت به خداوند متعال بسیار اندک و شامل امور باطل بسیاری است. در حالی که کمال نفس در علم و اراده با هم است، علم به الله متعال و اراده‌ی کسب رضایت او تعالی.

وی با این تحلیل نقدش را یقیناً متوجه فلسفه‌ی یونان نمی‌کند بلکه نقد ایشان متوجه تفکر فلسفی بطور عام است چرا که این تفکر پیوسته مملو از اشتباهات است و نویسندگان و پژوهشگران آنها را ثبت کرده و فیلسوفان غربی این موارد را در خود می‌بینند.

کولن ولسن نقطه‌ای را که تفکر قرن 20 بدان رسیده چنین توصیف می‌کند: «دور از انتظار نیست که نسل آینده، نیمه‌ی اول این قرن را به «عصر بی معنی» توصیف کنند؛ چراکه فقدان معنی و هدف فن و فلسفه و ادبیات ما را احاطه کرده است. این احساس همگانی بدین سبب است که دستورات دینی از بین رفته و امکان جایگزین نمودن آنها نیز برای ما وجود ندارد. و فروپاشی علم برای مشکلات علمی، این فراغ دردناک را بدتر می‌کند؛ و از خلال این مساله به نظر می‌رسد که فرهنگ غربی از فروپاشی و سقوط رنج می‌برد که از صد سال کمتر نیست چراکه مساله تامل در شناخت مدتی است که در آن استمرار خواهد داشت قبل از اینکه ورشکستگی شدید آن را ببلعد.»^۱

به نقد تفصیلی شیخ الاسلام از فلاسفه‌ی یونانی و پیروان آنها باز می‌-

^۱ - کولن ولسن: ما بعد الامتنی ص 15 (فلسفه‌ی آینده) ترجمه یوسف شرورو و عمریمق، دارالاداب

گودیم:

مشکل به سه عامل باز می‌گردد:

اول: حکمت نظری و یا فلسفه نزد آنها، اصل عمل است و شامل ایمان به الله، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران و روز قیامت نمی‌شود. و این علمی است که انسان‌ها بدان هدایت می‌شود.

دوم: حکمت عملی، شامل اعمالی که نفوس انسان‌ها برای آن آماده و ساخته شده‌اند و سبب نجات از آتش دوزخ می‌شود، نمی‌شود.

سوم: نهایت حد وسط نزد ارسطو و هم‌فکران وی، تعدیل شهوت و خشم، با عفت و حلم است، یعنی مقصود آنها، اسراف نکردن در این دو است علاوه بر این، فلاسفه فاضل محکم و قاطعی میان آنچه سبب نجات و سعادت می‌شود و آنچه سبب بدبختی و عذاب می‌شود، قرار نداده‌اند در حالی که رسولان و پیامبران آن‌را واضح و روشن بیان نموده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بگو: (الله) فقط کارهای زشت را، چه آشکارا باشد و چه پنهان و (نیز) گناه و سرکشی بنا حق را؛ حرام کرده است و اینکه چیزی را شریک الله قرار دهید که الله دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده است و چیزی را که نمی‌دانید به الله نسبت دهید (حرام نموده است).» (اعراف: 33)

این آیه بیانگر تحریم مطلق در تمام اوضاع و احوال است، تحریمی بدون اباحه و تحلیل برخلاف مردار، خون و گوشت خوک و... که در حالتی تحریم و حالتی دیگر مباح شده است؛ برای تفسیر صحیح این آیه: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: «و

من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56) ابن تیمیه میان آن و چند آیه‌ی دیگر که در بردارنده‌ی لام تعلیل است، مقایسه می‌کند، مانند این قول پروردگار متعال: «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمُ:» «تا شمار (روزهای رمضان) را کامل کنید و الله را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بدارید.» (بقره: 185)

و همچنین: «سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمُ:» «(الله) آن‌ها را برای شما مسخر کرده تا الله را به (شکرانه) آن که شما را هدایت کرده است، بزرگ بشمارید.» (حج: 37)

و این قول او تعالی: «ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ:» «این (گونه احکام برای اینست که) بدانید بتحقیق الله آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است می‌داند و مسلماً الله به هر چیز داناست.» (مائده: 97)

همچنین: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ:» «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان الله (از وی) اطاعت شود.» (نساء: 64)

خداوند پیامبران را فرستاد تا از آنان پیروی شود اما گاهی پیروی کردند و گاهی عصیان نمودند، همچنین آنها را تنها برای عبادت خلق کرد اما عده‌ای عبادت کردند و عده‌ای سرباز زدند؛ خداوند متعال نفرمود من آنها را آفریدم تا آنها را عابد قرار دهم ولی بیان داشت که او: اول خلق را آفرید تا آنها امر دوم یعنی عبادت انجام دهند؛ و با انجام آن سعادت آنها و آنچه موجب محبت و رضایت پروردگار نسبت به آنهاست، حاصل می‌شود. به این صورت هر آنچه خداوند خلق نموده و بدان فرمان داده، مورد پسند پروردگار و

هم بندگان است و در آن حکمت پروردگار و رحمتی نسبت به بندگانش می باشد.^۱
دین مصدر و منبع الزامات اخلاقی و احکام شرعی است.

به نظر ابن تیمیه علت تحریم مطلق به این باز می گردد که فواحش، متعلق و مربوط به شهوت می باشند و سرکشی به ناحق، متصل و مرتبط با خشم است و شرک به خداوند متعال فسادی در اصل عدالت و ظلمی بزرگ است و فساد علم متصل و مرتبط است به دروغ بستن بدون آگاهی بر پروردگار؛ و اینچنین خداوند متعال این چهار مورد را تحریم کرد: فساد علم، فساد شهوت، فساد خشم و فساد عدل؛ اگر تعریف «سدجویک» در باب اخلاق را برگزینیم و بگوییم که آن مجموعه قوانینی است که خداوند برای مردم تشریح کرده است،^۲ همین مفهوم را با دقت و تفسیر بیشتری نزد شیخ سلفی خواهیم یافت به این صورت که بیان می کند رسالت رسولان و تمامی پیامبران به فرمان پروردگار و برای عبادت خداوند متعال است. خداوند متعال می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»: «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: «الله یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید.» (نحل: 36)

در جایی دیگر می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»: «و (ما) پیش از توهیج پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید.» (انبیاء: 25)

و زمانی که داستان پیامبران را ذکر می کند، می فرماید: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ * وَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلِّ إِلَيْنَا رَا جِعُونَ»: «بی تردید این

۱- الفتاوی، ج 8، ص 55-56

۲- سدجویک: المجلد فی تاریخ علم الاخلاق، ص 78

است آیین شما که آیینی یگانه است و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید. و (گروهی از پیروان انبیا) در میان خود در امر (دین) شان فرقه فرقه شدند، همگی به سوی ما باز می‌گردند.» (انبیاء: 93-92)

و در سوره‌ی ذاریات می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56)

از این آیات و آیات دیگر می‌فهمیم که تنها هدفی که منجر به سعادت بشر و نجات آن می‌شود، عبادت خداوند یگانه است به طوری که پیامبران و کتاب‌های آسمانی را برای این هدف فرستاد؛ و درون انسان‌ها، پاک، اصلاح و تزکیه نمی‌شود مگر با عبادت؛ ابن تیمیه این قول خداوند متعال را که می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: «وای بر مشرکان!» (همان) کسانی که زکات نمی‌دهند» (فصلت: 6) به این صورت تفسیر می‌کند که آن‌ها به توحید و ایمان که سبب تزکیه‌ی آنها می‌شود نمی‌پرداختند بدین جهت مستحق عذاب می‌باشند به دلیل این قول پروردگار متعال که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: «بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و غیر از آن‌را برای هر کس بخواهد می‌بخشد.» (نساء: 48)؛ در این امر، رسالت محمد با رسالت موسی و عیسی علیهما السلام یکی است چنانکه اولین وصایای ده‌گانه‌ای که پروردگار به موسی نازل کرد این بود که به او فرمود: «من الله هستم، هیچ معبود بر حقی جز من نیست؛ معبود تو هستم که از سرزمین مصر بیرون رفت کردم.»

عیسی گواهی داده است که این بزرگترین وصیت در ناموس است؛ و اینچنین بیشتر کتاب‌های الهی، در عبادت خداوند یگانه اتفاق دارند. انسان نجات نیافته و به سعادت و کمال نمی‌رسد مگر اینکه الله معبود و محبوب او باشد محبوبی که از او کسی را بیشتر

دوست نداشته باشد.^۱

خداوند متعال در چندین جای قرآن خبر داده که پیامبران، آیات پروردگار را برای آن-ها تلاوت کرده، آنها را تزکیه نموده و کتاب و حکمت بدانان می‌آموزند و تفسیر این آیات بدین صورت است که با خواندن قرآن، علم حاصل می‌شود چرا که آیات راهنما و نشانه-اند و مردم را به امر مطلوب یعنی تصدیق پیامبران راهنمایی می‌کنند (و اما تزکیه با پیروی از آنچه بدان امر شده‌اند از جمله عبادت پروردگار یگانه و اطاعت از او حاصل می‌شود پس تزکیه با پیروی و اطاعت از فرامین او حاصل می‌شود.^۲

مفهوم دین دو قسم دارد: یکی از آنها تزکیه‌ی نفس با عبادت پروردگار متعال است و

دیگری اطاعت از الله؛ و دین عبارت است از اوامر و نواهی خداوند متعال.^۳

در قرآن کریم آیه‌ی وارد شده که محمد را این‌گونه توصیف می‌کند: «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»: «آنها را به (کارهای) خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی (و کارهای نا پسند) بازشان می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند.» (اعراف: 157)

از این آیه کمال رسالت پیامبر آشکار می‌شود. او شخصیتی است که خداوند متعال بر زبان او به هر معروفی فرمان داده و از هر منکری بازداشته و هر پاکی را حلال و هر

^۱ - ابن تیمیة: الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح ج 4 ص 106

^۲ - ابن تیمیة: النبوات، ص 172

^۳ - الحسبة، ص 10

ناپاکی را حرام کرده است.^۱ حدود و مجازات‌ها برای دعوت به انجام واجبات و ترک محرمات آمده است و امور بسیاری از مردم جز به خاطر تعطیل نمودن حدود شرعی تباه نمی‌شود.^۲

ابن تیمیه دو حدیثی را که به رسالت محمد دلالت دارد، بیان می‌کند: اول: «انما بعثت لاتمم مکارم اخلاق»: «من مبعوث شدم تا خوبی‌های و زیبایی‌های اخلاق را کامل کنم.» و دوم: «مثلی ومثل الانبیاء من قبلی کمثل رجل بنی دارا فاتهموا واکملها الا موضع لبنة فکان الناس یطوفون بها و یعجبون من حسنها ویقولون لولا موضع اللبنة فانا تلک اللبنة»: «مثال من و پیامبران قبل از من مانند مردی است که خانه‌ای بنا کرده و آنرا کامل و درست می‌کند اما جای یک خشت، خالی است؛ مردم پیرامون خانه دور زده و از زیبایی آن شگفت زده گشته و می‌گویند اگر این جای خشت پر می‌بود چقدر خوب بود و من آن خشت هستم.»

اما در مورد پیامبران قبلی، خداوند متعال برخی پاکی‌ها را بر امت‌های آنان حرام گرداند چنان‌که می‌فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ»: «پس به (کیفر) ستمی که قوم یهود مرتکب شدند، چیزی‌های پاکیزه‌ای را که برایشان حلال بود بر آن‌ها حرام کردیم.» (نساء: 160)

و در جایی دیگر می‌فرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَيَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ»: «همه غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه پیش از نزول تورات اسرائیل (= یعقوب) بر خود حرام کرده بود.» (آل

^۱ - همان، ص 63

^۲ - السیاسیة الشرعیة ص 85 - 86

عمران: 93)

و چه بسا تمامی ناپاکی‌ها را نیز برای آن‌ها حرام نکرده باشد اما خداوند متعال دین را برای امت اسلام کامل نموده و فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم.» (مائده: 3)

و ویژگی بارز و متمایز این امت را امر به معروف و نهی از منکر معرفی نموده است و وصف پیامبران را به این امت داده است چرا که امر نمودن به تمامی نیکی‌ها و نهی از تمامی بدی‌ها کامل نمی‌شود مگر به واسطه‌ی پیامبر، پیامبری که خداوند مکارم اخلاق را که داخل در معروف است به وسیله‌ی او کامل کرد.^۱

ابن تیمیه به تفصیل مجازات‌های شرعی توجه نموده است چرا که امر به معروف و نهی از منکر جز با آن کامل نمی‌گردد و نیز حدودی را که والیان امور برپا می‌دارند روشن می‌کند چرا که خداوند با قدرت رهبری قاطع، اموری را به اجرا درمی‌آورد که اجرایی آنها با قرآن دشوار است.^۲

بدین جهت تطبیق شریعت خداوند متعال ضرورتی اخلاقی و اجتماعی است. از آنچه گذشت روشن شد که مجموعه‌ی احکام شریعت که تحت مبدأ امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، دارای صفت الزام آور است؛ به همین سبب مجازات‌ها مشروع گشته تا انسان را به انجام واجبات و ترک محرّمات بکشاند.^۳

۱- ابن تیمیه، الحسبه، ص 64

۲- همان، ص 50

۳- السیاسة الشرعية: ص 162

اگر پاداش و مجازات در تقدیر الهی از جنس عمل است، از عدل خداوند متعال می- باشد، عدلی که آسمانها و زمین بر آن استوار است و این عدالت در شریعت او نیز می- باشد به همین سبب قطع دست و پای محارب را تشریح نمود و همچنین در خونها و اموال، قصاص را مشروع کرد.^۱

و باید مانع مادهی شر و گناه شد و آنرا از بین برد، به طور مثال پیامبر خدا می فرماید: «لایخلون الرجل بامرأة، فان الشيطان ثالثهما»: «هیچ مرد و زنی با یکدیگر خلوت نمی کنند مگر اینکه شیطان سومین آنها می باشد.» از خلوت کردن با زن بیگانه و سفر با آن نهی کرد چرا که شر و بدی را منجر می شود و عامل شر است؛

و خلفای راشدین نیز به این قواعد مقید بوده و آنرا طبقه بندی نمودند.^۲ می بینیم که ابن تیمیه موضعی درست و سالم در بازگرداندن الزام به قوانین اخلاقی به اراده و احکام مطلق خداوند متعال و نقش مجازات های شرعی در اصلاح جامعه می گیرد. انسان میان امیال مادی و اراده:

ابن تیمیه، انسان را این گونه معرفی می کند: «زنده، دارای احساس و متحرک با اراده است^۳ او همیشه اراده دارد اما هدف از این اراده یا مال است و یا جاه و یا محبت مرد نسبت به زن و یا محبت زن نسبت به مرد و یا دیگر امور مطلوب و خواهشات نفسی دنیا است. اما کمال انسان زمانی محقق می گردد که مراد او خداوند متعال باشد و نهایت محبتش در جهت پروردگار نمودار گشته و عزت را در آن بداند چرا که هر کس بندهی الله نباشد،

۱- الحسبة، ص 62

۲- السياسة الشرعية ص 163، به بعد.

۳- ابن تیمیه: العبودية فی الاسلام، ص 32

ناگزیر بنده‌ی غیر او از انواع محبوب‌هایی است که عبادت می‌کند.^۱

بدین سبب مثال برتر و اعلائی که شایسته است سلوک انسان مومن به مقتضای آن باشد این است که مراد انسان مومن، خداوند باشد (خدایی که مستحق آن است که به خاطر ذاتش محبوب باشد و این همان علت غایی است که علت فاعلی برای علت فاعل است).^۲ می‌بینیم که وی در اینجا اخلاقی بودن عمل را به نتایج و آثار و همچنین به انگیزه‌ها مربوط می‌کند.

جان‌ها همگی نیازمند پروردگار است از این حیث که او معبود و محبوب جان‌ها و نهایت خواست آرزوی آن می‌باشد و همچنین از این جهت که او پروردگار و خالق آن است.^۲ محرک سلوک و رفتار، حجت خداوند متعال است اما هدف این است که با انجام اعمال، رضایت خداوند حاصل شود، در حدیثی این معنی تأیید شده است. رسول خدا می‌فرماید: «ان اول ثلاثة تسجر بهم جهنم رجل طلب العلم وعلمه وقرا القرآن واقراه ليقول الناس هو عالم وقاری، ورجل قاتل وجاهد ليقول الناس هو شجاع وجریء ورجل تصدق واعطی ليقول هو جواد سخی»: «اولین سه گروهی که در جهنم گداخته می‌شوند، مردی است که علم آموخته و به دیگران آموخته است و قرآن را خوانده و به دیگران آموزش داده است تا مردم بگویند او عالم و قاری است و مردی که جنگیده و جهاد کرده تا مردم بگویند، او شجاع و بی‌باک است و مردی که به دیگران بخشش نموده و صدقه داده است تا بگویند وی انسان سخاوتمند و بخشنده‌ای است.» این

^۱ - همان، ص 32

^۲ - الجواب الصحيح، ج 4، ص 109

^۲ - همان، ص 107-108

سه گروهی که هدفشان از اعمال، ریا و خودنمایی است، در برابر کسانی قرار دارند که اعمالشان را تنها به هدف کسب رضای پروردگار انجام می‌دهند و از حیث اخلاقی، در جایگاه رفیعی قرار دارند همچنان که اسلام آن‌را می‌خواهد. خداوند متعال بعد از پیامبران آنها را در مراتب بعدی قرار داده است که عبارتند از صدیقین، شهدا و صالحین؛ (هرکس علمی را که خداوند پیامبران را بدان فرستاده است، بیاموزد و به خاطر رضای خدا به دیگران یاد بدهد، صدیق است و هرکس بجنگد تا نام الله متعال را بلند کند و در این راه کشته شود شهید است. و هرکس به خاطر رضای پروردگار صدقه بدهد، صالح است).^۱

به این صورت انسان، صاحب اراده است و عملش بر مبنای این اراده می‌باشد؛ اگر هدفش از اراده، کسب لذت در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و دیگر لذت‌های حلال باشد، همه‌ی این‌ها در زمره‌ی نعمت‌های پروردگار بر بندگانش می‌باشد؛ خداوند متعال از ابتدای ولادت انسان به بنده‌اش نعمت عطا کرده تا او را شکر گویند. زندگی، نعمت و درک نمودن لذت‌ها نعمت است (اما ایمان بزرگترین نعمت است و با آن نعمت‌های پروردگار کامل می‌شود).^۲

اگر لفظ عبودیت (بندگی) متضمن کمال کرنش و محبت بنده نسبت به پروردگارش باشد، این محبت قلب را به تحریک می‌آورد و به میزان این محبت، انسان برای رضای خدا وارد میدان عمل می‌شود (و محبت کامل، مستلزم اراده‌ی جازم در کسب امور پسندیده و محبوب است).^۳

۱- الحسبة، ص 110

۲- ابن تیمیه: جامع الرسائل، ص 110

۳- العبودية فی الاسلام ص 30

ابن تیمیه در این زمینه جهاد را مثال می‌زند، جهادی که عبارت است از بذل آنچه در وسع و توان مومن است تا فرامین الله متعال اجرا گشته و نواهی او ترک شود؛ و کسی که دوستدار الله و رسولش می‌باشد بیشتر از دیگران که در پی اهداف دیگری هستند الله و رسولش را دوست دارند. اهدافی مانند ریاست و مقام، مال یا دیگر اموری که برای رسیدن به آن‌ها متحمل ضرر شده و برای رسیدن به مطلوب خود، راه‌های متعددی را می‌پیمایند و بدین خاطر در برابر امیال و هواهای نفسانی، کرنش می‌کنند درحالی که محبت مومن نسبت به پروردگار، شدید است و خداوند متعال، مومن را به این صورت توصیف می‌کند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»: «و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتیانی را انتخاب می‌کنند و آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست می‌دارند.» (بقره: 165)

در اینجا ابن تیمیه می‌گوید: (وقتی این روشن شد هرگاه محبت قلبی نسبت به خداوند زیاد شود، بندگی نسبت به او و رهایی از غیر او بیشتر شده و هرچه بندگی افزون گردد، محبت نسبت به او زیاد گشته و از قید و بند غیر او آزاد می‌گردد.)^۱

اما وی برای این محبت شرطی قرار می‌دهد تا اینکه منش و رفتار فرد موافق با رضایت الله باشد چرا که هرگاه عقل کم شود و علم به دین اندک باشد و در درون میل و محبت باشد، نفس خواهان خواسته‌های خود شده و در زشتی‌ها گرفتار می‌شود.^۲ به همین سبب وی نجات از مجازات و عقاب را با استشهاد به قول یکی از سلف، مقرون نموده که می‌فرماید: «هرکس تنها با محبت خداوند را عبادت کند، زندیق است و هرکس تنها به

۱- ن. م ص 31

۲- ن. م ص 39

خاطر امید، او تعالی را عبادت کند مرجه است و هر کس تنها به خاطر ترس خدا را عبادت کند، حروری، یعنی خوارج است و هر کس او تعالی را با محبت، ترس و امید عبادت کند، مومن است.^۱

با این همه، محبت برای هر عمل دینی و در هر عمل دین، اصل است به طوری که ترس و امید، بدان باز می‌گردد و دلیل آن آیات قرآنی است که ترس و امید را در بر دارد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ»: «کسانی را که (کافران) آنان را می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله‌ی (تقرب) می‌جویند، که کدام یک از آن‌ها نزدیک‌ترند و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند.» (اسراء: 57) پس فرد امیدوار به آنچه دوست دارد، طمع می‌کند نه به آنچه ناپسند دارد و ترسو از ترس فرار می‌کند تا به محبوب برسد.^۲

نفس؛ نیک‌بختی و بدبختی آن

نفس دو نیرو دارد: نیروی علمی و نیروی عملی؛^۳ همچنان که دو نوع زندگی دارد یکی از آن دو، زندگی طبیعی است مانند زندگی چهارپایان که این نوع، زندگی کامل و سودمندی که انسان به خاطر آن آفریده شده است، نیست؛ نوع دوم: زندگی کامل و

۱- جامع الرسائل، ص 112

۲- تحفة العراقیة فی الاعمال القلیبة، ص 71

۳- ابن تیمیة: الجواب الصحیح ج 4، ص 109

سودمند است. یعنی منافعی که شخص زنده از آن بهره‌مند می‌شود چرا که شخص زنده ناگزیر از بهره‌بری از لذات است که آن‌را به دست آورده و از دردها، دوری کند. نفس با طبیعت متحول خود، زنده است و اراده و حرکت ارادی، از لوازم زندگی است و اراده و عمل از لوازم ذاتی آن است (پس هر زمان خدا او را هدایت دهد، آنچه را برایش مفید و مضر است به او می‌آموزد؛ و این انسان، اراده‌ی منافع را کرده تا آنها را به سوی خود جلب کند و آنچه عامل و سبب ضرر او است را ترک می‌کند).^۱

خداوند متعال بر انسان با عطا نمودن دو اصل سعادت، برتری داده است، این دو اصل عبارتند از: فطرت و هدایت عمومی؛ در مورد آنچه مربوط به فطرت است، ابن تیمیه در تفسیر آیات ذیل مطالبی را آورده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»: «(به یاد بیاور) هنگامی که پروردگارت از پشت‌های فرزندان آدم، ذری آن‌ها را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت، (و فرمود:): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، (هستی) گواهی می‌دهیم». و (این گواهی بدین خاطر بود که مبادا) در روز قیامت بگویید: «ما از این، بی‌خبر بودیم.» (اعراف: 172)

و اینکه می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»: «پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار و لیکن بیشتر مردم

^۱ - ابن تیمیه: الجواب الصحيح، ج 4، ص 109

نمی‌دانند.» (روم: 30)

همچنین این دو حدیث که رسول خدا می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ»: «هر فرزندی با فطرت به دنیا می‌آید پس پدر و مادرش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌کنند.»

همچنین این حدیث که رسول خدا می‌فرماید: «يقول الله تعالى: خلقت عبادي حنفاء فاجتالتهم الشيطان وحرمت عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان يشركوا بي ما لم انزل به سلطانا»: «خداوند متعال می‌گوید: من بندگان خود را یکتاپرست آفریدم اما شیطان آنها را منحرف و سرگردان کرده و آنچه برایشان حلال کردم، حرام می‌کنند و به آنها دستور می‌دهد که برای من شریک قرار دهند درحالی که دلیلی برای این کار ندارند.»^۱

ابن تیمیه از این آیات و احادیث نتیجه می‌گیرد: اگر نفس بر فطرت خود رها شود، به الوهیت پروردگار اقرار کرده و با او محبت دارد، تنها او را عبادت می‌کند و چیزی را با او شریک نمی‌گیرد، اما عامل فساد آن این است که شیطان‌های جنی و انسی با القای باطل به آنها، آنها را فاسد می‌کنند.^۲

اما هدایت، هدایت خداوند متعال است به این صورت که در انسان‌ها بالفطره، شناخت و اسباب علم را قرار داده است و کتاب‌ها و پیامبران را فرستاده است به گونه‌ای که از داستان‌های پیامبران دانسته می‌شود که جنس نفوس مردم با تکذیب کنندگان پیامبران، یکی است و بشر و انسان‌ها نیازی به عبرت قرار دادن کسانی که شبیه به آنان نیستند، ندارند ولی امر چنان است که خداوند متعال می‌فرماید: «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ

^۱- حدیث اول در صحیحین و دومی در مسلم آمده است.

^۲- ابن تیمیه: الحسنة و السيئة، ص 66

قَبْلِهِمْ مَثَلٌ قَوْلِهِمْ»: «کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین گونه سخن می گفتند.» (بقره: 118)

و اینکه می فرماید: «يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»: «مشابهت (و تقلید) می کنند سخن کسانی که پیش از این کافر بودند.» (توبه: 30)

و حجت آشکار می شود چرا که اگر در نفوس مردم همانند آنچه در نفوس تکذیب کنندگان پیامبران مانند فرعون و قبل از او نباشد، دیگر نیازی به عبرت گرفتن از آنان نیست چرا که آنان مانند ما نیستند.^۱

به همین سبب، نمود هدایت عمومی را در شناخت و اسلوب های علمی نهاده است که در آنها به طور فطری قرار داده است؛ الله متعال می فرماید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: «(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (همان پروردگار که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. (همان) کسی که بوسیله قلم (نوشتن) آموخت. به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت.» (علق: 1-5)

و می فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»: «(الله) رحمن، قرآن را تعلیم داد. انسان را آفرید.» (الرحمن: 1-3)

و می فرماید: «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»: «نام پروردگار بلند مرتبهات را به پاکی یاد کن. (همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت. و (همان) کسی که اندازه گیری کرد پس هدایت نمود.» (اعلی: 1-3)

^۱ - ابن تیمیة: الحسنة و السئية: ص 84

و درجایی دیگر می‌فرماید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»: «و او را به دو راه (خیر و شر) را
هنمائی کردیم.» (بلد: 10)

برترین نعمت‌ها که سعادت و نیک‌بختی انسان را کامل می‌کند، نعمت ایمان است:
نفس انسان در طبع خویش، متحرک است، حرکتی که ناگزیر باید در بشر موجود
باشد و این به سبب حکمت والا و بزرگ و رحمت وسیع است؛ و اگر به این شکل آفریده
نمی‌شد، مخلوقی دیگر غیر از انسان بود و این همان توضیح سخنی است که بر زبان
فرشتگان در این قول خداوند متعال وارد شده است: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا
وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»: (بقره: 30)^۱

گناه از لوازم نفس انسان است به همین سبب او در هر لحظه نیاز به هدایت دارد و
حتی بیش از خوراک و نوشیدنی‌ها، به هدایت نیاز دارد و دعای طلب هدایت در سوره‌ی
فاتحه به این معنی است که بنده نیازمند پروردگارش است و همیشه بر تعلیم پروردگار
خود نیاز دارد. در قرآن و سنت امور عام و کلی وارد شده و بدان تذکر داده شده است و
برای هر بنده به طور خصوصی ذکر نکرده است به همین سبب، انسان را امر می‌کند که
درخواست هدایت به راه راست کند که شامل موارد ذیل می‌باشد:

شناخت آنچه رسول آورده است به طور مفصل و شامل شناخت آنچه مربوط به اوامر
کلی اوست می‌باشد و همچنین شامل عمل به علم خود نیز می‌شود.^۲
پس انسان همیشه به هدایت پروردگارش در علم و عمل نیاز دارد.
و اگر گناهی که بنده مرتکب می‌شود نسبت به او شر باشد، حکمت آن در دو حالت

^۱ - همان مصدر ص 80-79

^۲ - ابن تیمیة: امراض القلوب و شفاءها

ذیل روشن می‌گردد: اول: گناه سبب و موجب کرنش بنده در برابر خداوند متعال می‌شود و بنده مومن با گناهان چنان نیکی جمع می‌کند که بدون آن جمع نمی‌کرد همچنین یا توبه کرده و از زمره‌ی توابین که خداوند متعال آنها را دوست دارد، می‌شود یا اینکه خداوند با مصایبی که متوجه وی می‌شود و او بر آن صبر می‌کند گناهانش را بخشیده و بر درجات وی می‌افزاید.^۱

دوم: انسان باید از نفس خود بر حذر بوده و به آن متمایل نشود زیرا مصدر و منبع شر و بدی است؛ و از شرارت‌های نفس و اعمال زشت باید به خدا پناه برده و از او تعالی دائماً بخواهد که او را بر طاعت خود یاری کند بدین وسیله هر خوبی و خیری را حاصل نموده و هر زشتی و شری از او دور می‌شود.^۲

علت گناهان و زشتی‌ها: جمع شدن جهل با هوی و هوس؛

لیکن چگونه شیخ، ما را از وقوع در گناهان و زشتی‌ها بر حذر می‌دارد و به انجام نیکی‌ها تشویق‌مان می‌کند؛ به نظر ایشان یکی از خصوصیات عقل این است که انسان برای جلب آنچه برایش مفید است و دفع مضرات، تلاش می‌کند. و هرگاه عقل و علم با یکدیگر جمع شد، بنده نفسش را از بدی‌ها و زشتی‌ها دور می‌نماید زیرا عالم کسی است که از الله بترسد همچنان که سلف گفته‌اند و تفسیر کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»: «جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند.» (فاطر: 28) و به مقتضای آن هر کس که از الله بترسد عالم است.^۳

^۱ - ابن تیمیة: الحسنة و السيئة ص 82

^۲ - همان: ص 83

^۳ - ابن تیمیة: الحسنة و السيئة ص 63

و دانستن انذارهای پیامبران، موجب ترس می‌شود، ترسی که محرک به سوی انجام نیکی-ها و ترک زشتی‌ها است و برعکس این حالت، هر گناهکاری (جاهل و ناقص العلم است)^۱ و انجام بدی‌ها به اجتماع میان جهل و هوی باز می‌گردد؛ انسان یا غایت و هدف را می‌شناسد و از انجام آن دوری می‌کند و یا به ضرر مرجوح مجزوم می‌شود پس مرتکب گناه نمی‌شود چرا که مرتکب گناهان اگر عقاب و مجازات را بدانند، به انجام آن روی نمی‌آورد و عدم جزم یا ناتوانی از انتخاب، چه بسا که به سبب غفلت باشد (و غفلت ضد علم است).^۲

اما بزرگترین گناه، انکار خالق و شرک آوردن به او می‌باشد همچنان که ابلیس و فرعون کردند اولی یعنی ابلیس می‌خواست که عبادت شود و تنها از او اطاعت شود و انسان از عبادت و اطاعت پروردگار، سر باز زند و دومی یعنی فرعون، ادعای خدایی و الوهیت کرده و گفت: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»: «من پروردگار برتر شما هستم.» (نازعات: 24) و به موسی گفت: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»: «(فرعون) گفت: «اگر معبودی جز من برگزینی، البته تو را از زندانیان قرار خواهم داد.» (شعراء: 29)

به نظر ابن تیمیه در درون دیگر انسان‌ها نیز شعبه‌ای از ظلم و جهل این دو منکر (ابلیس و فرعون) وجود دارد و اگر (خداوند بنده‌اش را یاری و هدایت نکند در بخشی از آنچه ابلیس و فرعون مرتکب شدند، گرفتار می‌شوند).^۳ چرا که او در نفوس انسان‌ها

^۱- همان، ص 65

^۲- همان، ص: 60

^۳- ابن تیمیه: الحسنة و السئية، ص 86

محبت بزرگی و ریاست را ملاحظه می‌کند.^۱

علاوه بر این، نفس تنها با تعدی و حسد نسبت به دیگران، انگیزه‌ی ظلم به آنها را حمل نمی‌کند بلکه محرک و انگیزه‌ی دیگری نیز در آن است که سبب می‌شود با رفتن به سوی شهوات زشت امثال زنا و خوردن شراب و پلیدی‌ها، به خود ظلم کند؛ به همین سبب مردم به سه قسم تقسیم می‌شوند:

قسم اول: کسی که با برطرف کردن اشتهای خود با شهوات و حلال و حرام، راضی گشته و خشمش فروکش می‌کند؛ چنین شخصی به معروف و منکر، از زاویه‌ی امیال خود می‌نگرد، اگر خواهشات وی فراهم گردد راضی می‌شود و گرنه نافرمانی و لجبازی می‌کند؛ وی گاهی معروف را ناپسند دانسته و منکر را مطابق با خواسته‌ی خود، محبوب و مورد پسند می‌داند و این همان انسان بسیار ظالم و بسیار جاهل است.

قسم دوم: گروهی که دیانت درستی داشته و خالص برای خداوند هستند؛ آنها کسانی‌اند که ایمان آورده و تنها برای رضای خداوند عمل نیک انجام می‌دهند و بر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد صبر می‌کنند؛ آنها از زمره برترین مردم هستند که برای نفع رسانی به مردم خارج شده‌اند؛ امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خداوند ایمان دارند.

قسم سوم: گروهی که دارای برخی خصوصیات قسم اول و پاره‌ای از ویژگی‌های قسم دوم می‌باشند و این حالت اکثر مومنان است.^۲

اما تقسیم‌بندی آنها از حیث نفس‌های‌شان به این صورت است که قسم اول پیروان نفس اماره بالسوء هستند؛ گروه دوم، پیروان نفس مطمئنه‌ای هستند که در مورد آنها گفته

^۱ - همان، ص 86

^۲ - ابن تیمیة: الحسنة، ص 88

شده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»: «ای روح آرام یافته. به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که تو از او خوشنودی و او از تو خوشنود است. پس در زمرهٔ بندگان (خاص) من در آی. و به بهشت من وارد شو.» (فجر: 30-27) و قسم سوم، پیروان نفس لوامه می‌باشند، نفس لوامه‌ای که گناه را انجام داده سپس فاعلش را بر انجام آن گناه ملامت می‌کند و مخلوطی از اعمال نیک و بد است.^۱

اما محرک و انگیزه‌ای که انسان‌ها را به سوی انجام و ارتکاب گناهان و اعمال زشت به جای اعمال نیک می‌کشاند، چیست؟

ابن تیمیه به این پرسش این‌گونه پاسخ داده است که عامل ارتکاب گناه از سوی انسان، جهل است، یعنی عدم آگاهی به وجود آنها، ضرر و زیان فاحشی را متوجه او می‌کند یا عامل آن این پندار است که این گناهان به آنان نفع و فایده می‌رساند به همین سبب حالت انجام گناهان: جاهلیت نامیده شده است و حالتی از حالات جاهلیت در هنگام ارتکاب گناه همراه با فرد است.^۲

اما ابن تیمیه، مساله را معلق رها نکرده است بلکه عواملی که دست انسان را گرفته و او را به سوی نیکی‌ها سوق می‌دهد نیز بیان داشته است.^۳ و آن ترس از پروردگار و چیره شدن به هوی با اخلاص و سپس توبه است که نمود آن را خداوند متعال آورده است: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

^۱ - همان: ص 88

^۲ - ابن تیمیه: الحسنة والسيئة، ص 62

^۳ - العبودية في الاسلام، ص 37

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»: «و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند (به آنها) بگو: «سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده که هرکس از شما از روی نادانی کار بدی مرتکب شود؛ سپس بعد از آن توبه و درستکاری کند، البته او آمرزنده‌ی مهربان است.» (انعام: 54)

انسان مومن، مرتب و پی در پی، از تاریکی‌ها به سوی نور خارج شده و علم و ایمان او تجدید می‌شود و از آنچه انجام داده و یا ترک کرده، توبه می‌کند و بر هدایتش افزوده می‌گردد (توبه قلب را از زنگار گناه که در این آیه آمده است): «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»: «هرگز چنین نیست (که آنها گمان می‌کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده‌اند بر دل‌های‌شان زنگار بسته است.» (مطففین: 14) صیقل و جلا می‌دهد و پیامبر خدا می‌فرماید: «ان العبد اذا اذنب نكتت في قلبه نكتة سوداء، فان تاب واستغفر صقل قلبه، وان زاد زيد فيها حتى تعلق قلبه»: «هرگاه بنده گناهی مرتکب شود، نقطه‌ی سیاهی در قلب او نقش می‌بندد و اگر توبه و استغفار کند، قلبش پاک و صاف می‌شود اما اگر همچنان گناه کند، نقطه‌ها نیز زیاد می‌شوند تا اینکه تمام قلبش را فرا می‌گیرد.»^۱

انگیزه‌ی زندگی باید عبادت خداوند متعال و پیروی از دستورات و دوری از نواهی او باشد؛ خلاصه اینکه باید تزکیه‌ی نفس باشد که مشتمل بر از بین بردن تمامی شرارت‌ها و بدی‌ها از جنس گناهان، ظلم، شرک، دروغ و ... می‌باشد و این از طریق انجام اعمال نیک و صالح می‌باشد. عمل صالح همان حسنات است و حسنات آن است که خدا و رسول

۱- جامع الرسائل، ص 237

دوستش دارند که عبارت از اوامر او تعالی است که شامل واجبات و مستحبات می‌شود.^۱
 ضرورت راستی و اخلاص نیت در اعمال دین و دنیا:

ابن تیمیه در بحث اهمیت امور باطنی از علوم و اعمال، چندین مسئله که با ضرورت راستی و اخلاص و نیت، مرتبط است بیان نموده و همه اینها مرتبط و متصل به حدیث ذیل است: «القلب ملک والاعضاء جنوده، فذا طاب الملك طابت جنوده، و اذا خبت خبت جنوده»: «قلب پادشاه و دیگر اعضا سربازان او هستند و اگر پادشاه پاک و نیکو شود، سربازان او نیز پاک و نیکو می‌گردند و اگر پادشاه پلید و خبیث شود، سربازان وی نیز خبیث و پلید می‌شوند.»

از این حدیث به رابطه‌ی محرک‌ها و انگیزه‌ها با زندگی و رفتار، پی می‌بریم و اگر در نتایجی که شیخ الاسلام به آنها رسیده است، جستجو کنیم می‌بینیم که درحقیقت اصل دین را امور باطنی یعنی علوم و اعمال (باطنی) می‌داند که اعمال ظاهری بدون آن فایده ندارد.^۲
 مفهوم دین نزد ایشان گسترده است و شامل عقاید، عبادات و قواعد زندگی می‌شود و این آیه‌ی جامع را که شامل تمام این موارد می‌شود بر می‌گزینند: الله متعال می‌فرماید:
 «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»: «اینکه (به هنگام نماز) چهره‌های‌تان را به جانب

^۱ - ابن تیمیه: العبودية في الاسلام ص 18

^۲ - التحفة العرفية في الاعمال القلبية، ص 43

مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست. بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد و مال (خود) را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد و در راه آزادسازی بردگان صرف کند و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و وفاکنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند و در برابر فقر (و محرومیت‌ها) و بیماری (و زیان و ضررها) و به هنگام نبرد، شکیبایند (و استقامت می‌ورزند). اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزکاران اینانند.» (بقره: 177)

با نگاهی شامل و جامع میان عمل فردی و همکاری و تعاون اجتماعی، تعاون در نیکی و تقوی، شیخ الاسلام می‌گوید: «سعی و تلاش دو گونه است: گونه‌ی اول سعی در رزقی است که نصیب و بهره‌ی انسان است: مانند صنعت، زراعت و تجارت؛ و گونه‌ی دوم، سعی بر دعا، توکل و نیکی به مخلوقات و مانند آن است پس خداوند در یاری و مدد بنده‌اش است تا زمانی که او در یاری و کمک به برادرش باشد.^۱

ابن تیمیه ذکر می‌کند آیه‌ای که گذشت در وصف راستگویان مدعی نیکی است (که همه دین می‌باشد).^۲ و برعکس آیاتی نیز در وصف منافقین آمده است مانند این قول خداوند متعال که می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»: «در دل‌های آنان بیماری است و الله بر بیماری آنان افزوده و بخاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند، برای‌شان عذاب دردناکی است.» (بقره: 10)

خداوند متعال در این آیه و آیات دیگر منافقین را متصف به وصف دروغگویی می-

^۱ - الفتاوی، ج 8، ص 541، چاپ ریاض سال 1398 هـ.

^۲ - همان: ص 42

کند؛ راستگو کسی است که در قصد، نیت، خواست، اراده، عمل، خبر و سخنش راستگو باشد و منافق بر خلاف آن، دروغ می‌گوید و در عمل خود ریاکار است و نیت درستی ندارد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ»: «بی‌شک منافقان (بگمان خودشان) الله را فریب می‌دهند، در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد و چون به نماز برخیزند؛ با سستی و کاهلی بر می‌خیزند، در چشم مردم خود نمایی می‌کنند.» (نساء: 142)

اخلاص در عقیده و عمل، همان حقیقت اسلام است، چرا که اسلام، تسلیم شدن در برابر پروردگار است نه در برابر غیر او.^۱

و اعمال باطنی زیر مجموعه‌ی آن قرار می‌گیرد مانند محبت الله، اخلاص برای او، توکل بر او، رضایت از او و مانند آن؛ و همه‌ی این‌ها (خیر محض و نیکی محبوب در حق تمامی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین است).^۲

پس از آن، ابن تیمیه بیان می‌کند که نیت برای عمل همانند روح برای جسد است.^۳ ابن تیمیه در میدان عمل و انگیزه‌ها و محرک‌های آن در زمینه ارتباط میان بنده با پروردگارش و رابطه‌ی او با مردم، حدیثی قدسی که طبرانی در کتاب الدعاء آورده به عنوان گواه ذکر می‌کند؛ پیامبر اکرم می‌فرماید: «يقول الله: يا ابن آدم انما هي اربع، واحدة لي و واحدة لك و واحدة بيني و بينك، و واحدة بينك و بين خلقي، فاما التي لي فتعبدني لا تشرک بي شيئاً، واما التي هي لك فعملك اجازيك به

^۱ - همان، ص 43

^۲ - همان، ص 44

^۳ - السياسة الشرعية، ص 71 و نک ص 116

احوج ما تكون اليه، واما التي بيني وبينك فمنك الدعاء وعلى الاحابة، واما التي بينك و بين خلقى فات للناس ما تحب ان ياتوا اليك»: «خداوند می فرماید: ای فرزند آدم، این چهار مورد است، یکی برای من و یکی برای تو و یکی بین من و تو و یکی بین تو و مخلوقات من؛ اما آنچه برای من است این است که تنها مرا عبادت کنی و برای من شریک نیآوری و آنچه برای تو است این است که به سبب عمل تو، برایت پاداشی بیش از آنچه انجام داده‌ای، بدهم و آنچه میان من و تو است این است که تو دعا کرده و من اجابت می‌کنم و آنچه میان تو و مخلوقات من است این است که آنچه دوست داری دیگران به تو بدهند، تو به دیگران بده.»

ابن تیمیه این حدیث را شرح و توضیح می‌دهد که بنده دوست داشته و می‌خواهد که شروع آنچه می‌بیند برایش آسان باشد و خداوند متعال، هدف مقصود در رضایش را دوست دارد و بدان راضی می‌شود و وسیله نیز پیر و آن است.^۱

همچنین از این حدیث به قاعده‌ای که رابطه‌ی میان مردم در اعمال را معین می‌کند پی می‌بریم.

که چون قلب ناگزیر از وجود نیت است، نیاز دارد که پرورش یافته و از طریق تزکیه رشد کند و وسیله‌ی آن قرآن است، قرآنی که بیماری‌های موجب اراده‌های فاسد را از بین می‌برد تا قلب را اصلاح نموده و اراده‌ی او اصلاح شود و به فطرتی که به آن خلق شده، باز گردد همچنان که بدن برای رشد از چیزهایی که سبب رشد مقاومت او شود تغذیه می‌کند و پاکی قلب همانند رشد بدن است.^۲

^۱ - التحفة العراقية، ص 46

^۲ - امراض القلوب و شفاؤها ص 6

اعمال پیرو اعتقادات است، اگر اعتقادات درست و صالح گردد اعمال نیز نیک و درست می‌شود و اگر اعتقادات فاسد گردد، اعمال نیز فاسد می‌شود؛ لذا خداوند متعال با بنده براساس نیتش، محاسبه می‌کند حتی اگر به عمل نینجامد؛ پس هرکس برای انجام کاری عزم خود را جزم کند و به اندازه‌ی توان انجام دهد، به مانند کسی است که آن را کامل انجام داده است (همچنان که در سنن آمده است که هرکس در خانه‌اش وضو بگیرد و برای نماز جماعت به مسجد برود اما به جماعت نرسد، اجر نماز جماعت به وی می‌رسد.^۱ و همچنین هرکس قصد کار بدی کند اما آن را انجام ندهد، نیکی کاملی برایش نوشته می‌شود و این تفسیر این قول خداوند متعال است: «وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي»: «و به راستی آن زن قصد او (= یوسف) کرد، و او نیز اگر برهان پروردگارش ندیده بود، قصد وی می‌کرد.» (یوسف: 24) و مراد از برهان مذکور در این آیه، ایمانی است که در قلب او به وجود آمد و خداوند با آن ایمان از آنچه بدان قصد نموده بود وی را بازداشت و برایش نیکی کاملی نوشت و بر او گناهی نمی‌نویسد اگر خیری انجام داده و گناهی نکنند.^۲

از آنچه گذشت روشن می‌شود که ابن تیمیه معتقد است که هر عملی را دو رکن است: نیت و حرکت؛ و این را با استناد به این سخن رسول خدا می‌گوید که می‌فرماید: «اصدق الاسماء حارث و همام»: «راست‌ترین نام‌ها حارث و همام است» و می‌گوید: «و هر حارث و همامی، عمل و نیت دارد ولی نیت پسندیده‌ای که خداوند قبول کرده و بر آن پاداش می‌دهد، این است که آن عمل را خالص برای پروردگار انجام دهد و عمل پسندیده،

^۱ - فتاوی ابن تیمیه، ج 1، ص 101

^۲ - امراض القلوب و شفاءوها ص 9

نیک است و بدان امر شده است.^۱

انواع اعمال و چگونگی برگزیدن آنها:

ابن تیمیه بر این باور است که مطابق با قاعده، ایمان کم و زیاد می‌شود، با عبادات زیاد و با گناهان دچار نقصان و کمبود می‌شود حتی از این نیز فراتر رفته و تفکر و اندیشه کردن در آیات خداوند متعال را اسباب رسوخ ایمان در قلب و تعمیق آن می‌داند و در رابطه‌ی میان عقل با ایمان، سخن جارودی را یادآور می‌شود که (ایمان، عقل نامحدود است).

عوامل تقویت ایمان بسیار است مانند شنیدن قرآن، دیدار با اهل ایمان، اندیشه کردن در احوال آنان، شناخت حالات و معجزات پیامبر، اندیشه کردن در آیات خداوند متعال و تفکر در احوال درونی انسان و ضروریاتی که خداوند برای بنده بیان داشته است و سبب کرنش و تسلیم شدن در برابر وی و پناه بردن به او می‌شود.^۲

با وجود این راه‌های علمی و تفکر و اندیشه و مطالعه‌ی علمی، بحث از راه‌های علمی تقویت ایمان پیش می‌آید پس آیا باید با زهد شروع کنیم یا با علم و یا با عبادت؟ یا میان همه‌ی این‌ها به اندازه‌ی توان خود جمع کنیم؟ شیخ الاسلام به این سوال این‌گونه پاسخ می‌دهد:

ما ناگزیر از داشتن ایمان واجب، انجام عبادات واجب و زهد واجب هستیم و مردم درجات ایمانی متعددی دارند و یکسان نیستند همچنان که در شعبه‌های ایمان با یکدیگر متفاوت‌اند. هر انسانی هر آنچه که امکان درخواست آن هست، طلب می‌کند و در حد توان

^۱ - الحسبة، ص 76

^۲ - الفتاوی، ج 7، ص 650

خود و آنچه برای وی مقدر شده فضائل را انجام می‌دهد و مردم در این باب درجات متفاوتی دارند: برای برخی علم آسان‌تر از زهد است و برای برخی دیگر برعکس، زهد آسان‌تر از علم است و برای برخی نیز عبادت آسان‌تر از این دو است؛ آنچه برای انسان مشروع است، این است که هر قدر خیر و نیکی برایش فراهم شد، انجام دهد چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»: «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید.» (تغابن: 16)

در حالت ازدحام شعبه‌های ایمان، آنچه را که بیشتر سبب رضای خدا می‌شود و بیشتر توانایی آن را دارد انجام دهد؛ گاهی بر انجام کار مفضول از انجام فاضل توانا تر است که آنچه از انجام آن به دست می‌آید برتر از آن چیزی است که از انجام کار فاضل حاصل می‌شود و به این شکل، افضل و برتر این است که چیزی را که بیشتر به نفع وی است طلب کند و این در حق او افضل و برتر است. و آنچه را که مطلقاً برتر است، اما انجام آن بر وی سخت و ناممکن است اراده نکند تا آنچه برایش بیشتر فایده دارد از دست نرود. همانند کسی که تلاوت قرآن و تدبر آن و بهره بردن از آن برای او سودمندتر از نماز نفلی است چرا که نماز خواندن برای او سنگین است و از آن نفعی نمی‌برد یا آنچه با ذکر عاید او می‌شود بزرگتر از آن است که از قرائت نصیب وی می‌شود، پس هر عملی که برایش فایده‌ی بیشتری داشته باشد و بیشتر اطاعت از خداوند حاصل شود، در حق وی برتر است از عمل سختی که نتواند از پس آن برآید.

زهد به دو قسم تقسیم می‌شود:

یک) زهد ضد رغبت است مانند بغض که مخالف محبت است و کراهیت و ناپسندی که مخالف با اراده و خواستن است.

دوم) چیزی که در آن زهد پیشه می کنند.

به معنای اول، حقیقت مشروع آن این است که کراهیت، انزجار و محبت بنده پیرو محبت، کراهیت، رضایت و خشم پروردگار متعال باشد.

پس باید چیزی را دوست بدارد که خداوند دوست دارد و چیزی را ناپسند دارد که خدا دوست ندارد و راضی به رضایت خداوند باشد و به امر پروردگار، از آنچه او بدان ناراضی است، ناراضی باشد.

و به معنای دوم ملاحظه می شود که بسیاری از زاهدان در زندگی دنیا از خوبی های دنیا دوری می کنند. و آنچه را که خدا و رسول، دوست دارند نمی پذیرند که خدا و رسول او بر چنین زهدی فرمان نداده اند؛ حتی در میان مشرکین و اهل کتاب و اهل بدعت نیز چنین زاهدانی یافت می شوند.

حال پس از شناخت این مساله که باید رفتار ما پیرو محبت و رضای خداوند متعال باشد و بر اوامر و نواهی او تعالی گردن نهیم، این مساله مطرح است که راه رسیدن به آن چیست؟

شیخ الاسلام با استناد به حدیث ذیل، به اسن سوال پاسخ می گوید.

پیامبر اکرم می فرمایند: «المومن القوی خیر و احب الی الله من المومن الضعیف»: «مومن قوی، بهتر و محبوب تر از مومن ضعیف نزد خداوند متعال است. و تا زمانی که اوضاع به این شکل است باید در انجام اوامر و ترک نواهی بکوشیم و به او تعالی در این راه استعانت بجوئیم. در صحیح مسلم آمده است که رسول خدا فرمود: «المومن القوی خیر و احب الی الله من المومن الضعیف و فی کل خیر، احرص علی ما ینفعک و استعن بالله و لاتعجز، و ان اصابک شیء فلا تقل لو انی فعلت کذا لکان کذا و کذا، و لکن قل قدر الله

وما شاء فعل، فان لو تفتح عمل الشيطان»: «مومن قوی و نیرومند نزد خداوند از مومن ضعیف بهتر و محبوب‌تر است و در هریک از آنها خیر وجود دارد؛ تلاش کن و در آنچه به تو سود می‌رساند، حریص باش و از خداوند یاری بخواه و ناتوان نشو. هرگاه به تو چیزی برسد نگو اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد بلکه بگو خداوند مقدر نموده بود و آنچه خداوند بخواهد، انجام می‌دهد زیرا کلمه‌ی (اگر) دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان است.» و در سنن آمده که پیامبر خدا بر کسی قضاوت نمود و شخص محکوم گفت: «خداوند مرا کافی است و او بهترین وکیل است.» پیامبر خدا فرمود: «ان الله يلوم على العجز، ولكن عليك بالكيس فاذا غلبك امر فقل: حسبي الله ونعم الوكيل»: «خداوند ناتوانی و عجز را سرزنش می‌کند ولی باید زرنگ باشی و اگر امری بر تو غلبه نمود بگو: خداوند مرا کافی است و او چه وکیل خوبی است.»

ابن تیمیه این حدیث را این‌گونه توضیح می‌دهد که بنده امر شده تا در آنچه سود و منفعت آن در آن است حریص باشد و در آن به خداوند استعانت جوید ولی در این حدیث، منفعت مشروط به تلاش در خیر و خوبی است که همان عبادت می‌باشد؛ هرچه به بنده منفعت رساند، او بدان امر شده است و از خواستن آنچه باعث ضرر وی است، نهی شده است هرچند که معتقد باشد به نفع اوست چنانکه محرمات را بخواهد درحالی که سبب ضرر وی است و امر مفضولی را که به او نفع نمی‌رساند، می‌خواهد و خداوند متعال برای مومنان پاکی‌ها را مباح قرار داده‌اند که به نفع آنان است و پلیدی را که به ضرر آنهاست، تحریم نموده است.^۱

ولی چه بسا به ذهن خواننده ارتباط میان اوامر دینی با نفع و ضرر خطوط کند. یعنی:

۱- الفتاوی، ج 7، ص 652، 654

آیا او امر تنها برای کسب منفعت و دوری از ضرر تشریح شده یا حکم دیگری نیز در برخی اوامر وجود دارد که ما به حکمت آن آگاه نیستیم؟ شیخ الاسلام به ما پاسخ می‌گوید:

شیخ الاسلام ابن تیمیه حکمت از تشریح اوامر دینی را به سه قسم تقسیم می‌کند:

اول: حکمت در خود عمل می‌باشد - اگر چه بدان امر نشده باشد - مانند راستی و عدل و مانند آنها؛ مصالح حاصله برای فاعل آن عمل است و خداوند متعال به صلاح و خوبی امر کرده و از فساد و زشتی نهی می‌کند. او تعالی به عدل امر نموده و از ظلم نهی می‌کند به همین جهت ابن تیمیه معتقد است که خداوند متعال، دولت عادل را حتی اگر کافر باشد، یاری می‌کند و دولت ظالم را حتی اگر مسلمان باشد یاری نمی‌کند.

دوم: آنچه بدان امر شده و از آن نهی شده است موصوف به حسنی است که انسان از امر کسب می‌کند و نیز متصف به قبحی است که از نهی کسب می‌کند مانند شراب که ابتدا حرام نشده بود اما بعداً حرام شد و خبیث و پلید گشت؛ همچنین نماز گزاردن به سوی بیت المقدس امر نیکویی بود و چون از آن نهی شد، قبیح و زشت گشت؛ آنچه را که خداوند بدان امر کرده آنرا دوست داشته و سبب رضایت او می‌شود و آنچه از آن نهی کرده، سبب خشم و نارضایتی او می‌شود.

اگر خداوند با بنده‌ای محبت داشته و او را دوست داشته باشد، چنان از صفات نیک به وی می‌دهد که او را از کسانی که با او بغض داشته باشند و او را دشمن می‌دارند، ممتاز می‌کند؛ همچنین برخی مکان‌ها و زمان‌ها را دوست داشته و بزرگ می‌دارد مانند کعبه و ماه رمضان؛ و آنها را با صفات خاصی موصوف کرده که سبب تمییز آنها از باقی اماکن و اوقات می‌شود به این صورت که در آن زمان‌ها و مکان‌ها، چنان رحمت‌ها، الطاف و نعمت‌های خداوند حاصل و جاری و ساری می‌شود که در غیر آن زمان‌ها و مکان‌ها چنین

نعمت‌ها و رحمت‌هایی حاصل نمی‌شود.

اگر گفته شود که شراب پس از تحریم و قبل از تحریم یکسان است، توصیف آن به پلیدی ترجیح بلامرجح است. در پاسخ گفته شده این گونه نیست بلکه خداوند زمانی آن را تحریم نمود که حکمت، اقتضای آن را می‌کرد و معنای اینکه یک شیء، نیک و بد است، مانند این نیست که یک چیز سیاه و یا سفید است بلکه جنس آن چیز، نافع و یا مضر، مناسب و یا نفرت‌انگیز، دوست و یا دشمن و دیگر صفاتی است که با تغییر حالات، تغییر می‌کند.

و یک چیز می‌تواند در یک زمان سودمند و در زمان دیگری، مضر باشد همچنین ممکن است یک چیز مضر باشد اما تحریم نشود چرا که فساد تحریم بیشتر است چنانکه اگر شراب در ابتدای اسلام تحریم می‌شد، چنان مردم با آن خو گرفته و بدان معتاد شده بودند که نیروی ایمان آنها تحریم آن را نمی‌پذیرفت و دین و ایمان آنها کامل نبود تا در آن نقصی جز شراب خواری باشد که سبب جلوگیری از یاد خداوند متعال و نماز می‌شود؛ به همین دلیل است که این حکم به تدریج نازل شد به این صورت که ابتدا خداوند متعال فرمود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»: «از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ است و سودهایی برای مردم در بر دارد و گناه هر دو از سودشان بزرگ‌تر است.» (بقره: 219) و زمانی که گروهی از مردم به نماز ایستادند و امام دچار اشتباه شد، خداوند از نمازگزاران در حال مستی، نهی کرد. (نساء: 43)

و در نهایت خداوند متعال، آیهی تحریم را در سورهی مائده نازل کرد. (مائده: 90)
سوم: اینکه مصلحت، ناشی از خود امر است و در فعل، مصلحتی نیست لکن

مقصود آزمایش بنده است که آیا اطاعت می‌کند یا نه؛ و اگر معتقد بر وجوب فعل گشته و برای انجام آن عزمش را جزم کرد مقصود و منظور از امر، حاصل گشته و آن امر در این هنگام نسخ می‌شود همچنان که در قصه‌ی ابراهیم خلیل و در داستان قربانی کردن چنین بود: در قربانی نمودن فرزند، مصلحتی نبود همچنین، ذبح نمودن مطلوب و مقصود پروردگار نبود بلکه مراد و مقصود پروردگار، آزمایش و ابتلای ابراهیم بود تا اطاعت از پروردگارش و محبت او را بر محبت فرزندش، ترجیح دهد. خداوند نمی‌خواست که او فرزندش را اهدا کند در حالی که او خلیل الله بود و اراده و خواست خداوند تکمیل دوستی او با الله بود به این شکل که در قلب ابراهیم هیچ چیزی نباشد که مزاحم محبت با پروردگار او باشد: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»: «پس چون هردو تسلیم شدند و (ابراهیم) او را به پیشانی (بر زمین) افکند. و او را ندا دادیم: «ای ابراهیم! یقیناً خواب (خویش) را تحقق بخشیدی». بدون شک ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. مسلماً این (خواب) آزمایشی آشکار بود.» (صافات: 106-103)

همچون این مثال، داستانی در صحیح بخاری وارد شده است، داستان ابتلای فرد برص، کور و کچل که مقصود و هدف ابتلای آنها بود نه خود فعل.^۱

در زیر نص حدیث را آورده‌ایم:

ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر فرمودند: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ، وَأَقْرَعَ، وَأَعْمَى، بَدَأَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ،

^۱ - ابن تیمیة: جواب اهل العلم والایمان، ص 199-204 چاپ دارالکتب العلمیة بیروت.

فَأُعْطِي لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْإِبِلُ، فَأُعْطِي نَاقَةً عَشْرَاءً، فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الْاقرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَدِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأُعْطِي شَعْرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقْرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا، وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الْاَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَردَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدَاءَ، فَأَنْتَجَ هَذَانِ، وَوَلَدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْاَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مُسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفْرِي، فَلَا بِلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغَ عَلَيْهِ فِي سَفْرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَفْذَرُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَيَّ مَا كُنْتُ. وَأَتَى الْاقرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَردَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَيَّ مَا كُنْتُ. وَأَتَى الْاَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مُسْكِينٌ وَأَبْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفْرِي، فَلَا بِلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغَ بِهَا فِي سَفْرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَردَّ اللَّهُ بَصْرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيْتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَيَّ صَاحِبِيكَ»: «خداوند متعال خواست سه نفر از بنی

اسرائیل را که یکی بیماری پس داشت و دیگری کچل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش قرار دهد. پس فرشته ای را بسوی آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پس آمد و گفت: محبوب-ترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، چرا که مردم از من نفرت دارند. فرشته دستی بر او کشید و بیماری اش برطرف شد و رنگ و پوستی زیبایی به او عطا

گردید. سپس فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آباستن، عنایت کرد و گفت: خداوند آن‌را برایت مبارك مي گرداند. سپس فرشته نزد مرد گل آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موي زيبا تا اين حالت بر طرف شود چرا که مردم از من نفرت دارند. فرشته دستي به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت بر طرف شد و مويي زيبا به او عطا گردید. آنگاه فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: گاو. پس گاوي آباستن به او عطا کرد و گفت: خداوند آن‌را برایت مبارك مي گرداند. سرانجام، نزد فرد نابينا آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند روشنايي چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستي بر چشمانش کشید و خداوند، بيناي اش را به او باز گردانید. آنگاه فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندي آباستن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند طوري که نفر اول، صاحب يك دره پر از شتر و دومي، يك دره پر از گاو و سومي، يك دره پر از گوسفند شد. سپس فرشته به شکل همان مرد پيس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکين و مسافر. تمام ريسمان‌ها قطع شده است و هيچ اميدي ندارم. امروز بعد از خدا، فقط با کمک تو مي‌توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدائي که به تو رنگ و پوست زيبا و مال، عنایت کرده است به من شترې بده تا بوسيلة آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زيادي دارم. فرشته گفت: گویا تو را مي‌شناسم. آیا تو همان فرد پيس و فقير نيستي که مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: اين اموال را از نياکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ مي‌گویی، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه فرشته به شکل همان فرد گل، نزد او رفت و سخناني را که به فرد اول گفته بود،

به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می-گویی، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سرانجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر و تمام ریسمان‌ها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم. خداوند، بینایی‌ام را به من باز گردانید و فقیر بودم. خداوند مرا غنی ساخت. هر چقدر می‌خواهی، بردار. سوگند به خدا که امروز، هر چه بخاطر رضای خدا برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمایش قرار گرفتید. خداوند از تو خشنود و از دوستان ناراض شد.»

در پرتو این شرح، تفسیر قول خداوند متعال دانسته می‌شود که می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56) این امر متعلق به اراده‌ی دینی شرعی است که مراد و منظور آن گاهی حاصل می‌شود و گاهی حاصل نمی‌شود؛ و معنای آن این است: هدف و غایتی که ما برای آنها دوست داشته و بدان راضی می‌شویم و چیزی که بدان امر شده‌اند، عبادت است و عبادت عملی است که خداوند بندگان را برای آن آفریده است یعنی: عبادت سبب کمال و صلاح آنها می‌شود و با این کمال و صلاح محبوب گشته و مورد رضایت قرار می-گیرند و هر کس این غایت و هدف را کسب نکند، محبت و رضایت را از دست داده است و اراده‌ی دینی که در آن سعادت و نجات او است، اراده و خواسته شده است و همچنین

کمال و صلاح خویش را از دست می‌دهد که این نیز مستلزم فساد و عذاب وی می‌باشد.^۱

زیبایی‌های اخلاقی:

در اینجا شیخ الاسلام ابن تیمیه، در بین عبادات مختلف، تکیه‌گاه اصلی زیبایی‌ها و ارزش‌های اخلاق را امر به معروف و نهی از منکر می‌بیند؛ ابن تیمیه تمام اعمال عبادی را در دایره معروف جمع می‌کند؛ و ایمان به خداوند متعال و فرشتگان و کتاب‌های او تعالی و پیامبرانش و روز قیامت و احسان که عبارت است از اینکه انسان، پرودگارش را به گونه‌ای عبادت کند گویا که او را می‌بیند و اگر او نمی‌بیند، بداند که خداوند او را می‌بیند و دیگر امور ظاهری و باطنی که الله و رسولش بدان فرمان داده‌اند یعنی اخلاص در دین برای خداوند متعال، توکل بر او، امید به رحمت او، ترس از عذابش، صبر بر حکم او، تسلیم اوامر او شدن و تمامی اینها به نیروی‌های محرک و مشوق به سوی اعمال اشاره دارد.

سپس ابن تیمیه، عبادات و دیگر اعمال و رفتاری که اخلاق را احاطه نموده‌اند، مقرون به هم ذکر می‌کند و این اقتران ما را به این نتیجه می‌رساند که میان آن و میان اعمال عبادی هیچ فرقی نیست چرا که امکان ندارد قواعد اخلاق در اسلام از اصول آن جدا باشد؛ وی پس از ذکر تفصیل اعمال عبادی به شکل محصور، به دیگر اعمال می‌پردازد: «مانند راستگویی، وفای به عهد، پرداخت امانت‌ها بر اهل آن، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، همکاری در خوبی و تقوی، نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و در راه مانده، دوست و همسر و عدالت در گفتار و کردار؛»

ابن تیمیه تمام اینها را تحت عنوان معروف می‌آورد. معروفی که بدان فرمان داده شده است. وی پس از بیان اخلاق کاملی که باید بدان مقید بود، عواملی که سبب ارتقاء و

^۱ - مجموع الرسائل الکبری، ج 2، ص 78.

دست‌یابی انسان به زیبای‌های اخلاقی که مندوب و مستحب است، بیان می‌کند، مانند اینکه (با کسی که رابطه‌ی خویشاوندی را با تو قطع کرد، ارتباطت را وصل کن و به کسی که تو را محروم کرده ببخش و از کسی که به تو ظلم کرده درگذر؛) خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُوْلَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَلَمَنِ صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: «و جزایی بدی، بدی است همانند آن، پس هر کس که در گذرد و اصلاح (و آشتی) کند، پاداشش بر الله است، بی گمان او ستمکاران را دوست ندارد. و کسی که پس از ستمی که بر او رفته است، انتقام بگیرد، پس اینانند که هیچ راه (ملامتی) بر آنان نیست. تنها راه (ملامت) بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق سرکشی (و ستم) می‌کنند، اینانند که برایشان عذابی دردناک است. و کسی که شکیبایی کند و در گذرد، بی گمان این از کارهای سترگ (پسندیده) است.» (شوری: 43-40)^۱

از این آیه دانسته می‌شود که زیبایی‌های اخلاق، اقتضا می‌کند که با کسی که با تو قطع رابطه کرد با سلام کردن، ارتباط برقرار کنی و او را اکرام نموده و برایش دعا و طلب استغفار کنی و او را مدح و ستایش کنی؛ و به کسی که تو را از تعلیم، منفعت و مال محروم نمود، ببخشی و از کسی که در خون، مال و آبرویت به تو ظلم نمود، درگذری؛ که برخی از اینها واجب و برخی دیگر مستحب است.^۲

اما معنای خلق عظیمی که خداوند متعال محمد را بدان توصیف نموده است همان

^۱ - همان: ص 234

^۲ - ابن تیمیة: مجموع الرسائل الکبری، ج 1، ص 316-317

دین جامعی است که دربرگیرنده تمام اوامر خداوند متعال به طور مطلق می‌باشد؛ و همچنین به معنایی است که عایشه در مورد اخلاق پیامبر می‌فرماید: «كان خلقه القرآن»: «اخلاق پیامبر قرآن بود.» و حقیقت این امر پایبندی به آنچه محبوب خداوند است با رضایت خاطر و شرح صدر می‌باشد.^۱

همچنین با دلیلی دیگر، فهم ابن تیمیه در شمول دایره‌ی اسلام در مورد جنبه‌های عقیده، عبادات و اخلاق برای ما روشن می‌شود چرا که تمامی بیاناتی که گذشت، در امر به تقوای الهی داخل است و تقوای الهی جامع است (و شامل تمامی اوامر ایجابی و استحبابی و نواهی تحریمی و تنزیهی خداوند متعال می‌باشد و حقوق خدا و بندگان را شامل می‌شود).^۲

شرح حدیثی که پیامبر به معاذ وصیت کرد گذشت: رسول خدا وقتی معاذ را به یمن می‌فرستاد به او وصیت نمود: «اتق الله حيث ما كنت واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن»: «هرجا بودی تقوای الهی را پیشه کن و بعد از هر گناهی، یک نیکی انجام بده تا آنرا پاک کند و با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن.» این حدیث، حق خداوند از انجام اعمال نیک و اصلاح امور فاسد در بر دارد و همچنین شامل حق بندگان می‌شود. چنانکه بیان می‌کند که با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن.^۳ و تقوای الهی شامل تمام این موارد می‌شود زیرا تقوا به معنای پایبندی و انجام اوامر الهی و ترک منهیات می‌باشد.^۴

^۱ - ابن تیمیه: مجموع الرسائل الكبرى، ج 1، ص 234

^۲ - همان: 234 - 235

^۳ - همان: ص 234

^۴ - همان: ص 310

و همچنین تقوای به معنای تمامی دین است (چشمه خیر و اصل آن اخلاص بنده در عبادت و مددجویی از پروردگارش می باشد همچنان که در قرآن آمده است: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جویم.» (فاتحه: 5)^۱

اخلاص بنده نسبت به پروردگارش در عمل و عبادت، منبع نیکی است اما اعمال نیک کدام است؟ ابن تیمیه حدیثی را که از زبان موسی علیه السلام وارد شده، نقل می کند: «موسی گفت: ای پروردگار من، کدام گروه از بندگان تو نزد تو محبوب تر هستند؟ گفت: کسی که مرایاد کرده و فراموشم نکند. گفت: کدام یک از بندگانت داناترند؟ گفت: کسی که علم می آموزد تا کلمه ای بیابد که او را به سوی هدایت راهنمایی کند یا از راه گمراهی دور کند؛ گفت: کدام یک از بندگانت بردبارترند؟ گفت: کسی که چنان بر خود حکم می کند که بر دیگران حکم می کند و برای دیگران چنان حکم می کند که برای خود حکم می کند.»

در این حدیث، محبت، علم و عمل ذکر شده اند که همه خیر و نیکی می باشند.^۲

اما تفصیل این مطلب، به ترتیب زیر است:

با محبت، قلب دوستدار پروردگار یگانه شده و تنها برای او بر دین گردن می نهد؛ برای این مورد، یوسف علیه السلام را مثال می زنند کسی که دوستدار پروردگار بوده و خالصانه در خدمت خداوند بود و خداوند متعال اینگونه او را توصیف نموده است: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»: «تا بدی و فحشا از او دور سازیم، بی گمان او از بندگان مخلص ماست.» (یوسف: 24)

^۱ - همان: ص 235

^۲ - التحفه العراقیه فی الاعمال القلیبه، ص 85

برعکس زن عزیز مصر که مشرک بود، به عشق مبتلا شد و کسی به عشق مبتلا نمی-شود مگر به سبب نقص در توحید و ایمانش؛ اما قلبی که رو به سوی پروردگارش کرده و توبه کار است و از او تعالی می ترسد، محبت غیرالله از آن دور می شود و شخص را به سوی عباداتی که موجب جلب محبت پروردگار و ترس از او است، می کشاند. چرا که ایمان با عبادت و فرمانبرداری زیاد و با گناه و معصیت کم می شود پس هرگاه شخص مومن، فرمانبرداری نموده و گناهان را ترک کند محبت و ترس او از پروردگار تقویت می-شود (و محبت و ترس غیرالله از دل او رخت می بندد).^۱

خداوند بیان نموده که شرط محبت او، پیروی از رسول است و م فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»: «بگو: اگر الله را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد و گناهان تان را برای تان بیامرزد و الله آمرزنده‌ی مهربان است.» (آل عمران: 31)

پیروی و مقید بودن به قواعد شریعت برعکس کسانی که ادعای محبت الله را دارند ولی به شریعت گردن نمی نهند؛ همچون یهود و نصاری که گفتند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»: «ما فرزندان الله و دوستان او هستیم.» (مائده: 18) این تنها ادعای محبت بود، ادعایی بدون دلیل همراه با مخالف با شریعت که در آن خوف و خشیت پروردگار وجود ندارد به همین سبب خداوند متعال خشیت و ترس را با آن مقرون نموده و می فرماید: «هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ»: «(به آن‌ها گفته می شود): این چیزی است که به شما وعده داده می شد، برای هر رجوع کننده (به سوی الله و) نگهدارنده (پیمان و احکام الهی) است.

^۱ - امراض القلوب و شفاءوها، ص 31

کسی که در نهان از (الله) رحمان بترسد، و با قلبی توبه کار (در محضر او) آمده باشد. (به آن‌ها گفته می‌شود): «به سلامت وارد آن (بهشت) شوید، (که) این روز جاودانگی است.» (ق: 34 -

(32)

علم نیز یکی از محرک‌هایی است که شخص را به سوی انجام عمل نیک می‌کشاند و علم نافع، اصل هدایتی است که انسان را به سوی حق که همان راه صلاح و فلاح است می‌کشاند و مصدر و منبع ضلالت و گمراهی عمل بدون علم است. همچنان که سبب و عامل پیروی از نفس، راه کج و گمراهی است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ»: «سوگند به ستاره چون فرود افتد. (که) یار شما (= محمد ﷺ) گمراه نشده و راه را گم نکرده است.» (نجم: 1 - 2) و معاذ بن جبل مردم را به کسب علم فراخوانده و تشویق می‌کرد؛ او می‌گوید: «علم را پیشه گیرید چرا که کسب علم برای رضای پروردگار، عبادت است و شناخت آن خشیت و ترس می‌آورد و جستجوی علم، جهاد است و آموزش آن به کسی که آنرا نمی‌داند، صدقه است و مذاکره و مباحثه‌ی علمی تسبیحی است که با آن خداوند شناخته شده، عبادت شده و تمجید و ستایش می‌شود. داوند متعال با علم، گروهی را بلند نموده و آنان را امام و رهبر مردم قرار می‌دهد که با علم خود آنان را هدایت کنند و به رای و نظر آنها گردن نهند.»

به همین جهت ابن تیمیه بر این باور است که تمام دین، علم به حق و عمل به آن

است.^۱

اما عدل اساس هر خیری است و از نظرات و آرای شیخ سلفی این است که اصلاح

احوال انسان‌ها در عدل و فساد آن در ظلم می‌باشد.^۱

ضرورت برپایی عدل و حکم بر مبنای آن‌را از این قول خداوند روشن می‌نماید که می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»: «به راستی که پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (عدالت) نازل کردیم. تا مردم به عدالت قیام کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی سخت و منافی برای مردم است. و تا الله معلوم بدارد چه کسی به نادیده او و پیامبرانش را یاری می‌کند، بی‌گمان الله توانای پیروزمند است.» (حدید: 25) خداوند ذکر نمود که کتاب و میزان را فرستاده و آهن را فرستاده تا عدالت را برپا کند و به همین سبب، قوام و استحکام دین به کتابی است که هدایت می‌کند و شمشیری که نصرت و یاری می‌کند.^۲

همچنین خداوند متعال ستم به ناحق را حرام کرده است پس عدل اساس استحکام و استقامت امور مردم است اگرچه در انواع گناه گرفتار آیند؛ و امور آنها با ظلم در حقوق، راست و مستقیم نمی‌شود اگرچه در گناهان گرفتار نباشند؛ به همین سبب گفته شده است «خداوند دولت عادل را برپا می‌دارد اگرچه کافر باشد و دولت ظالم را اگرچه مسلمان باشد برپا و استوار نمی‌دارد.»^۳

در حدیث نیز ظلم حرام دانسته شده است چرا که پیامبر می‌فرماید: «لیس ذنب

۱- امراض القلوب و شفاوها ص 31

۲- التحفه العراقیه ص 42

۳- الحسیه، ص 86

اسرع عقوبة من البغی وقطیعة الرحم»: «عقوبت ظلم و ستم و قطع صلهی رحم از دیگر گناهان سریع‌تر و زودتر به انسان می‌رسد.» این حدیث بیان می‌کند که شخص ستمگر و ظالم، در دنیا به زمین زده می‌شود، علی‌رغم اینکه ممکن است در آخرت مورد رحمت پروردگار قرار گیرند.

نفس انسان دارای انگیزه‌ها و محرک‌هایی است که به واسطه‌ی دست‌درازی به دیگری و حسد و تعدی و تجاوز به حقوق او، به او ظلم و ستم می‌کند همچنان که او به خود ستم می‌نماید (با انجام شهوات زشتی همچون زنا و خوردن شراب).^۱

به همین سبب امر به معروف و نهی از منکر برای تنگ نمودن گلوگاه اعمالی که از ظلم مردم ناشی می‌شود، مشروع شده است و همچنین تا مردم را از ظلم به خود با انجام منکرات باز دارد و به مشوق‌های خوب و خیری که او را به علم، صداقت و ادای امانت دعوت می‌دهد، امر می‌کند و نیز به اینکه در برابر زشتی‌ها و بدی‌ها از ضد آن خوبی‌ها و نیکی‌ها بهره ببرند و استفاده کنند امر می‌کند (همچنان که پزشک بیماری را با ضد آن درمان می‌کند و تجویز می‌کند که خویشتن را اصلاح کند و این با دو چیز حاصل می‌شود: انجام نیکی‌ها و ترک بدی‌ها و زشتی‌ها)^۲

^۱ - همان.

^۲ - همان ص 92

فهرست

صفحه	عنوان
4	مقدمه چاپ چهارم
10	مقدمه چاپ سوم
16	مقدمه‌ی چاپ دوم
21	مقدمه‌ی چاپ اول
27	تمهید
31	مبحث اول: عقیده‌ی اسلامی در عصر رسول الله و صحابه
33	شیوه‌ی بحث
36	اصول دین در عصر پیامبر و صحابه
39	توضیح و ارشاد رسول الله در مورد بهترین منهج در مورد علم الهی
47	پاسخ پیامبر به هیئت نجران
48	قرآن کلام الله متعال است
49	ایمان به تقدیر و فهم صحیح و درست آن

- 53 جایگاه صحابه در میان امت
- 57 منهج صحابه در اندیشیدن و تدبیر
- 60 دلایل شرعی بر فضیلت صحابه
- 76 به وجود آمدن کلام در اصول دین و نشأت گرفتن فرقه‌ها
- 81 تعریف علم کلام و مهم‌ترین موضوعات آن
- 85 مهم‌ترین موضوعات علم کلام
- 90 دلایل و استدلال متکلمان در دفاع از منهج خود
- 91 دیدگاه علمای سلف درباره‌ی این دلایل و پاسخ آنها
- 99 مبحث دوم: انحراف عقاید فرقه‌ها از عقاید سلف
- 103 سلف صالح عالم‌تر و حکیم‌تر هستند
- 106 نقشه‌های دشمنان علیه اسلام و نتایج آن
- 110 به وجود آمدن فرقه‌ها و عقاید آنها
- 111 خوارج
- 121 شیعه
- 142 مرجئه
- 143 قدریه
- 147 جمهیه
- 151 معتزله

- 152 اصول پنجگانه نزد معتزله
- 158 آثار ایمان به صفات پروردگار در زندگی دنیوی ما
- 165 موضع انسان
- 172 پاسخ معتزله
- 176 عقل و عالم غیب
- 181 اشعری‌ها
- 183 اشعری‌ها و علم کلام
- 194 ابن تیمیه و تصوف
- 199 حلاج
- 200 ابن عربی
- 202 غزالی
- 212 تفسیر تاریخ از نگاه ابن تیمیه و هشدار وی به مسلمانان
- 218 نیاز ما به شناخت عقیده‌ی اسلامی
- 219 نقش عقیده در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی
- 221 عقیده‌ی فرقه‌ی ناجیه
- 226 مبحث سوم: قواعد منهج سلفی در تفکر اسلامی
- 227 معنای اصطلاحی سلف
- 227 قاعده‌ی اول: مقدم نمودن شرع بر عقل

- 232 قاعده دوم: نپذیرفتن تاویلات کلامی
- 235 قاعده سوم: استدلال بر آیات و دلایل قرآنی
- 255 مفهوم سلفیت در عصر جدید یا مفهوم صحیح عقیده‌ی اسلام
- 255 شمولیت
- 260 پیشرفت نه بازگشت به عقب
- 265 اصالت نه تقلید
- 273 مبحث چهارم: راه زندگی برتر چیست
- 273 مقدمه
- 276 وحی الهی نجات دهنده است نه فکر انسانی
- 277 نقد ابن تیمیه نسبت به تفکر فلسفی
- 290 نفس؛ نیک بختی و بدبختی آن
- 294 علت گناهان و زشتی‌ها
- 304 انواع اعمال و چگونگی برگزیدن آنها
- 314 زیبایی‌های اخلاقی